

کتابخانه  
جمهوری  
اسلامی

۱۷۱

۱  
۲  
۳  
۳  
۵  
۶  
۸  
۷  
۶  
۶  
۱۰  
۱۱  
۱۱  
۱۱  
۱۳  
۳۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: *مختصر الکحول*

مؤلف: \_\_\_\_\_

مترجم: \_\_\_\_\_

شماره قفسه: ۱۷۷۵۴

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب: ۲۰۸۹۱۹

خطی  
کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
۱۷۷۵۴



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

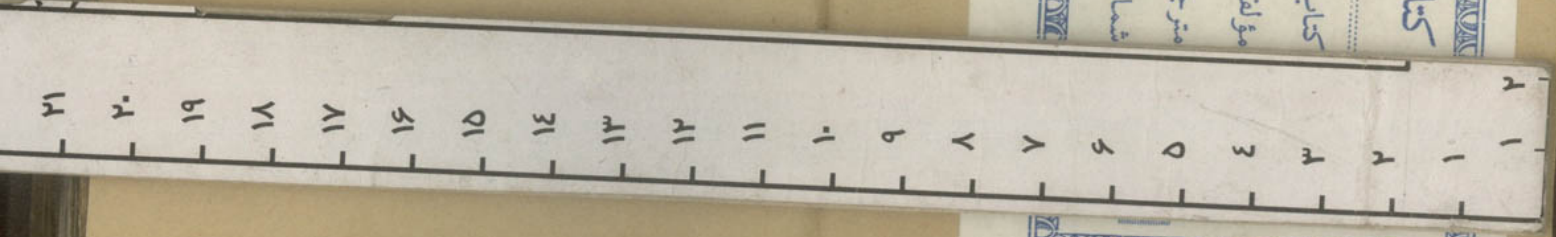
کتاب مختصر الکحول

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۷۷۵۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	خطی
۱۷۷۵۴	



علی سلام  
بیت  
استغفار

و جن خلق شد اند از بر اسرار  
حق با کیفیت اسم قدر از نور حق در صوت  
پایه پدید آمدن قلم و طریقی که در کتب  
تاریخ از ایشان در نهان قلمون

و از برای این صفت باید انظار  
در تصدیق حکم نماید و از آن علم و حق  
نخستین



مذکون فی کتاب الاصول  
 وید فیستغین  
 بعد از آنکه در کتاب التمس التمسین  
 آمده است که در کتاب الارباب و من الاله  
 و فی الذوق فی لوق  
 الحیات و صلی الله علیه و آله و سلم  
 بین الکاظمین چنین گوید احقر عابد محمد حسن طهرانی  
 می در کربلا شرمعلا علیه التحیه و الثناء که حضرت توفیق احقر  
 در کربلا و آرامگاه اقا سید علی طبیب شراه را در ک  
 نمودم و اکثر خلق هر یک از آن مشتغف شدند الحمد لله  
 شرف سعادت احقر را رساله فرزند ارجمندان  
 محترم الهی حضرت شیخ مفید گزیدیم امید که آن هم آقا  
 شریف را بهیچ رساله و توفیق نماند که لایق خود را از آن  
 اخذ نماید و در آن رساله حضرت

و حق خلق شده اند از بر سر عبادت جناب اقدس الهی  
 خلق باید که نسبت اسلام خود را از روی یقین در اصول  
 بدانند بدلیل که نفس خود را در طاعت رزق و دیگر چیز  
 غیر حق شریعت منزلت بسیار است دست نهد و از هر  
 بعیت باید ایمنان در قلب خود حکم کند نماید و از هر  
 و یقین تحصیل فرود و بنام خود را غنوه بان عمل نمایند  
 تا از جمله جنیان محسوب گردند و چنانچه امام زمان  
 صاحب الزمان علیه السلام با مخالف اکبر صاحب است  
 از نظر خلق و توفیقات از حضرت صاحب الامر بنویسند  
 در دیده که در آیات عدیت مارجع کند بر او پان احادیث که این  
 حجت منند بر شما و م غیب خدایم بر همه و حضرت امام جعفر  
 صادق فرمودند که حق تعالی در هر عصر را او یان چند را  
 بجهت احادیث اهل بیت علیهم السلام مقرر گردانیده که نفی میکنند  
 میکنند از زمین و بیخ تحریف کردن مخالفان را و بر خود  
 ستمند میزایند باطل است ستمند ترا و تاویل کردند باطلان را



Handwritten notes in the left margin of the right page, including the number ۱۱۱۰.

پس در زمان غیبت چندین جری بر سر شیعیان بنید  
و فتنه و عمار را و این اخبار صحیح و نادر بود که در این زمان  
و خلق را از صریح ایشان در سبیل نبی فرود آورده اند  
امای چنین بود که حاضران بجایمان تکالیف از انبیا داد  
و سبب مرام و حلال و سبب احکام از عید بر زمینند چه بر سر  
از مخلوقات متکلفین را قایلیت تحصیل تکالیف اخبار  
و احادیث بنید پس ملا بلاست که جری بکس گفت که عالم و عالم  
یا حکام است و قایلیت و استعداد و فهمیدن انرا از زبان ایشانها  
ناید و علمان کس را مجتهدان نمایند پس بر هر کس لازم است که  
جمع تکالیف درین عهد را از مجتهدی اخذ نماید و چنین است  
پادشاه هم جاه فرود عالم این شاه سلیمان شوکت و  
شهنشاه کیوان مرتبت سرور رسید طبعی جهان با  
اسن و امان مظهر الطراف ریاضت به بلا فیوض کبیرا و وارث  
ملک سلیمان محافظ بلاد اسود و در روح شریعت حضرت  
خیر الله سرور بوستان گلشن اقبال بود کس سعادت

شمال

الشمال حشمت و جلال آنچه افزون بر ما عدل و داد شکر  
جان کس سوزنهای جور و بیاد سر رشته عقل و همت که برین  
خاندان نبوت شهرت را طالاتند و حاکمان بلند مقامند  
السلطان اعظم و الحاکمان المکرم الموصولین و غیره  
ملک القهار سلطان فخر علی شاه قاجار و اولاد  
زاد الله عدو دولت و ایمان و رافتم و نعمت و مملکت در تنه  
جامعیت شرایط اجتهاد و خلعت انت علوم و قدرت  
عباد و بیعت موزون سلا در دهرمان بنور و نور  
رضوی غیر الحقیقین و عمدة الدقیقین و زبدة الموعین  
بکلمة الله یهدین فرغ غصه اما شرافت سید محمد قسیم الدین  
طهارت با نر زاده الله عمره و فضله و علمه و زوده و تقویقه  
فرا یافته و خلق مناسبت احتیاج به استانی را برین  
بوده ام و مودت که از کتب اصلاح که طی سبیل از  
تالیفات ایشان میباشد حاجلا انتخاب بر سایر طهارت  
و غایت در روز از واجبات احکام و احتیاطات و اجبه

کلام



و بعضی از مستحبات مخفی که رفع احتیاط خلق بشود  
تا آنکه رسالت جامعه کثرت ملک بر ضرورت و فلاح عامه  
بازند از کلمات و صوم و صلوة و فسخ زکوة و جهاد  
چنانچه امر فرموده اند که از تالیفات اکتفا بشود  
ایشان انتخاب نمایند که عایشه ناس از آن منفعه کردند  
پس با عدم قابلیت استثنای لایزاله (که اجماع بلذیخ است)  
نعمه و بعد بنظر اندر آن عالی مقام رسیده و در حق  
فرمودند که بیکران بدکم که افند تکالیف خوف عفو عمل  
باین نمایند امید که آن عالیجناب در مجاورت کربلای  
معلایم فیم گردند و صیغ عامه خلق رو باین استن تلام  
پاسدان عرش نشین دارند از علوم انصاف ایشان  
نفع کامل تحصیل نمایند و الله باین امر نیت بالاطرف  
صلوات مستقیم و این رساله را مستحق قرآن اصول عرف  
و این مشتمل است بر مقدمه چند باب مقدمه در  
اصحاب اجماع و تقلید است باب اول در معرفت نماز

۱۵

باب دوم در عقاید نماز باب سوم در منافات  
و مباهات نماز باب چهارم در نماز با جماعت  
باب پنجم در نماز جماعت باب ششم در سفر مقدمه  
در باب اجماع و تقلید است بدانکه انسان بالغ  
عقلی که قدرت بر علم و عمل بهر سندی تحصیل  
تکالیف خود را که از شرح انور عا رسیده بدو قسم  
حاصل خواهد کرد باطل یق اجماع و چنانچه از برابر  
بعضی ممکن است با بطریق تقلید چنانچه بنای اکثر  
خلق بر اینست و شرط است در مجتهد که فتوا میدهد  
و تقلید او جایز است بلوغ و عقل و ایمان و عدالت  
او بودن او در ربیة اجماع و بعضی تحصیل احکام را از  
اثره و شریعت بطریق معتبر است نزد فقهای تواتر  
کرد و دلیل قوی است که مرد باشد و حلال زاد باشد  
پس با تقلید علم بهر سندی با جتهاد و فتوای میدهد  
و تقلید او از اشکال نیست و هر گاه مظنه بهر سندی

در نماز با جماعت

باجتهاد و ظاهر اینست که کافر باشد در جواب تقلید  
او پس هر گاه در مجتهد عادل شهادت دهند باجتهاد  
او نیز کافیت و واجب است بر مجتهد فتوای او بپذیرد  
مسئله که اجتهاد کرده عمل کند بگوید خود و جابزه  
او را در آن مسئله تقلید غیر کردن نشود و اگر کتفه عادل  
شهادت دهد باجتهاد مفتی آن مسئله حاصل  
حجت است و هر گاه عامر بر پیغمبر مجتهد در عمل فتوای  
دادن بر مردم و جوهر او احاطه کرده باشد تحقیقی  
سایر خود را از او بکنند و او جواب گوید بقصد فتوای  
اقتباسی است اجتهاد است در صورتی که فرض شود  
و هر گاه عامر مسئله بهر سبب باجتهاد دیگر حکم بگیرد  
باجتهاد دیگر بر خلاف است که بفتوای او عمل نماید  
و واجب است تقلید مجتهد حق را بر غیر است تقلید  
مجتهد معیت مکرر صورتی که تقلید در ایام حیات  
ان مجتهد تقلید از آن کرده حال که معیت آن مجتهد  
بر آن مقلد

بر آن مقلد کم باقر عابد بر تقلید آن مجتهد در مسئله  
که در ایام حیات او بر تقلید او کرده بود اما در مسئله  
که عمل بقول مجتهد مذکور نگرده است در زمان حیات  
او واجبست که در آنجا بفتوای مجتهد صریح عمل کند  
و تقلید کند بر بعضی است تقلید مجتهد حق نزد  
در سایر دیگر که تقلید نگرده میتواند رجوع بفتوای  
حق دیگر بکند و در آنچه تقلید کرده بود نمیتواند  
و هر گاه دو مجتهد بود باشند یکی علم از دیگری  
بپایند احوط اینکه اقرب تقلید اعلم است و در تقلید  
مجتهد مقلد را لازم نیست که فتوای او را از خود  
مجتهد بشنود بلکه هر گاه از واسطه بشنود که مجتهد است  
مسئله فتوای او چنین است کافیت اگر چه چندین  
فتوای مجتهد برسد لیکن عدالت در جمیع و در بعضی  
شرط است و هر گاه را مجتهد در مسئله بگیرد  
تا بعد مطلع شده بر او پس نیست و بعد از اطلاع



واجبت بر کعبه و در گاه بخامد در اینم علم نقلیه  
 مجتهد و دیگر اینکه میتواند در گاه فعل مجتهد از خط  
 معلوم شود یا از تالیفات و کتاب او جائز است بر حق  
 نقلیه کردن بر عقل بران و کرم نسید به بر قبم اجتهاد  
 نقلیه میکنند جائز نیست ادر آنکه فتوا در حدیث الایم  
 فتوا را و را بگویند که از فلان مجتهد جامع الشرائع  
 در این صورت هر گاه آن اشخاص که این خبر فتوی  
 شنیده اند و آن مجتهد را می شناسند او را جامع الشرائع  
 میدانند و خبر و حدیث را نیز عادل بدانند میتوانند عمل  
 بعمل او کرده و الا نه **باب اول** در فقهیات نماز است  
 و در آن چند فصل است **فصل اول** در وضو است  
 و واجب است وضو از برای جمع نماز تا خواته و اعمیه طراه  
 نماز است باشد و واجب است و شرط است در طواف و  
 و بعضی در سنت کتابت قرآن هر گاه واجب شده باشد نیز  
 یا شبان واجب دانسته اند در اینم اشخاص علی حدیث

بخط قرآن

بخط قرآن مست کردن حرام است و سنت است و منقول  
 برای نماز است و مستی قرآن و دخول مسجد و برای  
 جامع و خواب و وضو نکند و غیره در مجلس ذکر کرده اند  
 و وضو نکند از جمله برای هر نماز حالی از قوت نیست  
 و هر گاه وضو زدا از بیار نماز سنتی جائز است نماز  
 واجب آن و دخول در عبادات مشروطه چند  
 از عبادات واجب باشد و چنین است وضو کرم نیست  
 و از جهت بوجوب باطل است اما آنچه کرم نکند  
 وضو است **الحکات** بول **و تیمم** غایب **سیم** بار و در وضو  
 معتاد پیرون آیند اگر چه غیر وضع طبیعی مجرب معاف  
 شد باشد و هر گاه مقعد آن پیرون و الوده نباشند  
 غایب باشند و غایب از او بدانند باشد وضو  
 می کشند **چهارم** خواب است که غلبه کند بر چشم و گوش  
 بگویند که ارحتی شنید و دیدن دارد **پنجم**  
 و بگویند **ششم** و **هفتم** هر چیز که عقل را بکشد

جمع نماز را در هر گاه که از جهت از برای نماز است

غسل کردن و پیهوش شدن استحاضه  
 قلیل است و منوط بر کبزه و ختم حیض و تقاضای تیز  
 و منوط باطل میکند و بالین جنها غسل آنها کافی نیست باید  
 وضو هم بر سازد و اقوی است که واجب باشد تهجم وضو  
 بر بالین عملها لیکن هرگاه وضو بعد از غسل سب زد وضو  
 و غسل او صحیح است لیکن کینه کرده است هرگاه عمدا کرده  
 باشد در غسلهاست سختی تیز از قبیل غسل صحیح  
 زیارات و غسل روز عید باید وضو را مقدم داشت و  
 هرگاه عمدا وضو بعد از غسل بی او در غسل صحیح لیکن کناه  
 کرده هر است و با این غسلها واجب است و سنتی بر او  
 وضو نماز صحیح نیست مگر غسل جنابت که وضو غنی است  
 و بعضی گفته اند که وضو با آن حرام است و مذی با آن  
 نیز ناقص نیست لیکن احوط است در روی و در روی ضعیف  
 که از خروج بیرون آید و الوده بخاست بنشیند وضو  
 باطل میکند و وضوی آب است غلیظ بعد از بول  
 بیرون آید

بیرون آید و وضوی آب است غلیظ بعد از بول  
 که از خروج بول بیرون آید بر مذی آب است سفید و غلیظ  
 در حین ملاحت یعنی بوسیدن و دست و دست مالیدن  
 بازماند از آن در پیرسون می آید فضل در آداب  
 رفتن واجب است در حال بول غایب اختیار کردن  
 موضعی که نامحرم است او را بپزند و واجب است  
 عورتین را بپوشانند از نظر کسی که حرام است نگاه کردن  
 عورت او بپوشد و او غریب و کینه خود و طفل است  
 مرد بین عورت زن و کینه خود حرام است در هر  
 احتمال نظر کنند تا محسوس را دهد و عین بوجود  
 نداشتن باشد عورت نیست که سر عورتین واجب است  
 و عورتین ذکر است و خضبتدین و در هر که موضع بر او  
 آمدن غایب است و در است در حال بول در غیبت  
 بگردن رو و بپوشد نشستن بتمام بدن و در فرج آنها  
 نیز احوط است که پشت رو و بپوشد بکنند در حال



استنجی حرام نیست لیکن احوط است و بعضی استبراء  
 واجب دانسته اند لیکن احوط است و کیفیت آن  
 آنچه گفته اند اینست که مسح کند از نزدیک عقد  
 تا پنج ذکر بقوت سه مرتبه و بیفشرد ذکر را از احوط  
 تا ششم سه مرتبه و بعد از آن سه مرتبه ششصد بار  
 دهد که بقایای بول بیرون آید بعد از استبراء  
 علامت را در آن مخمخ و وضو بسزد و بعد بیرون  
 آید رطوبتی که مشتبه به بول باشد واجب نیست  
 بر او اعاده وضو و هرگاه استبراء نکرده باشد وضو  
 و بعد از آن رطوبتی مشتبه به بول بیاید حق اینست که  
 واجبست بر او اعاده وضو و هرگاه یقین باشد  
 باشد رطوبت مشتبه به بول بیرون آید اقرار با اعادة وضو  
 و طهارت خرج بول بابت مطلق میشود و چیزی دیگر که  
 آب باشد او را طهارت نمیدهد و کمتر چیزی که  
 خرج بول اطهار میسازد است که هر چه بر آن  
 بر سر زکرات

بر سر زکرات است از بول آب بر آن جاری کند بیک مرتبه و لیکن  
 احوط است اعتبار هر مرتبه شستن است منتهای احتیاط  
 سه مرتبه است و شستن هر مرتبه غایط هرگاه از محل معاند  
 فحایط تعدی و باطراف مخرج برسد واجب است شستن  
 آن بابت و هرگاه از محل باطراف شسته نخفت است  
 در شستن آن بابت و بازاله غلغله نجاسات است  
 چیزی که شرعی مانع از استعمال آنها شده بیک ضمیمه  
 که مذکور خواهد بود هرگاه فحایط از مخرج نفوذ کنند و باطراف  
 آن برسد لیکن از مکرر عادت نکند در احوط نظیر اینست  
 و واجبست در استنجی از آب آلوده عینی نجاست و غیره  
 و مراد با شستن آب است که در صورت از آلودگی  
 نجاست بسندک عاقل باقی میماند و طهارت از آلودگی  
 او واجب نیست تا بوی آن اگر آن عضو مخرج باشد اما  
 اگر محلی بر آن باشد که از عضو مخرج است احوط از آلودگی  
 است و بجز در بر طرف شدن عینی نجاست معتدل است

و جایز نیست که تفاتیف مکن در طریقه صورت ضرورت  
مثل اینکه در موسم شریفی طی غالب شود و هرگاه بدین  
موضع عاید را در صورت تفتی نکرده باشد بخار و طی برسد  
جایز نیست تفتی چیزی صیالی که بکس باشد یا مفتی باشد  
یا صیالی باشد که از آن عینی را بکند یکی که نیز جایز نیست  
و صامت استقی بسی و سوزان و چیزی خوردن سنگ  
آن و میو یا کتاب حدیث و فقہ و تفسیر و تنگ رنگ  
چاه زخم و انگ از شربت حرم است سید در گاه بها  
استعمال کند و از آن بجاست هم شود افرا بست که  
پاک شده و به سنگ طاهر در گاه استعمال کند  
و پاک شود کافیست و هرگاه شود زیاد و کند تا پاک  
شود مستعمل ست که طاق باشد در گاه بکند تا پاک  
شود پاک شود اصول است که در عدد در اکمال  
کند و کفا کردن به سنگ گوشه سنگ غلاف اصیبا  
و هرگاه بجای سنگ که هم استعمال کند اصول است که  
کند

۸  
لکن هم سوا پایه دست است استنی و غایط را  
بآب و سنگ جمع کند و هر گاه کند کفا باب مقدم  
و مکر دست استنی بدرت را ست و مکر دست کند  
در دست باشد که اسم جلال ال سما و بغیر ان و اعلم  
علیه السلام باشد و هر گاه ملوث ببیماری شود و لازم  
بکند فاحل آن کافرا ست هر گاه بقرصد ان کند  
و انگ در اسماء الله و بهتر ان ست که چیزی بکند  
با خود بیر بیت الخلا بند در گاه نوازند تا موضع تجا  
را بجا آورد و هر گاه طهارت نداده باشد موضع بول و غایط  
و وضو باز صحیح است و بدر اعاده وضو است  
دانسته اند فضل در بیان وضو و احکام است بر آنکه  
مستحب است مواک کردن قبل از وضو هر گاه چون  
مواک نداشته باشد با کشت بین میتول مواک  
کردن و رو بقبله نشستن در وقت وضو مستحب  
و بسم الله کفایت در وقت دست باب کتاب استن



و شستن در سنت است قبل از وضو هر مرتبه شستن  
 دستها و در یک از مضمر و استنشاق سخت مرتبه  
 و سنت است که آب وضو قدر مد باشد فصل در بیابان  
 و اجابت وضو اول نیت است پس واجب است در وضو  
 نیت و قصد کردن فعل وضو را پس اگر در حال خلقت  
 افعال وضو را بعمل آورد باطل است و واجب است که قصد  
 کند این فعل را از برای خدا میکند و الا هیچ نیت در  
 ریاضا با نیت قریب ضم کند در وضو و غیر آن از عبادت  
 باطل میشود عمل او و انور است که واجب است نیت  
 بخاطر گذر اینند از واجب و سنت در رفع حدث و اجابت  
 صلوة در وضو لیکن احوط است و آنچه کفایت میکند  
 محض نیت قریب است لیکن هر گاه نیت خلاف کند  
 مثل اینکه در سنت نیت و جوب کند یا در جوب نیت  
 سنت کند در فساد آن خلافت احوط است که اگر  
 و واجبه است اینکه نیت وضو مقارن باشد با قول بسم الله

واجبه

واجبه که شستن رو باشد تا قبل از اجابت نیت با با اول  
 افعال مستحب که شستن دستها است و احوط مقارن  
 شستن رو است و واجب است استمرار نیت همانا  
 وضوی در و و واجب است در وضوی شستن روی  
 و حد طول آن از آخر محل روییدن پیش سر است تا طرف  
 چانه و از جانب عرض آنچه نیست که فرا بگیرد او را نکند  
 آنها ۲ و وسطی و شستن رو را تا آن حد واجب است  
 و واجب است شستن موضع کتف و ان طرف ابتداء  
 ریش است و آنچه کسی است که بالای پیشانی او بی نیت  
 و اغم کسی است که موی سله بسیار پایین در آمد و کسیکه  
 انگشترهای او بلند است با کوتاه است بحدی که از عادت  
 معتاد به فلق بدون باشد رجوع میکند ایشان بمشغول  
 الحلقه و باید بقدر مستوی الحلقه رو را بشویند و اجابت  
 شستن بر شسته که پنهان باشد در زیر مو مثل زیر ابرو  
 و زیر شارب و زیر ریشی پیش و زیر موی صورت

و فرقی با این پیش همی رویش ننگ نیست مگر  
 آنچه شری یعنی جلده موی بدوشش ان موقوف  
 نباته بخلل سهم واجب است در صورتی دستها  
 از مرفق تا سر انگشتان و از باب مقدمه قدری بالاتر  
 مرفق را بشوید که فرا حلقه شود واجب است در شستن  
 رو دستها ابتداء کردن با علاح رو از ناحیه در دستها  
 از مرفق و واجب نیست جمع اجزای بالا را پیش از اجزای  
 پایین بنویسد بلکه کفایت در رو همین که ابتداء به پیشانی  
 از حد یعنی پرون آمدن مو کند و در دستها ابتداء  
 بمرفق کند و واجب است بر طرف کردن عابد از موضع  
 شستن هرگاه مانع از رسیدن آب به پشت و هرگاه کفایت  
 ننگ باشد باید پرون آورد تا در وقت شستن انگشت  
 بدهد که آب را بقایم کند که بنیز او میرسد و هرگاه در زیر  
 ناخنها چو کرم باشد که مانع از رسیدن آب است به پشت و باند  
 احوط بر طرف کردن آنست و هرگاه از انگشت نمک نهانند

شاید

شاید حد دل بپیم آویز باشد و در شستن اعضای  
 وضو جایز است فرو بردن عصوا در آب و شستن  
 هر یک از اعضای وضو یک دفعه واجب است و در  
 دفعه شستن و طه سنت است و در شستن دستها  
 سنت است مرد اول ابتداء از پشت زرع بریزد و  
 بنویسد بسم الله واجب است مسح سر و وضو از سمت چپ  
 و مراد از پیش سر مقابل پشت سراسرست و ان از کلمه  
 حرکت تا دست نگاه سوز جانب پیشانی و احوط است از  
 بالا به پایین مسح کند و تجرب است در مسح همین قدر  
 که او را مسح گویند اگر چه بعضی یک انگشت باشد و کلیت  
 احوط بمقدار سه انگشت است سهم واجب است  
 در وضو مسح پا و مراد مسح پشت پا است از سر انگشت  
 انگشتان تا کعبه و ان سوا استخوانیت کم در پشت  
 پا در آمده اند انگشت و کفایت در بعضی سماع است  
 و احوط آنست که مسح کف دست بود با انگشت



که مسح پا را بجهت طول تاساق کنند و هرگاه در کف دست  
 عذری باشد مسح میکند به هر چیزی که از اجزای دست و موط  
 انگشت که به دست راست مسح شود پشت پای راست است  
 چپ مسح پشت پای <sup>چپ</sup> که کند و واجبست مسح بتری و  
 باشد و جایز نیست بآب تازه و هرگاه نری در دستش باقی  
 نماند باشد افزود میکند بتر از اعضاى شسته شده  
 وضو مانند شستن و ترکان و ابرو و هرگاه و تری در دست  
 موجود باشد جایز نیست افزودن از مویض دیگر و اگر  
 ممکن نشود مسح با آنچه گفته شد وضو را عاده میکند اگر ممکن  
 باشد که مسح بتری وضو نماند و اگر ممکن نتواند  
 از جهت شدت گرمی و یا سردی هوا یا شدت باد و یا آب  
 تازه مسح میکنند با موط جمع ما بین این دو و نیم است  
 از چند اتفاقا به همین وضوی تنها خالی از خون بماند  
 و موطین که بان مسح میکنند باید اثر کند در محل مسح  
 و موط اینست که محل مسح را خوب بکشد هرگاه موطین  
 داشته باشند

داشته باشد و هرگاه در دست است وضو بسیار است  
 که اگر بان مسح کند جریان به هم رسد نه محل است  
 و اول انگشت که دست را نگاه میدهند آب کشته  
 و بعد از آن مسح کنند و جایز نیست مسح کردن بتری  
 حایل مانند حکم و غیر آنها و موی پیش سر جایز نیست  
 و جایز است مسح بر آن کردن و اگر از محل ریشنگا  
 نماند شسته باشد و اگر کشته باشد بر ریش بخیج موی  
 مسح کند و اگر ناخن پایا بلند شده باشد بر روی  
 ناخن مسح میکند و جایز است مسح بر حکم از جهت  
 نفی و ضرورت مثل سردی هوا و نگراردن مسح  
 نیست ششم واجب است که بکشد وضو باید  
 اول نیت کند و بعد رو را بنویسد و بعد دست  
 راست رو و بعد دست چپ رو و بعد مسح سرا  
 و بعد مسح پای راست و بعد مسح پای چپ را  
 هرگاه فراموش کند ترتیب را عاده میکند و بنویسد

ششم

که ترتیب حاصل شود و موالات باقی ماند و هرگاه  
 دانسته فلان ترتیب کند بعضی و صورت فاسد دانسته  
 و گفته اند باید و صورت از سر بگیرد **در صورت واجبیت**  
 در صورت موالات و ظاهر موالات آنست که هر **عضوی**  
 را که میشود چنان باشد که اعضای پیش از آن **عضو**  
 شک نشده باشد اگر چه اندک تری در جزئی از اعضا  
 و صورت قریب و چه بعد باقی بماند کافیت و اگر شک  
 کند به نشستن **عضوی** و جمیع اعضای و صورت پیش  
 نشسته بود شکیده باشد **موالات** بعمل نیامد **بالا**  
 و احوط مراعات ترتیب آنست که از نشستن **عضو**  
 که فراخ شود شروع کند بشستن **عضو** دیگر بلافاصله  
 و احتیاط در موالات در هوای معتدل است در  
 هوای گرم که به مجرد نشستن **بشک** موالات  
 عوفیه معتدل است و در هوای بسیار سرد و تاخیر کند  
 بچستی که عرفاً و صورتان صدق نکند و واجب است  
 که **افعال** را

که افعال و احوط صور از نشستن و مسح کشیدن خود  
 میان آن شود و هرگاه دیگری آنرا و صورت بطلان  
 مگر در حال اضطرار که خود نتواند دیگری او را وضو  
 لیکن بلیت و صورت خود باید بکند و اگر در غیبت کند  
 احوط است و مسح را بدست خود بکند و در اضطرار  
 و صورت هند در دست خود و از آب و صورت مفضل تر کند  
 و بر مواضع مسح او بشود و هر وضو هند اجرت **خط**  
 واجبیت به هر چند زیاد بر اجرت المثل باشد  
 مگر آن طوری در عرف متحمل آن نتواند شد و احوط  
 آنست که وضو میدهد عادل باشد با مکان و **بیک** است  
 دیگر را آب بکف او بریزد که کم اعضای و صورت شود  
 و بعضی مکره دانسته اند بچست آنکسی که اعانت میکنند  
 دیگران را در وضو هرگاه **کسر** شک کند در چیزی از اعضا  
 و صورت پیش از فراخ از وضو آن شک اعتبار ندارد  
 باید یکی آن را از آن فعل شک کرده را با بعد آن بشرط



انکه موالات بهم خور و شک بعد از فراغ اعتبار ظواهر  
 ندارد بشرط آنکه از عمل وضو خواسته باشد و باقی بشرط  
 نشستن او طریقی کشیده باشد و اما اصولاً اعتبار بشرط  
 خصوصاً در جزو آخر وضو و تکبیر بشرط اعتبار ندارد  
 و هر یقینی دانسته باشد وضو صحیح و شک کند که آیا بعد  
 از این وضو صدق از من سر زده یا نه وضوی این  
 صحیح است و التفتات بشرط نمیکند و هر گاه یقینی در حدیث  
 دارد و شک در وضو ختمی بعد از آن حدیث و  
 بر آن وضو ختمی و هر گاه یقینی در وضو حدیث  
 در حدیث داشته باشد و شک کند در اینکه کدام پیشتر بود  
 او حدیث است و واجب است که وضو بر زود احوال  
 که حکم در اعضای وضوی او بوده باشد بشرط یا در  
 یا جراحت یا شکسته شدن عضوی که نشستن لازم است  
 باشد و چیزی بر روی آن چسبیده یا آن عضو  
 کجوب یا خنجره یا هر چه بسته اند و آن جزو بشرط چسبیده  
 باشد

بهر وقت بر سر صاحب چیره یا مکن است که او در راه  
 از روی زخم آن پارچه را و عضو را بشوید یا مکن نیست  
 اگر مکن است باید چیره را بردارد و بشوید زخم چیره  
 و هر باه الا اینقدر آب بر روی چیره مگر برین بشرط است  
 زخم چیره را بجای آورده چند نشستن مکرر باشد بشرط آنکه چیره  
 و زخم چیره پاک باشد و در این بشرط مکن مسح روی چیره  
 و هر گاه او را نشستن زخم زخم چیره یا عضو شکسته مکن  
 نیست به هیچیک از وضو ختمی مگر اگر نشاند با بند بودن  
 آن عضو در آب واجب است بسا که روی چیره را  
 مسح کند و جایز نیست که التفت کند بشرط الا اگر  
 چیره و هر گاه آن عضو زخم یا شکسته خالی از چیره باشد  
 یعنی چیزی را او نه بسته باشد و نه مالیده باشد و نه  
 چسبانده باشد پس اگر نشستن او مکن نیست بشرط  
 بان مضر است بعضی گفته اند که واجب است که روی  
 زخم را مسح کند هر گاه مکن باشد و الا چیزی

بر روی نیم بلند بگذار و مسح کند و این احوط است  
 احوط است که هرگاه چیره در موضع مسح باشد ممکن باشد  
 او را مسح بر عضو واجب مسح بر عضو کافی نیست  
 او را تکرار آب تا برسد آب بجز چیره که محل مسح  
 و نه مسح بر چیره و هرگاه مسح بر عضو ممکن نباشد و  
 تکرار آب تمام تا برسد عضو ممکن نباشد واجب است  
 چیره و هرگاه تکرار آب ممکن باشد و مسح بر عضو ممکن  
 نباشد بعضی گفته اند که باید تکرار را بعمل آورد و بعضی  
 گفته اند که باید مسح بر روی چیره کند و احوط است  
 مابین هر دو هرگاه ظاهر چیره باشد که نیکی  
 بر روی آن بگذارد و مسح کند و احوط است که  
 کند مابین مسح بر چیره و شستن دست از نجاست  
 و کمر پاک بر روی چیره گذارد و مسح و هرگاه چیره  
 در عضو باشد که شستن او واجب باشد و مسح  
 واجب شود آیا واجب است که تمام چیره را مسح  
 کند

کند یا مستمای مسح کفایت پس در این است  
 و التماس مسح فلا از فتوی نیست اما احوط است  
 که تمام چیره را مسح کند لیکن واجب است که تمام  
 آن را مسح کند و اما هرگاه چیره در محل مسح  
 پس واجب نیست که جمیع اعضاء آن را مسح کند و هرگاه  
 بگذرد چیره از موضع شستن و زخم زیاده بر آن باشد  
 جایز نیست مسح بر آن و شستن آن نیز جایز است  
 و اگر بر جمیع اعضاء وضو چیره باشد جایز است مسح  
 بر جمیع و واجب نیست کم کردن چیره در هر گاه چند  
 گانه روی هم بسته باشد بر روی بالائی مسح کند  
 و کمر و اجسام است پیدا و تیمم هرگاه چیره باشد در موضع  
 تیمم او نتواند او را ببرد و مسح میکند بر روی چیره  
 و فرج کرده اند باینکه غسل تمام مثل وضو است و اگر حکم  
 چیره را احوط است مابین چیره و تیمم است در جمیع اینها  
 شد و جایز است از برای صاحب چیره هرگاه مسح کند



جیره در وضوی صحیح اینک امامت کند صاحبان وضو  
 مستحب است کشودن چشم در وقت شستن صوت  
 در وضو در اعضا از آن با پنجه وارد نشود در وضوی از وضو  
 اما اگر طایف بول قطره قطره از آنکه خنجرین <sup>بختی</sup> کند  
 مقدار وقت نماز قطع غیثه و نتواند کرد از برای نماز  
 نماز نیک وضو میزد و نماز وقت احتمال بدید که  
 بنواند یک نماز وضو خور کند بدون حدی وضو  
 تا خیر است تا آخر وقت و اما اگر کسی که روی داشته  
 باشد یا دائم باد از او جدا شود حکم او مثل سلسله بول است  
 که بندگور شد در نگاه وضو سخت از روی تقنی باشد  
 سر و مسح بر چپ که کرد یا مسح بر چپ و کرد بعد از آن غسل  
 که داشت بر طرف شوه و قادر بر وضوی کامل باشد  
 آیا واجب عاده وضو یا بهمان وضو نماز دیگر در سایر  
 عبادات مشروط بر وضو را میتوان کرد بجا آورد  
 اظفر است که کفایت میکنند لیکن احوط عاده است

فصل

مصلحت در جنب است و احکام است و مسح دست از جنب هیچ  
 نماز صورت واجب وضو است مگر نماز میت و واجب است  
 غسل جنابت از بجا نماز واجب و طواف  
 واجب فائده تعبیه و حرمت بر جنب که دست باید  
 خود را بجز قرآن رساند و احوط است که لمس است  
 بیاید کرد کتیب علماء باشد با بر راهم و هر شیئی در  
 اظهارت دست قرآن در نگاه بر جنب واجب شده باشد  
 بنذر تا شبیدن آن غنی واجب موقوفه از برای او در وقت  
 بر جنب بکشد قرار گرفتن در جمیع مسجد و کعبه  
 چیزی در مسجد و آنرا فتنی در مسجد نیز حرمت  
 و جایز است برداشتن چیزی از مسجد با بدو کف یعنی از تنگ  
 و با توفیق در برداشتن اشکالت و حرمت  
 بر جنب مرور کردن و گذر موقوفه در مسجد الحرام  
 مکه معظمه و مسجد نبوی <sup>ص</sup> در مدینه طیبه و جایز  
 عبور کردن از سایرین بدین راه رفتن بدون

در تک افریب مرصتت و در تک کردن در مشهوره  
 بعضی مرصت گفته اند و احوط مرصتت و مرصتت واجب  
 خواندن چهار سوره عزائم که سوره طحا و سوره طه است  
 حتی بسم الله الرحمن الرحيم بقصد این سوره تا بگوید  
 و است که هر چه اینها را بخواند تا شب نهد واجب کرده  
 باشد بر عهده غسل واجب است بر او و خواندن جهت  
 غیر این سوره تا از قرآن جا نبردانسته اند تا هفت  
 آیه نهد و بعضی تا هفتاد آیه و زیاد و منع کرده اند  
 و معتقد جواز است مطلقا و اختلاف کرده اند و اینکه  
 آیا غسل جنابت واجب است یا نه <sup>باید</sup> است با واجب است از  
 جهت صحت آن اعمالی که مشروط است بغسل مانند نماز  
 و طواف و خواندن سوره های عزائم هر گاه واجب است با  
 و اقوی آنست که وجوب غسل نفس نیست بلکه از  
 جهت صحت اعمال است که مشروط است بغسل پس هر گاه  
 کس جنب شده باشد پیش از داخل شدن وقت نماز  
 غسل از واجب است

غسل بر آن واجب نیست و هر گاه غسل کند پیش از آنکه  
 یا قریب به آنست و کفایت از واجب به همین میکند اما  
 جنابت که موجب غسل میشود بر هر قسم است یا به بدن  
 آمدن متنجس از موضع معقود چنانچه مرد یا زن چه در خواب  
 و چه در بیداری و اعتقاد در خواب از برای زن که هم نشسته  
 به پیرون آمدن منی و هر گاه کسی در خواب بیدار  
 که آنرا انزال شد چون بیدار شود چنانچه منی نماند  
 غسل بر او نیست و هر گاه منی از غیر خارج اید احوط آنست  
 که غسل کند هر چند واجب نبوده غسل خالی از متنجس نیست  
 و هر گاه یقینی باشد منی واجب است بر او غسل کند  
 هر چند بستی و شهوت و سنس <sup>باید</sup> و نماند و اگر  
 مشکی شود که منی است یا غیر منی غسل واجب نیست چنانچه  
 مظنه نماید که منی است و هر گاه در او صحت شهوت  
 و سنس معلوم شود حکم میشود که او منی است بعضی  
 غسل را واجب دانسته اند و بعضی علامات را بنا بر



ملحق کرده اند که چنانچه تراست بوی او بوی شکوفه فرمایند  
 و غیره مایه و از خشک او بوی سفید که تخم متعفن شده می آید  
 و از جامه غالبی بقیه غیره تا بابت مایه و انشال  
 آن نشوید بر طرف نمیشود و مقتضای عدم و غیر است  
 و عمل احوط است تا شستن در وضو مستحب است  
 قسم و بیجم جامع است در پنج روز یا در سبباری  
 یا یکی از آنها در روز یا در سه روز یا در هفت روز یا در یک  
 یا در یک ماه و در حکم علم بجم عمل واجب میشود بر مرد  
 هر روز در غلظت عمل واجب نیست و چند احتیاط عمل  
 کردن است و دیگر شرط نیست از جمیع اشیاء منی  
 و داخل کردن تمام ذکر بلکه در داخل کردن تمام حشفه  
 یعنی تا خنده گاه جنب میشود و هر گاه قدری حشفه داخل  
 کند عمل و امید نمیشود و هر گاه قدری از زکری را بریزد  
 باشد داخل کردن باقی حشفه کافیت در وجود عمل  
 آنکه کمتر از نصف باقی باشد و هر گاه تمام حشفه  
 بریزد باشد

بریزد باشد و هر یک در مناط غسل است و داخل کردن  
 زکری است و اگر باقیست در دخول احوط است و موقوف  
 بداخل کردن جمیع باقی بجهت وجوب غسل نیست چه  
 جمیع از طفل صغیر یا صغیره حامله شود غسل برایشان  
 واجب نمیشود و بعد از بلوغ احوط و وجوب غسل است  
 و ولی منع کند او را از آنچه بر جنب حرمت مانده است  
 لذت بت قران و درنگ در مساجد و نماز و غیره با بعضی  
 جمیع دانسته اند هر گاه غسل کنند در صغیر است و احتیاط  
 است که از بلوغ غسل غاده کند بلکه هر گاه که در بزرگی  
 در وضو خواهر کبیر و وضو صغیر سرد کرد داخل کند بر  
 فاعل و مفعول هر عمل و امید است و اگر باقی است  
 دخول هر چند کمتر از حشفه باشد احوط است و هر گاه  
 جنب شود در شب ماه رمضان عمدا باقی بماند  
 بر جنب است تا طلوع صبح روز او باطل است و هر صلیبی  
 است در روز تقضای رمضان و روز نذر کفای

در روز واجب باطل است هر گاه دانسته جنب بماند  
 تا صبح و هر گاه در شب عتلم شود نهد تا صبح شود هر گاه  
 روز آن روز بر او واجب است مثل نذر معینی صلح است  
 و هر گاه معینی نیست مثل قضای رمضان و نذر مطلق  
 و کفاره احوط بلکه اظهار است که آن نذر را روز نگیرد  
 و بعضی در روز مستحب گفته اند که هر گاه صبح کند با احتلام  
 نباید بکشد و بعضی در مستحب توقف کرده اند اما غلبه است  
 در دست ز رمضان باید بکشد و ظاهر اینست که در جوش  
 در جز او زین است بنا بر این در اول شب و سلاطین  
 نیت سنت یا فریب میکنند مگر اینکه واجب شود بکشد  
 نکردن نماز و غلظت و اجاره و غیر اینها در این نحو  
 نیت واجب میکنند از هر مجزئیت و اما نمازها یعنی  
 پس حرام است بر عارضین غلظت و روز و طواف خانه  
 کعبه مشرقتن مطلقا واجب و چه سنت و در خط قرآن  
 و در ننگ نمودن در مساجد و دخول در مسجد الحرام و  
 بیخوردن

خوردن سو ریای سجده واجب و هر گاه بخواند آیه  
 سجده یا کوشی دهد سجده و امر است بر او گذاشتن  
 چیزی در مساجد و جایز است برداشتن چیزی از مسجد  
 هر گاه در ننگ شود و امر است بدین شودش جماع کردن  
 و بعد از پاک شدن از حیض که هنوز غسل نکرده باشد  
 هر گاه شوهرش را استنوت آنرا کند جایز است که وضو  
 بشوید و جماع کند لیکن نکرده است و مکروه است  
 حنا و رنگ کردن دست و پا را بکند و سینه و چهره  
 از جهت نماز طواف و جایز است بر عارضین  
 گذر کردن از مساجد غیر مسجد الحرام و مسجد نبوی  
 و هر گاه ضلالت از نجاست باشد هر گاه با او نجاست  
 باشد پس احوط اعتبار است و غسل حیض واجب  
 لقمه نیست واجب لغوی است از نماز و طواف  
 که واجب بودیم بالشد و معتقد است که صحت



بروزه ماه مبارک رمضان موقوف است بر غسل  
 حیض و واجب است بر او قضای روزه که در ایام حیض  
 ترک کرده و نماز ایام حیض و قضا و سنت است که  
 وضو بزد و نزد وقت هر نماز و در مکان نماز وضو  
 بنشیند و بعد از نماز کردن مشغول ذکر خدا باشد  
**فصل** در بیان صفح السماء و خون استیضه در  
 اغلب روز است و سرد است و رقیق عین کیفیت  
 آن خون باین اوصاف در ایام حیض بوجه باشد حیض  
 و در حقیقت قبل از آنش الکی باشد یا بعد از ایام یا کی  
 به پیش یا کمتر از نیم روز به پیش یا بعد از ایام عادت  
 حیض پیش باشد تا آنکه از ده بجای و گند یا بعد از آنکه از نفاک  
 پسند همه اینها صفح استیضه است مگر آنکه علم که  
 که از او ممل به چاهت است و استیضه بر سینه است  
 قلبیام و متوسطه و کثیره و معروف این است که باین  
 که پیش بخورد بر دارد آن خون به پیش رسیده و آنرا

نکرده

نکرده آن قلبیام است و اگر خون پیشه را سوراخ  
 کرد که آنست بخور که بعد از پیشه است معارضه است  
 میکند آن متوسطه است و اگر خون از پیشه بیاید  
 کرده و بیرون آمده و بخورد رسیده است آن کثیره است  
 اما حکم قلبیام است که فرج فورا بشوید و پیشه را عوض  
 کند و موقوف آب زرد از برای هر نماز بعد از این  
 اعمال بی فاصله نماز کند و اما متوسطه پس واجب  
 بر او آنچه بر قلبیام واجب بود بعلاوه تغییر کینه  
 نیزه و غلی از برای نماز صبح و اما کثیره واجب است  
 بر او اعمال متوسطه و غلی دیگر از برای نماز  
 ظهر و عصر و جمع کردن ماهی در دو نماز و غلی دیگر  
 از برای نماز شام و صفتی و جمع کردن مایه که  
 در هر گاه جمع مایه هم نماز نکند در هر یک نماز  
 یا غلی علاقه کند جانبار است لیکن اول احوط  
 در هر گاه زن صاحب استیضه این اعمال را

نکند حکم ظاهر دارد و نماز و روزه و طواف خانه کعبه  
 صحیح است و در حواله مساجد و سورهای سجده خواندن  
 میتواند و هرگاه استیاضه نکند اعمال واجب خود را  
 گفته اند جائز نیست بر شوهرش که با او جماع کند بنا  
 بر اینکه جائز نیست جماع با او پس موقوف است جواز  
 جماع بر آنکه جمیع آنچه بر او واجب است از اعمال به او  
 باشد در هرگاه مستی غلبه ببرد اعمالی که لازم است  
 بر او کرده ام اعتقاد بر او جایز است و گفته اند مستی غلبه  
 که مکمل بر او واجب است صحیح نیست روزه رمضان  
 او بر او واجب است که بر او واجب است از جهت نماز  
 و غسل دیگر بر او واجب است بجهت صحت روزه  
 و این احوط است **وضو** در بیان نفاس آن  
 جوینست که در وقت ولادت با طفل یا بعد از  
 ولادت بیرون آید و هر چه در پیش از ولادت  
 بیرون آید نفاس نیست و اگر زنی بزاید خون نماند

بجمله

ببیند او در نفاس نیست و غسل بر او واجب نیست و  
 اقل نفاس موعده نیست بلکه ممکن است که لحظه  
 باشد و در اکثر آن خلاف است ظاهر آن است که  
 صاحب حکایت نفاس خود را بمقتل از زمان عادت  
 محض حساب میکند و هرگاه از روز تجاوز کند و باقی  
 را عمل استیاضه میکند مبتدئ و مضطر بوده روز نفاس  
 خود را حساب میکند و هرگاه خون بیاید و از ده بند  
 بعد از ده عمل استیاضه میکند و هرگاه از ده روز  
 زیاد بیاید از وقت دیدن خون اول نفاس است  
 برای طفل اول و تیم از جهت طفل دوم و چنانچه  
 باقی آنچه بر آید و بعد از نفاس طفل آخری باقی  
 غسل نفاسی کند اما احکام نفاس مثل احکام مایه  
 و از حرام بودن نماز و روزه طواف و سایر آنها را  
 مکروهات و مستحبات که ذکر شد غسل او مثل غسل  
 حایضی است و واجب است وضو پیش از غسل نفاسی مثل حایضی



و غنا تا تمام نفاس قضا ندارد و روزگه او قضا دارد  
 مثل جابض فصل در مست میقت است بدانکه  
 میشود غسل بر کسی که چیزی از بدن خود را که حیات  
 داشته باشد بر سر نهد بر چیزی از بدن است یعنی  
 که مرده باشد بعد از آنکه آن مبتدی سرد شده باشد  
 و هرگاه حرارت میت باشد کند یا بعد از خدایا  
 مس کند واجب نمیشود و هرگاه پارچه جدا باشد  
 از انسان زنده یا مرده که در آن پارچه استخوان درشته  
 باشد و او را مسح کند یا قوی و احوط است که غسل در آن  
 میشود و هرگاه بر کسی غسل مست میت واجب شده باشد  
 بلکه اظهار است که تا غسل نکند نماز عینیتواند کرد و  
 همچنین طوان و مس خط قرمز و آبی از روز شنبه  
 است صحبت آن بر این غسلها یا موقوف بلیت احوط  
 اولی است و در تیمم طلع از قوی نیست فصل در احکام  
 میقت از غسل دادن و کفن کردن و غیر آنها

واجب است

واجب است پیش بدن عمر نهی میقت در وقت  
 غسل دادن و باید از لذت بکشی است را از بدن میقت  
 بکند و او را سه درجه اول با آب سرد و بعد از آن با آب  
 و بعد از آن با آب و احوط است که آب میسرین  
 در کسی که میت را میکند از زهر و نیت کنند و بعد از  
 آن سه میت را بشویند و بعد از آن جانب راست  
 او را و بعد از آن جانب چپ او را و پیش از غسل  
 میت را وضو بدهند و احوط است که با امکان  
 غسل ترتیبی دهند و هرگاه از تماسی یعنی فرقی  
 بودن او را با آب کثیر یا جاری نیند غسل میدهد  
 جایز است و اول احوط است و هرگاه از میت نجاسات  
 بیرون آید بعد از غسل با آن و کفن کردن او واجب است  
 از آنکه آن نجاست را با غسل و احوط است و واجب نیست خواه  
 آن نجاست از عروق او بیرون آید یا از عکس بکشد  
 و نجاست در اندامی غسل با هم بیرون آید

۲

غسل

حکم دارد و سرگرفتن غسل واجب نیست و اعادة و وضوء  
 هم واجب نیست **مصل** در احکام شهید که در معرکه  
 جهاد کشته شود او را مسلمانان زنده در نیابند او را  
 غسل میدهند و کفن میکنند و هرگاه جنب باشد غسل نیاید  
 داد و فرقی نیست ما بین معین و کبیر و واجب است اینک  
 بر او غار کنند و رخن کنند و ظاهر اینست که شهید  
 معرکه و نایب خاصی امام یا نایب خاص نبیند کشته شود  
 حکم شهید امام را دارد و ایات کشته شود در معرکه  
 کفار که هجوم آورده باشند بر بلاد مسلمین و عرض  
 ایشان کشتن مسلمانان و گرفتاری بلاد ایشان  
 و از جهت دفع ایشان مسلمین مقاتله کنند با کفار  
 ایات کشته مسلمین در این معرکه حکم شهید است  
 که پیش روی امام است و غسل و کفن کردن  
 ساقط است یا باید او را کفن کرد و غسل داد  
 سایر اموات **مصل** اقباب اموات و این حکم  
 مختص

مختص ایشان است و شریعت و کس که قصد وجه الله کرده باشد  
 و مؤمنانین که قصد او وجه الله نباشد بلکه حکام دین  
 در نظر او باشد در این اشکال است و باید قتل فی  
 سبیل الله بر او قصد کند در صورت اشتباه  
 که قصد معلوم نباشد اقرب است که محل کنیم بر بیگناه  
 دم الله و قصد فریب تا غسل و کفن کردن ساقط  
 باشد و فرقی نیست در این صورت در مقتول اینکه  
 مرد باشد یا زن یا ضعیف یا متر یا مملوک یا آن و هر  
 مخالفی بر شیعه از دهام کنند و بر بلاد ایشان  
 بیایند و قصد ایشان است بر ایشان و قتل نفوس  
 و اسیر کردن زنان و گرفتاری اموال مسلمانان باشد  
 پس اشکالی در جواز مقاتله با ایشان نیست همچنانکه  
 بر کفار واجب است اما هرگاه نزن مجبور کفن بر شود  
 او است و اما بانی افزایشات او را احوط است که زوج  
 مسطح متکفل شود و از مثال خود بدهد بر چند اقوی



عدم و بیعت منوع و حرام بنش فروطه اینست  
 که خوف بنیت ما بین قریای مؤمنین و غیر اینان  
 هر چند کافر حربی باشد و همچنین خوف بنیت ما بین قبر  
 صغیر و کبیر و وزن و آزاد بنده و معتبر است که بنش  
 بر آن صدق کند پس آنچه در عرف اول بنش بنویسند  
 حرام بنیت مثل آنکه مردابی منقعه باشد و درمی از برای  
 او گذاشته باشند که هر وقت حقیقی اتفاق افتد در راه  
 باز کنند و میت را در آن سردابه گذارند این قسم است  
 در عرف بنش بنویسند و مستحب است نقل کردن بنش  
 را بسوی مشاهد مشرفه از بلاد بعیده و قریبه و فرقی  
 بنیت ما بین صغیر شیره و کبیر و بنده و عادی  
 در نقل میت همه مشرفه و مستحب است که هر گاه در یک  
 مقبره باشد که علماء و زهاد و صالحی دفن شده باشند میت  
 در آنجا بسزده دفن کنند لیکن بشرط آنکه از جهت  
 بیماری مسافت همتک حرام است میت نشود و جایز  
 بنیت

بنیت میت سلبید از دفن نقل کردن در چند میت  
 در صوة خوف و صیقت کرده باشد بنقل کردن او را  
 بسوی مشاهد مشرفه و دفن کرده اند جمعی از علماء  
 کرام باینکه هر گاه میت در زمین حصی یا زمین منتر  
 بدون اذن شریک دفن کرده باشند جایز است  
 از برای مالک بیرون آوردن آن میت اگر چه معتقد  
 به مرتسی بمیت بود باشد و جایز است در جایز است  
 بنش قبر هر گاه این مقدمت بگذرد که استخوانهای  
 میت همه فاک رنده باشد و زمین یا در هوای  
 دلا بیتهادر در طوبت تفاوت دارند و آنست که ظن  
 غالب بر این کافی است چون بنش نماید در آن  
 از خاک نشود باشد واجب است دفن او **فصل** در تقیم  
 و احکام آنست بدانکه تقیم بر سه قسم است واجب و سنت  
 اما تقیم واجب برای هر چیز واجب است که مشروط بطهارت  
 باشد و صنوع غسل از برای او مکلف نباشد یا بجهت نبودن

آب با بخت عذری که مانع است او را از استعمال  
 آب و واجب است تیمم از برای کسی که مخدوم شده باشد  
 در مسجد الحرام یا مسجد تیمم بواسطه بیرون آمدن  
 از مسجد و گاه واجب میشود بند زود عهد کردن و قسم  
 خوردن و اشکالی نیست در جا نیز بودن تیمم خاک  
 خالص و در بعضی از آن غیر خاک از آن چیزهایی که او  
 گویند مثل سنگ قلاف کرده اند و غیر مایهین خاک  
 و غیر آنکه اگر در مینی گویند خالی از زوئی نیست لیکن  
 احوط قول اول است و جایز نیست تیمم با شن و آرز  
 و ترمه و زرنیج و خاکستر و آنچه بخت این هفتاد را  
 ناپسندار نیستی که تیمم و آنچه از تیمم در نیست  
 و احوط آنکه است و مگر صحت تیمم بر زمین نوره  
 زار و در یک روان و جایز است تیمم بغیاری که  
 جمع کرده باشد از جامه اش و از سوزن و از نایل  
 السب و مانند آن بشرط آنکه خاک و سنگ یافت  
 نشود

نشود و جایز نیست تیمم بر خاک غصبر و خاک کهن  
 و هر که خاک و سنگ و غیر اینها را بجایز است تیمم بکلی  
 پس هر گاه هیچ چیز نباشد غیر از برف پس اگر ممکن باشد  
 که برف بر برف را آب و شستن که بکلی آورد واجب  
 است بر او و صواب است و الا تیمم میکند بر برف  
 را هم بر مواضع وضو با غسل و صواب است تیمم  
 و غسل و غار را اگر کند و بعد از آن که غسل کند  
 بر طرف شود آن غار را قضا کند و هر که کسی عمل  
 خود را جنب کند یا اینکه میداند او را استعمال آب  
 ممکن نیست از جهت خوف حر و تلف و بعضی گفته اند  
 که تیمم کند و غار کند جایز است و بعضی گفته اند  
 تیمم از برای او جایز نیست بلکه واجب است غسل  
 کند هر چند غسل با وضو داشته باشد و افوی  
 ادلیست و بعضی گفته اند که هر گاه تیمم کند و غار  
 کند عاده بر او واجب است و احوط عاده آن



در کتب معتبره در این باب

و در کتب نوشته شده است واجب است بر او طلب کردن آب از هر سمت در زمینی تا هوار بمقدار یک کوزه یا در زمینی هوار بمقدار یک کوزه و اگر کوزه نماند در طلب کند و تیمم کند نماز گذارد اگر در وقت وقت است تیمم و نماز در باطلت در گاه تنگی وقت است اصح اعذار است در چه مدت کند وضو و غسل را میکنند تیمم را خلاصی نیست در اینکه تیمم پیش از داخل شدن وقت جایز نیست و در تنگی وقت جایز است و افزای حجت تیمم است در وقت که کاعلم داشته باشد بر او حجت صحت در وقت یا مظنه هم کافی باشد که علم داشته باشد بر او حجت در وقت یا مظنه باشد پس در حجت تیمم در وقت انکال است و اصح در این صورت تاخیر تیمم است و افز وقت هر چند حجت تیمم در وقت مطلقا قائل از قوتی نیست لیکن حجت است که تیمم را تاخیر اندازد تا آخر وقت و هر گاه تیمم را افز وقت

آخر وقت کرد و نماز نکرد و وقت نماز دیگر داخل شود یعنی گفته اند بهمان تیمم نماز دیگر را در اول وقت میتوان کرد و جمعی گفته اند که هر گاه نماز وقت برسد باشد همه اوقات برای او صلوات تیمم دارد و همچنین غزایات با نماز عهدین یا نماز نذر بر او واجب باشد اما در عدد زدن دست بزرگ در تیمم بعضی گفته اند حجت واجب است مطلقا افز بدل از وضو باشد و خواه بدل از غسل و بعضی گفته اند حزب واجب است و اصح است تمام بدل وضو و هم بدل غسل تیمم کند یکی حزب و یکی حزب اما در یک حزب دستها را بر زمین میزند و پیشانی را مسح میکند و پشت دستها را و در حزب یک حزب پیشانی را مسح میکند و در حزب تیمم دستها را مسح میکند مفصل در اقسام آنهاست و احکام آنها و آب بر قسم است آب مطلق و آب مضاف آب مطلق است که اسم آب بر او

صدق گفتد و نتوان گفت آیت نیست اما آیت مبرور  
 بر آن آیت گفته شود توان گفت آیت نیست آن مضاف  
 است اما آیت مطلق پاک است و پاک کننده بحد حلقه  
 و هرگاه آن چشمه باشد که از زمین بیرون می آید پس  
 عین نجاست او را تغییر دهد بزرگ خود را بوی خود  
 یا طعم خود را بوی صورت نجاست و الا پاک است چه  
 کمتر باشد و آیت استاده که جاری نباشد و از زمین بیرون  
 نیاید هرگاه بقدر که باشد بملاقات بملاقات نجاست  
 غیش و مطلقا خواه در طرفها بود باشد و خود در جبهه  
 و اما مقدار کمتر بودن یکی بجمع تیر تیری یکصد و شش  
 خ نیم تیر است و من تیر تیری شش صد شغال صبری  
 است و بسط فواید در نهایت وقت در اصل کتاب را  
 این رس که کتب پیش ذکر آنکه انداخته و اما در مساجد  
 که هر یک از طول عرض و عمق آن <sup>در آن</sup> و جبهه نیم بود  
 چنان در یکد بر ضرب مجموع چهل و دو و صد گفت من واجب  
 و هرگاه

و هرگاه یکم شغال کم باشد کمتر از گرس است و آن را آیت  
 علیها نامند پس عجز ملاقات نجاست میشود و در قیاس  
 کم در زیاده آن نجاست نیست و اما آیت مضاف پاک است  
 فی نفسه بشرط آنکه اصلش پاک باشد و کثیر و قلیل  
 آن <sup>مخبر و مطلق</sup> بملاقات نجاست نجاست نجاست میشود و جانز نیست  
 از آنکه نجاست بآیت مضاف مطلق پاک نخواهد بود  
 نه در حال اضیاء و نه در حال اضطرار و هرگاه آیت  
 مضاف بقدری داخل آیت مطلق شود که صدق  
 آیت مطلق از او بر طرف نکند جایز است بان طهارت  
 گرفتن از حدش و ضمیمه مطلقا هر چند فی الجمله  
 تغییر در او ببرد و هرگاه که آیت مطلق داشته باشد  
 که طهارت او را کافی نباشد و با او آیت مضاف  
 باشد واجب است که کم از آیت مضاف هم قدر پاک  
 مطلق که طهارت او را کافی باشد بشرط ابتلا و در  
 از اطلاق بیرون ببرد و بعضی در این صورت گفته اند



واجب است نیم و احوط جمع است اما آب سوزی  
 نیم خورده حیوان و ارام گوشت پاک است مکرم خورده  
 سگ و کافر و هر کافر از آب بطرف آب نجس مشتمل  
 اجتناب از خوردن و ابد است و باید نیم کند و هرگاه این  
 آب را بریزد احوط است و همچنین است آب منته  
 بعضی حیوان اجتناب از خوردن در گاه مشتمل بر آب مطلق  
 آب مضاف واجب است که هر یک از آنها طهارت  
 بجا آورد و هر گاه بریزد یکی از آن آب پس جمع کردن  
 میان وضو و نیم فالی از قوی نیست و در آن که حکم خود  
 نجاست شرعی با برکت استعمال او در طهارت  
 مطلقا و این میدان آن بغیر ضرورت جایز نیست و  
 هر گاه مظنه نجاستی باقی بماند اجتناب نباید کرد  
 بلکه میتواند بیان طهارت از حدت و وضو بر آن  
 آب جایز است و آب استیفاء و نجس طبیعی از بول و غایب  
 پاک است و از مزج غیر طبیعی احوط اجتناب است و <sup>نظمت</sup>  
 که از مزج

که از مزج بول و غایب نجاست دیگر برون بناید و در آن  
 در عدم اجتناب از آن استیفاء بعد از اول رنگ و بوی  
 طعم آن متغیر شده باشد به حدی که استیفاء میکند <sup>باید</sup>  
 دویم آنکه عنده استیفاء و برنجاست دیگر از مزج برسد  
 و سیم آنکه اجزاء نجاست در آب نجاست در ظاهر نیاید  
 پس ظاهر است و رفع ضیق میکند و احوط است  
 که رفع حدت بدان نکند و طهارت است میدان  
 آن و استعمال کردن او مثل استعمال کردن آبها  
 دیگر و هر گاه نجاستی بر آب کثیر غالب شود  
 از اوصاف ننگه او مثل رنگ و بوی با طعم آنرا  
 تغییر دهد اقرب عدم نجاست است و احوط اجتناب  
 مثل آب روئاس با نفخ سفید قدری خون در او  
 رنجت و او مستحسن شد بعد از آن این آب  
 رنجت در آب کثیر که بود و کمر آن تغییر داد و باقی رنگ  
 او با سفید کرد ایند و اما آب چاه نجس میشود

بغالب شدن عین نجاست بر او و تغییر زارن بیکری  
 او صاف نشسته او را که رنگ یا بوی طعم آن با ندیده  
 نجاست **مصل** در نجاست و احکام آنها است  
 بدانکه رنگ نجاست و عروق نیز طلال بعضی نجاست  
 حواری نجاست و لوط الحاق جمیع حیوانات است که نجاست  
 حواری شده باشند و بول غایط از هر حیوان مرگم گوشت  
 که نفس سالیله دار باشد یعنی هر گاه از او بترند خون  
 جهنده بر آید نجاست است اما نه و خون و مراد یکی  
 از این سگه تا از حیوانی باشد که خون جهنده داشته  
 باشد از طلال گوشت و حرام گوشت نجاست است  
 اما آنها نیک خون جهنده ندارند و مانند ماهی  
 و صغری و کبک و شمش هم پاکند چه مرد چه زن  
 چه تمام اجزای آنها از جمله نجاست است که ضوک  
 و کافور است با تمامهای اجزای آنها اما کافور و مو  
 کبرک و پیر و استخوان و شمع و سم و تخم پتیر

هر یک

و هر یک از اینها از مردار پاکند اما پاک شدن بدن  
 بدون جامه از نجاست بول را بقلیل که کند  
 از کثر باشد بدو بار شستن می شود و در جامه بعد  
 در شستن فاش کردن که عین آب و چون آید منو راست  
 و در بدن بعد از زوال آب بر آن ریختن که  
 جاری شود کافی است و در شستن ظروف در اطاب  
 قلیل است که مرتبه آب در آن جاری کنند که  
 موضع نجس را پاک کند و آن آب را بریزد و  
 هر گاه سگ زبان خود را در آب ظرفی زند آن  
 ظرف را سه مرتبه باید شستن بابت مرتبه اول نجس  
 و دو مرتبه دیگر بابت هر گاه ضوک زبان خود را  
 در آب ظرفی ریزد هفت مرتبه باید بابت شستن  
 بابت و موش در ظرفی بمیرد سه مرتبه شستن او  
 احوط است و فرق در میان بول غایط صغیر  
 و کبیر است نیست در نجاست هر چیزی از نجس



پیرون ابتدا عطر از بول و غایط و سنی و ضوکی پاکست  
 و قی پاکست و چرک و آب زرد رنگ که از زخم بیرون  
 هر گاه مخلوط بخون نباشد پاک است و میندیش  
 و در نجاست آب آنکور هر گاه بجوش آید بالاش  
 بیابان رود و پایین او بالارود و در تمام رسا نذیفه  
 حلیفله خود نجس است و آب مورب و ضوکی و کثمتش  
 در صورت خلیبان و اشنداد نجس است و بعضی  
 گفته اند نجس است و احوط نجس بوجع عطر است اما  
 چنانچه نجاستی غیر خون در جامه و بدن بود با نذر  
 طون کردن از برای نماز و طواف و هر چه نجس است  
 بطهارت واجب است در چند کمتر از در هم عکس  
 باشد و خون و روح و جروح و خون غیر حیض بدن  
 یا رخت باشد کمتر از در هم نجس است و هر گاه از  
 برای کسی که میخواهد نماز کند جامه با نجس  
 و یکس پاک و بهم شسته ندهد باشد مشهور است

که نماز

که نماز در حرکت از هر جامه بکنند و کس که بول  
 یا غایط را فراموش کرده نشوید و عاقل کند بعضی  
 گفته اند واجب است اعاده آن نماز هر چه وقت و دم  
 در خارج وقت مطلقا و خلا از قیوت نیست بی آنکه  
 احوط است و هر گاه جامه با آنچه فشار داند در ظاهر  
 ضرر است در آب قلیل در آب کثیر وقت رد کردن آن  
 واجب نیست **وقبل** مد بیان نماز پس شکر است  
 در آنکه نماز افضل عبادات است چنانچه حضرت  
 فرمود اند که من نمیدانم چیزی را بعد از **معرفة الله** از  
 نماز و از رسول خدا مر و است که مسلم هر گاه نترک کند  
 فریضه را عمدا یا سهوا نکند در اوقات  
 و ناسی کند و گاهی کند تا آنکه نماز او فوت شود با کفر  
 فرقی ندارد و نماز او مثل عود خیم است و هر گاه سون  
 جنبه برقرار باشد سرپوش جنبه و طهارت و میخافد  
 میدهند هر گاه سون بیفتد هیچ یک از آنها جایز

افضل

نمیدهد و حضرت امام جعفر الصادق عا فرمودند  
 دو سترنج اجمال بسوی خدا نماز است و احادیث  
 فضیلت نماز بسیار است و اول چیزی که از عمل نبی آدم  
 نظر کرده میشود نماز است رکاء صحیح باشد باقی طاعتها  
 ضوال است و نمازی که مطلوب شارع است بدو قسم است  
 واجب و سنت اما نمازهای واجب نمازهای بومیها است  
 و نماز جمعه و نماز عیدین و نماز طواف و نماز صیقل نماز  
 آیات و نماز احتیاط و نمازی که بنده رو شب نذر از عهد  
 و قسم شبانه روز است پنج نماز است نماز صبح و آن دو  
 رکعت در حضور و دو رکعت در غیبت و نماز مغرب  
 سه رکعت چو در سفر و چو در حضر نماز ظهر و عصر  
 هر یک از اینها چهار رکعت در حضر و دو رکعت در  
 سفر پس واجب در حضر شبانه روز هفت رکعت  
 و واجب در سفر یازده رکعت اما تا که بخورد و نماز  
 و علی قول دیگر صلوات و علی نماز ظهر است <sup>در</sup> نماز است

دارد

دارد و مستحب است در هر شبانه روزی در حضر سی چهار  
 رکعت نماز و اینها نافله شبانه روز اند نافله ظهروت  
 رکعت پیش از ظهر ظهر و نافله عصر هشت رکعت  
 پیش از عصر و نافله مغرب چهار رکعت بعد از نماز مغرب  
 و نافله عین دو رکعت بعد از عشا و استراحت و تیره میکنند  
 اصول است که آنرا شسته بخا آورد و نماز شب یازده  
 رکعت هفت رکعت آن نماز شب است و دو رکعت آن  
 نماز شفع است و یک رکعت نماز وتر است و نافله صبح  
 دو رکعت پیش از نماز صبح و در نماز شب فضیلت بسیار  
 و ثواب عظیم است کوارا با آنرا برای کسی که توفیق  
 نماز شب را یافته اند و سعی نمایند که ترک نشود و هر  
 ایمان بخدا و روز قیامت را از دست نهد باید شب او بی  
 شب هر روز بنماید و نوافل را استاده بکنند با قدرت  
 و اگر نشست هم بکنند خوب است و نافله های دیگر  
 هست از قبیل نماز اعرابی در چارشت و جمع



نماز قنبله و نماز وصیت در ماهین شام و صغای  
 و س قنبله شود در سفر نافله ظهر و عصر و نافله پیش  
 اما شرط است در واجب شدن نماز بر آن که بالغ  
 شده باشد و هر گاه با بالغ در انشاء نماز بالغ شود از یک  
 نماز را اگر بقدر و منوب یک رکعت نماز کردن وقت  
 باقی باشد اوقات نماز است بعد از نصف شب است  
 و هر چند بصبح نزدیک تر باشد سزا است و دیگر جایز  
 است که قضا کند نمازهای واجبیه را که از اوقات شد  
 و در هر وقت مادامی که وقت فرضیه حاضره تنگ نباشد  
 شده باشد که در این صورت واجبست که اول فرضیه  
 حاضره را بجا آورد و اگر در انشای نماز قضا معلوم شود  
 وقت نماز حاضره اگر عمل عدول باقیست عدول میکند  
 بنماز حاضره و اگر عمل عدول باقی نمانده قطع قضا  
 میکند و نماز حاضره را میکند مثل اینکه نماز قضای  
 میکند و وقت نماز صبح تنگ شده هر گاه در رکعت اول  
 یاد و سیم

نماز در ماهین شام و صغای

یاد و سیم یا سیم است تا قبل از رکوع عدول میکند بنماز  
 صبح ادا و هر گاه داخل بر رکوع رکعت سیم شده وقت  
 عدول نماند باید قطع کند قضا را و نماز صبح ادا را بکند  
 و واجب است که تمام نماز را در وقت آن بکند و پیش از  
 بنیت نماز واجب را پیش از وقت کردن اگر چه تکبیر  
 الاطعام پیش از دخول وقت کفایت و باقی نماز در وقت  
 کرده شود هر گاه عمدا یا جهلا کرده باطل است و هر گاه عمدا  
 تاخیر کند نماز را که بعضی از نماز را در خارج وقت بجا آورد  
 معصیت کرده تکبیر اگر یک رکعت را در وقت بجا آورد  
 نماز او صحیح است و ادا است و هر گاه نماز کند و اعتقاد داشته  
 که وقت داخل شده و بعد از ظهر ظاهر شود که تمام نماز  
 خارج وقت شده باطل است و هم چنین است در فراموشی  
 مراعات وقت بلکه کفر اگر وقت در پهن نماز داخل شود  
 هم باطل است و هر گاه فراموشی کند ملاحظه وقت را  
 کند و نماز کند و تمام نماز در وقت اتفاق افتاده با

اگر صحت است و هرگاه بمظنه دخول وقت تمام نماز  
 پیش از داخل شدن وقت بجا آورد و خلاف آن معلوم  
 شود باطل است پس اگر تمامی نماز در وقت افتاد  
 پس اگر مظنه معتبر باشد و ممکن نباشد علم بهرس نیدن به دخول  
 وقت در این صورت صحیح است و هرگاه آن مظنه شرعاً معتبر  
 نبوده و با وجود ممکن بودن تحصیل علم بظن عمل کردن در این  
 صورت صحت نماز متکلی است مراعات احتیاط هم در آنست  
 و هرگاه بمظنه دخول وقت نماز کند وظاهر شود که جمیع آن  
 نماز یا بعضی اجزای آن پیش از وقت واقع شده پس  
 باید آن نماز را اعاده کند و اگر نگردد باشد قضای آن  
 در خارج وقت واجبست و اگر در پهن نماز ظاهر شود  
 که پیش از وقت داخل نماز شده قطع میکند واجب  
 بر او تحصیل علم و اکتفا بظن جایز نیست در این صورت اگر  
 آنکه راه علم محض باشد باینکه مدتی طولانی مکشوف  
 تا بقی بدخول وقت بهرین مسدود است  
 اندر اینست

اگر آنست که مظنه جایز است لیکن احتیاط اینست که  
 حدیث تا بقی حاصل شود و هرگاه بجهت تاخیر ووضی  
 یا چیزی برسد جایز است او را عمل کردن بمظنه و هرگاه مظنه  
 او بدخول وقت قوی باشد یا فریب بعلم یا در صورت ممکن  
 نبودن علم از شکل او در عمل یا نیست و هرگاه مطلق غلطیم  
 بودیم باز آنست که کما فی بانه و اعتماد بازان مؤمن  
 که وقت را شناسد جایز نیست مگر فایده علم کند اما کسی  
 که کور باشد یا در موضع تاریک محبوس باشد یا جاهل  
 گشت باشد هرگاه ممکن شود این را علم تقلید اینست  
 جایز نیست و هرگاه علم ممکن نباشد و مظنه از برای آنست  
 از غیر تقلید نباشد جایز است و گفته اند بعضی کثرت  
 وقت بر مردم واجب است فصل در لباس نمازگزار  
 واجبست بر نمازگزار که عورت خود را بپوشاند  
 هرگاه مرد باشد پوشیدن قبله و در بر او  
 واجبست که در تختها و قصده باشد و هر عمل نماز



کند و عورت او عایان باشد نمازش باطل است هر چند  
 در خانه خلوت و نیکب باشد خواه عالم باشد خواه جاهل  
 بمسئله هرگاه فراموش کرده نماز کرده باشد احتیاطا  
 اعاده کند در وقت کند در خارج وقت هرگاه در آنجا  
 نماز بی اختیار عورتش عایان شود دفعی باید اقل  
 به پوشند و اگر ستمگن نباشد نماز را قطع کند <sup>سخت</sup>  
 وقت هرگاه وقت باشد نشیند و نماز را با شرم تمام  
 کند هرگاه بعد از فراغ نماز علم بهم رسد که عورت او  
 میمورد و بان حال نماز کرده بود آنرا اعاده کند در  
 وقت و قضاء خارج وقت در آنجا که در آنجا نماز علم  
 بهم رسد که عورت او مکشوف بود و بوضع صحیح  
 از نماز مکشوف العورة فوراً است عورت کند و نماز  
 تمام کند و اعاده کند و هرگاه مستهملگن نباشد قطع کند  
 در هرگاه در نماز گذار زن باشد پس باید تمام بدن  
 خود را بپوشد زنا لا صورت و دستها از بند و با  
 ازین

ازین قنا انکشتان و باید سوای خود را نیز بپوشاند  
 مگر آنکه در خضر بالغ یا کمین سوای باشد که این امر  
 میتوانند نماز کنند و جایز نیست نماز در پوست میت  
 هر چند از چلال گوشت باشد هر چند باغی شده باشد  
 هر چند بقدری باشد که ستر عورت بان نشود و آنچه  
 نکه داشته شود نماز هم جایز نیست و نماز با طلست هرگاه  
 سهوا بان نماز کند یا بخواهد داشته باشد در حال نماز  
 نماز او باطل نیست مگر آنکه لباسی او باشد و بکن  
 باشد با غیر ماکول اللحم بان در این صورت اعم  
 در وقت و قضا در خارج وقت هرگاه آن پوست میت  
 باشد که صاحب نفس است نه نبات یعنی خون بپوشد  
 باشد از قبیل پوست مار و عقرب و مانند آن  
 است که بامیت آنها نماز صحیح است و در چشم و مود کرک  
 حیوان ماکول اللحم نماز جایز است اگر چه میت او باشد  
 بشرط آنکه اگر از آن میت جدا کنند یا مراضی کنند که

موضع متعلق به پوست ان باقی خاند یا گاه بکنند  
 ان موضع متعلق به پوست را بنویسید یا جدا کنند در وقت  
 در اینکه پوست ماکول اللحم از منبه است یا رو و لا بدیج شری  
 کرده اند غار بان احتکال وارد مکرانگه از دست هم  
 یا باز را ببلاد کفره شود و اگر مسلم مذکور  
 بگوید که بدیج شرعی شده حکم نجاست است و غار  
 در آن جا نیز نیست از کافر ضعیفین جلود جا نیز نیست  
 مگر اینکه علم به هر سه شرطیکه این پوست را کافر است  
 گرفته است اقرب طهارت است و هر گاه به بینیم  
 که این مسلمان از کافر ضعیف اقرب جواز است در آن و  
 گاه پوست افتاده باشد در بلاد اسلام یا کفر و این پوست  
 حکم منبه است هر طریقت که گاه در بلاد مسلمانی افتاد  
 و مظنه هم باشد که از مسلمان است از آن اجتناب کنند  
 و در پوست حیوان غیر ماکول اللحم که غیر خنز و سنجی باشد  
 نماز جا نیز نیست و در جلد سمور و سباع و رویاه و شفا

در وقت حمام می کشند و در وقت غسل می کشند  
 و در وقت غسل می کشند و در وقت غسل می کشند  
 و در وقت غسل می کشند و در وقت غسل می کشند

انچه بکنند  
 نماز جا نیز نیست

نماز جا نیز نیست هر چند بزنگه یا کبک باشند و چشم و کمر و  
 موی آنها بلکه باقی اجزای آنها از استخوان و گوشت و پی  
 و غیر آنها یعنی حکم ندارد و هر گاه لباسی ساخته باشند  
 اجزای غیر ماکول اللحم چوب سبورت نهانند مانند کلاه  
 و جوبلاب نماز جا نیز نیست و آنها را گاه اجزای غیر ماکول  
 اللحم همراه که باشند در حال نماز و جزو نماز نباشند اقرب  
 که نماز او صحیح است و اصول آنست که موی کریم برخت  
 بچسبند و همچنین سایر اجزای حیوانات حرام گوشت و گاه  
 بنا بر احتیاط کفزاریم نماز جا نیز نیست یا موی آنرا بیک  
 سایر اجزای آنرا مثل شیرین است و غیر آنها و غیر آنها صحیح  
 و اما نماز کردن با موم و عسل و غیره و صدق نماز است  
 و بر روی پوست و موم و پنم و کرک حرام گوشت نماز  
 کند نماز او صحیح است و در وقت نماز گوشت که در دست  
 است بگوید که این ماکول اللحم است بقول او عمل  
 میتوان کرد و هر گاه عملاً یا جهلاً یا سهواً در پوست



غیر تا کول اللحم نماز کند نمازش باطلست و هر که از زین  
 جهت نیت باشد سزا در پوست غیر تا کول اللحم  
 نماز کند یا در ششم آن با کبرک یا موی آن معتقد است  
 است و در گاه حیوان غیر تا کول اللحم را در سجده نماید  
 پوست آن پاکست و استعمال آن جائز است و همچنین  
 حکم مو و کت و گوشت و استخوان و باقی اجزای  
 آنها لیکن لباس آنها که ستر عورتند نمازند  
 و در گاه لباس غیر ستر مانند کلاه و جوراب  
 بند زیر جامه یا نزدیک آنست که نماز در آنها  
 جایز باشد و همچنین است پوست خز و گاه ترکی  
 شده باشد یا زرد او جایز است و ترکیه آن است  
 که اترا از آب زنده بیرون آرند و تغشیر کرده  
 خز را در آن کشند عبادت با آن یکبار یا بیشتر که صد  
 کرده میشود از آب و سایر در گاه از آب جدا شود  
 و بعضی طاکمان کرده اند که آن سگ است و

افلاک

و اختلاف کرده اند اصحاب در جواز نماز در پوست  
 سنجاب بعضی تجویز کرده اند و بعضی منع کرده اند  
 و اخصا منع است و ترکیه کرده اند که شرط است در  
 او ترکیه و گفته اند که او حیوان است بقدر روشن شدن  
 پوست او نرم است اغنیا از آن می پوشند و بسیار  
 پر حیل است و گاه آن را به بند بدنهای بسیار  
 بلند بالا میدوند و بهترین پوستها او کبود است  
 و جایز نیست برای مردان پوشیدن هر چه محض ستر  
 در صحن عرب و حال ضرورت در غیر این حال طلم  
 است پوشیدن و مردان طاعان را و باطلست  
 خواه لباس ستر عورت خواه نباشد مثل بند زیر  
 جامه و عمامه و کلاه و جامه ستر در بطلان مثل  
 جامه است و در گاه سهوا از روی فراموشی جامه  
 عریض نماز کند یا جاهل باشد بتکمیل او در بیست  
 اقسام بطلان است و در گاه سگ داشته باشد در

صحرای جامه نماز کردن در آن مشکل است و بعضی  
 رفتند اندکجا بنشینون نماز صحرای محض از برای نماز  
 و این احوط است و اما با خود داشته میروند در حال  
 نماز که لباس نباشد یا طلینیت و در سجده  
 که نماز نمکنند هرگاه صحرای محض باشد معتقد جواب است  
 و معتقد سبب بقدر چهار انگشت بهم چسبیده  
 مستوی الحلقه است و این احوط است در غیر آن  
 عدم اوست و جایز است فرشی کردن در برابر  
 مرد و زن و لحاف کردن و خوابیدن و نشستن  
 بروی آفتاب و هرگاه صحرای با چیز دیگر مخلوط  
 باشد کم در عرف صحرای محض نگویند پوشیدن و نماز  
 کردن جایز است مردان را در هرگاه ابره و استر  
 غیر صحرای جامه کنند و در بر و میان آنها گذارند  
 که نمایان نباشد و این اشکال است و احوط  
 ترک است هر دو در غیر نماز هرگاه در  
 بالباس طلا

بالباس طلا که ستر عورت باشد یا نباشد  
 با عمامه نماز کند آن نماز باطل است و تمام  
 چنین است با انگشتر طلا هرگاه درست کرده  
 باشد یا کوسه یا سوار طلا در گوش کرده باشد  
 با طلا و اما هرگاه طلا را با خود داشته باشد  
 در حال نماز و نه پوشیده باشد معتقد صحیح نماز  
 پس جایز است نماز در جامه که در او عملها طلا  
 و هرگاه از طلا و غیر طلا از آن چیزی مانده که نماز در  
 آن صحیح است مثل بنجم و ششم بافته باشد یا  
 آن جامه را طلا کرده باشند یا نقش طلا کرده  
 باشند اگر در عرف بگویند این گونه لباس  
 لباسی را پوشیده طلا پوشیدن حلال است و الا  
 فلا و احوط ترک است و هر باطلا و ابریشم جامه  
 بافته باشند احوط جایز نیست پوشیدن آن و  
 و طلا نماز در آن است هرگاه سهوا در لباسی



طلا نماز کرده باشد جاہل باشد بطلان بوفع نماز  
 در آن لباس را از قرب صحت نماز است چه چیزی که  
 نماز مردان در لباس طلا باطل است پوشیدن این  
 طلا را هم حرام است چند آنکه طلا در نگاه و نه  
 کار و خنجر و غلاف کشیده و سینه و سینه و سینه  
 طلا باشد اقرب جو آن است در حال ضرورت پوشیدن  
 طلا مطلق جایز است و اقرب جو آن قدرش طلا است  
 و سوار شدن بر این طلا و تکبیر و تکبیر کردن بر طلا  
 و آنچه بر او پوشیدن صدق نکند اما جایز است زینا  
 پوشیدن و نماز کردن و اما خندانگی است بی احوط  
 مفع است اما لباسی عصبیه که سائر عورت است  
 یا علم آن نماز کند باطل است و طواف و زیارت  
 و آنچه از عبادان که مشغول پوشیدن عورت  
 عمد باطل است در آن و در لباس عصبیه که سائر عورت  
 نباشد یا مضموم به هم او باشد بی آنکه لباس باشد

احوط

احوط ترک است و هرگاه تصدق در نماز بان کرده مثل  
 جو لب دریا باشد یا دستمال که بر قدم دست بسته  
 اقرب بطلان نماز است و هرگاه با جامه عصبیه نماز  
 کند و نداند که عصبیه است نماز او صحیح است لیکن اگر  
 واجب است که اجرة المثل او را صاحبش بدهد  
 یا رضی نماید و هرگاه در استنای نماز علم بخصیت  
 هر مرد واجب است که او را بکشد و نماز را تمام  
 کند اگر فعل منافی نماز بعمل نیاید مثل آنکه  
 عورت او برهنه ماند یا فعل کثیر بعمل آید و اگر فعل  
 منافی بعمل آید نماز بی باطل است مگر آنکه وقت تنگ  
 باشد یا بد جائز عصبیه بکشد هرگاه مکشوف  
 بماند بنشیند و نماز باطل است و در رکوع و  
 سجود تمام کند و هرگاه با علم بخصیب بعد فراوان  
 کند و نماز کند نماز او صحیح است و هرگاه در بی خبری  
 نماز بخواند مثل صورت جهل است و



درگاه مالک ازین دهد غاصب با غصبی غاصب را که نماز  
 که نماز در آن بکنند هیچ درگاه که ازین دهد بپوشد  
 جامه خود را بپوشد و جامه است نماز در آن وقت منع کند  
 واجبست بکنند آن جامه را از خود هرگاه ممکن باشد  
 ظاهر است که در اشای نماز منع کند پس هرگاه نماز  
 تمام بطلان افزوی باشد و مستحب است نماز در فعل  
 عربی اما جامه که نماز بان میکند در صورتی که  
 باشد بجااستی که عقوبتند و بانند در نماز و عملاً  
 در آن نماز کند باطلست فزاه عام بکنند یا جامه  
 و شهود در جامه کجی نماز کند بخوابش ازین دور  
 وقت در چه قدر حاج اعاده کند و هم چنین هرگاه  
 در این بخوابش نماز قطع کند و اعاده کند  
 مگر آنکه وقت تنگ باشد از احوط است که آن نماز  
 تمام و اعاده کند هرگاه ممکن باشد بدون فعل کثیر  
 جامه را بکنند و نماز تمام کند و اعاده کند و آلا  
 تمام کند

تمام کند و اعاده کند اما که که نماند که در  
 جامه او بجااست است و بعد از نماز مطلع شود  
 اعاده هر نیست درگاه در اشای نماز مطلع  
 شود بجااست جامه و بپوشی شود که این بجااست  
 پیش از شروع در نماز بپوشد نماز را قطع میکند و  
 اعاده میکند مگر آنکه وقت تنگ باشد جامه را بکنند  
 بشرط آنکه فعل کثیر بعمل نیاید و الا نماز تمام میکند  
 و در صورتی که فضا میکند نماز را احتیاطاً هرگاه  
 معلوم نباشد بر او که بجااست پیش از نماز بپوشد  
 یاد اشای نماز بپوشی شده با علم به هر سر آنکه در  
 اشای نماز بپوشی شده درگاه ممکن باشد بدون  
 فعل کثیر آن بجااست را از خود هرگز کند و نماز  
 تمام کند و اعاده هر نیست و اگر ممکن نباشد از  
 بجااست بدون فعل کثیر یا پیش بقبیله کردن نماز  
 قطع کند و از آنکه کند و نماز را از سر گیرد هرگاه

و نظر کنند در آنجا نیست و نشسته نماز کند اگر نظر باشد  
 با عین از نظر باشد رکوع و سجود را به ختم ساختن بر  
 باث را میکند در رکوع اگر رکوع تمام کند و رکوع پیشتر  
 و هرگاه نشسته نماز کند نظر کند بر او یا در خواص جمع  
 شود بر نیز در باقی نماز را ایستاده بکند و چنین است  
 ایستاده که ناظر باشد باید بنشیند هرگاه رکوع و  
 سجود باشد و واجب بود هرگاه رکوع یا سجود جعفی  
 باشد بجا آورد احتیاطاً اگر آن نماز است بعد از آن  
 و هرگاه عمل بکند باطلست درگاه علم داشته باشد که  
 آخر وقت است بر هر چه از او واجبست تاخیر کند و هرگاه  
 بکند دارد که تا آخر وقت است بر هر چه از او واجبست  
 اقول وقت نمیتواند کرد و باطلست و تنگ تاخیر کند و  
 با صبر نمازها بر جایز نیست باید برهنه نماز کند مگر  
 در صورتی که اضطرار از سردی هوا یا کوری آن میشود  
 حریر بپوشد و نماز کند و چنین است نماز در جامه  
 رز باف

رز باف در حال اضطرار و چنینی است نماز در جامه عصبی  
 در حال اضطرار اما صاف اجرة از برای صلاحتش میشود  
 چنینی است نماز در صورت حیوانی غیر ماکول الحیم باید  
 برهنه نماز کرد از شدت سردی یا گرمی هر مظهر باشد  
 در پولیدن آن جانب است و همچنین است در جامه کجی  
 باید برهنه نماز کند پس هرگاه مظهر باشد بپوشد  
 جامه کجی صحیح است و هرگاه مظهر نباشد مشکالست و  
 احتیاطاً هر نماز کرد بکیا برهنه باشد و در یکبار جامه  
 کجی اما هرگاه جامه که نماز در حال اضطرار توان کرد نیست  
 نشود و مظهر شود با بپوشد جامه کجی است و بعد از  
 آن حریر و بعد بپوشد حیوانی غیر ماکول الحیم و بعد بپوشد  
 مینه ماکول الحیم و این ترتیب احوط است و احوط است جمع  
 صورتها تاخیر نماز است تا آخر وقت مگر آنکه یقین  
 داشته باشد یا تنگ باشد بر طرف نخواهد رفت تا آخر وقت  
 هرگاه در اشای نماز بر سر هر سدا که ممکن باشد





وقت تنگ باشد بهمان حال نماز تمام کند و احتیاطا  
 وقت کند و هرگاه بعد از فراغ نشستن از نماز بخاش  
 در لباس یا بدن خود پند و نوازند کم از پیش بپوش  
 یا بعد از نماز بهم رسیده بر او چیزی بنیت و نمازخانه  
 که است عورت نباشد مثل کلاه و عرقچین و جوراب  
 پس بچسبند و آنها بنماز جایز است بشرط آنکه سر است  
 نکند و هرگاه نجاستی که سر است نمیکند یا خود بر او  
 حال نماز صحیح است نماز او در حد آن نجاست در حاکم باشد  
 که است عورت باشد لیکن به پوشیده باشد و هرگاه زنی  
 شریف طفلی کند و جامه هزاران نداشته باشد کافیت  
 او را است حق آن جامه در شبانه روزی یکبار لیکن  
 بهتر است که در آخر روز بشوید و نماز ظهر و عصر  
 و مغرب و عشا بعد از شستن بجا آورد و دستها  
 نماز مردان با صحت بجا آورند و جمیع بلاد چند  
 عوام اگر لباس شستند و مانند صندل در دادن نماز  
 از جامه اند

از عی هم است بر بز چانه و مکر و صفت نماز جامه بر بند  
 و واجب است خردیدن جامه بر کت است عورت در نماز  
 یا امکان هر چند زیاده بر قیمت باشد و است عورت با  
 رنگ عورت را بیوش نهد و در حج بعضی واجب دانسته  
 از بخدمت و جور است و هرگاه است عورت نداشته باشد  
 و اجابت جلف و برک در حجت و کباب است عورت کند  
 و اما بکل است عورت کند هرگاه ممکن باشد برود بمکان  
 است کل است و بکلهای است آب که مینویسند فرو رفت و است  
 عورت کرد بکند در کوع و سجود اجتمع را بجا آورد  
 درگاه است یا اینطریق هم ممکن بنشیند و ممکن باشد  
 او را کم خود را داخل کوع را کند کم که عورت او را  
 نه بنشیند در اینجا نماز کند و کوع و سجود را بجا آورد  
 و افزونی است که واجب است پس هرگاه هیچ وجه از آنچه  
 مذکور شد او را ممکن نشود است عورت و برهنه  
 و اجابت بر او اینکم ایستاده اگر در مکاتفت است

او را کم است کند بدو فعل کثیر و پشت بقبله کردن  
 پس واجب است بر او پوشیدن عورتی و تمام کردن  
 نماز اگر وقت وسعت داشته باشد بعد از آن احتیاطا  
 بکوبد نماز کند و هرگاه در راشی نماز پوش بدن عورت  
 حکم نباشد مگر بفعل کثیر یا پشت بقبله کردن پس تنگ  
 وقت همان نماز تمام کند و در وسعت وقت قطع کند  
 و است عورت کند و نماز را از سر گیرد و است است  
 از برای جماعت برهنه شده آنکه نماز جماعت کنند  
 امام برهنه در میان مامومیان بنشینند و قدری از نوای  
 خود بفرماید مامومیان هم در یک صف ایستادند  
 می نشینند و اقتضای کنند با امام و کوع و سجود را  
 با هم میکنند **فضل** در مکان نماز کند است که در طست  
 در سخت نماز که مکان نماز عصب نباشد خواه بر  
 زمین باشد خواه بر عاقل است که در مکان عصب ساخته  
 باشند در آن روز او یا بر امام آن یا سختی گذارده با  
 برود

بر روی آن تخت نماز کند یا مثل فرشته که در زمین  
 عصب انداخته باشند و بر روی آن نماز کنند یا ط  
 است و باید هیچ عصبی از اعضای نماز گذارند بر  
 عصب نباشد پس هرگاه علم دانسته بخصبت مکان  
 در حال اختیار عداغانه کند نماز او باطل است و  
 واجب است بر او ای و در وقت وقت و قضا در خارج وقت  
 و فرقی نیست ما بین نماز ای واجب و سنت و اما  
 و اداء زکوة و خمس و تلاوت قرآن و اذکار واجب  
 و از آنجی است از بدن و جامه پس هر یک از این افعال  
 در مکان عصب صحیح نیست لیکن ترک کننده این کار  
 بودن او در آن مکان عصب و است و معصیت  
 کرده است و لازم است بر او اجرت آن مکان  
 بصاحبش دادن و اما وضو و غسل و تیمم در مکان  
 عصب پس حق اینست که مکان در این عملها  
 قسم است یکی است که حلی که قدر گرفته عصب است



دو ن هوايي که محیط با دست مثل تخت غضبیه در ملک  
 خود گذارشته بر روی آن وضو با غسل بجای آورد در هر گاه  
 ممکن است او را که از روی تخت غضبیه بمکان مباح  
 برود وضو بر زرد و زرد روی تخت وضو بر زرد  
 صحیح است و هر گاه ممکن نیست بمکان مباح رفتی وضوی  
 او بر روی تخت غضبیه باطل است قسم دو قسم است  
 که مکافی که بر او قرار گرفته با هوای که محیط است با  
 هر غضبیه باشند در حال رفتن از آن مکان صحیح است  
 و در حال بودن در آن مکان با وسعت وقت باطل است  
 و فرقی نیست که عین او معصوب باشد یا منفعت او معصوب  
 باشد مثل اینکه مالک ملک خود را بجای خود دیدن  
 از آن او وضو بر زبان وضو باطل است و هر گاه که  
 در زیر سقف معصوب یا خیمه معصوب نماز کند  
 احتیاط اینست که در وقت و خارج وقت احوال کند  
 آن نماز را و هر گاه این پیشانی نماز کند و موضع  
 زانو نماند

او نداشتن باشد واجب است مقایم گرفتن و نماز را  
 وقت انداختن و هر گاه یاد بگیرد وقت نماز تنگ شود  
 نماز کند بنحویه او بهر منفعت یعنی بر زمین که میداند آن کفایت  
 کند و اگر در این صورت ترجمه نکند نماز او باطل است  
 و کسی که لال است باید در دل قصد کند تکبیر و  
 زبان حرکت دهد و بدست راست کند و هر گاه یکی  
 از این دو کلمه را نماند گفت واجب است که بگوید و واجب است  
 که در حال تکبیر آید و هر گاه با قدرت اگر در حال راست  
 نشن تکبیر بگوید باطل است و هم چنان اگر وضو تکبیر  
 تمام گفته خم شود باطل است و مستحب است آنیکم نماز  
 بومی را ابتدا کند بهر جهت تکبیر که یکی از آنها تکبیر اول است  
 است که واجب و مختیر است در وقت تکبیر که کدام نماز  
 باشد تکبیر الاحرام قرار دهد و مستحب است برای  
 امام آنیکم بشنوا ند تکبیر را یکی که در عقب او نماز  
 میکنند و سنت است دستها را با تکبیر الاحرام بلند



کردن تا نماز می گوشتها **فصل** در قیام و احکام آن  
 قیام در قیام نماز واجب با قدرت بر آن واجب است و اگر  
 و اختلاص کرده اند در قیام در حال نیت که آیا واجب است  
 با واجب نیت و تحقیق است که نیت اگر عبادت  
 از داعی عبادت است پس فایده در این خلاف نیت  
 و داعی بلا نیت در حال قیام قبل از تکبیر الاحرام است  
 و احوط است که قیام را در نیت ترک نکنند چنانچه  
 فایده نیت با نیت شرط نماز است و قیام در حال  
 تکبیر الاحرام و قیام پیش از رکوع رکعت است و  
 قیام قیام اینست که دست با دست به حیثی که استخوان  
 پشت راست بر رکوع و جایز نیت مهمل کردن بسو  
 راست و چپ بگذرد که در عرف نگویند راست است  
 اما سر بر بزرگتر از حقیقی مانعی ندارد و واجب است که  
 استقرار داشته باشد در حال قیام با اختیار پس اگر  
 در حال قیام را جبر و یا با نیت در محلی باشد که خود

در جایی نیت و نماز باطل است و باید بر چیزی  
 تکیه نگردد باشد که اگر آن برداشته شود بیفتد و  
 جایز نیت که بکلی خود را از زمین برارد و بر او  
 بکلی بایستد و هر گاه ممکن نباشد او را که بایستد  
 بخود و خوف واجب است بر او که تکیه کند بر چیزی  
 و بایستد و ایستاده نماز کند در گاه آن چیزی را  
 که بر او تکیه کند نداشته باشد باید تحصیل کند چنانچه  
 بجزت باشد با مکان و افوی است که اگر همه نماز  
 تواند ایستاده بکند بقدر مقدور آنچه میتواند باید  
 بایستد هر چند تکیه کردن باشد و اگر نتواند ایستد  
 بایستد نیز با استقلال و نه تکیه کردن اگر نتواند ایستد  
 بایستد و نماز کند و هر گاه از حال بیاید که قدر قیام  
 حال قیامت و رکوع هر نیت اما قادر بر یکی از اینها  
 بجز است در اختیار کردن هر یک است لیکن نه صحیح قیام  
 احوط است و اگر قدرش بر نماز با این نحو باشد

که یا بایستاده که کندی رکوع و کجود یا نشسته کند  
 بارکوع و کجود احوط است که اگر تو از نماز کنی  
 با بطریق اول و کجی را بطریق هر تیم و اگر نتواند  
 در نماز لا بکنند پس اول ترجیح قیام است بر نشسته  
 و اگر عاجز باشد از رکوع و سجده و قدرت بر قیام و  
 باشد قیام بر او واجب است هر گاه قدرت بر این  
 نوع باشد که با نماز لا می تواند ایستاده کند در سجده  
 که راه برود و یا نشسته باستقرار احتیاط است که  
 با امکان در هر نوع را بعل آورد و الا پس قول  
 تخیر بعد نیست و هر گاه عاجز باشد از قیام و  
 قدرت نداشته باشد بر او اصلا نشسته نماز میکند  
 و ایستادن مستلزم مشقت و جرح باشد مثل  
 است که قادر نیست نشسته نماز میکند پس هر گاه  
 در انشای نماز قدرت بر هر ساند پس اگر پیشی  
 از شروع در قرائت بر خیزد و ایستاده نماز کند  
 میانی

باقی قرائت تمام ایستاده بخواند و در وقتی که بر  
 میخیزد از قرائت و میخواند و اگر بعد از قرائت  
 است بر خیزد و بایستد و احتیاطا در ایستادن طمانینه  
 پیدا آورد و بعد از آن رکوع کند و هر گاه قادر بر ایستادن  
 و بر نشسته و هیچیک نباشد به پهلو یا دست بخوابد  
 و روی خود را بقبله کند و نماز را خلاصه کند بجواه آورد  
 و اگر از پهلو یا دست هم عاجز باشد به پهلو  
 چپ بخواند نماز کند و هر گاه از آن هم عاجز باشد  
 بر پشت بخوابد و پاهای خود را رو بقبله کند  
 حالت نزع و نماز کند و واجبست بر کسی که خوابد  
 به پهلو و نماز نکند انیکم صورتش و پیش روی  
 بدنی سمت قبله باشد اگر نتواند بر رکوع بگذرد  
 بجا آورد و اگر عاجز باشد باشد رکوع  
 و سجده میکند و پایه اش را سجده پیشتر  
 باشد از آن رکوع و احوط است که



آن چیزی که بسا و سجده صحیح است برین پایه بگذارد و  
 این را در تمام بعمل آورد و آن را بر کوع و سجود  
 واجب است بسوی او باشد و اگر است را به بس مکن  
 بنیاد آن را میکند بر بوم گذارستی چشم بر  
 و سجود و بکشودن چشم به هر خواستی از کوع و  
 سجود و هرگاه هر چشم مکن بنیان بیک چشم  
 کند هرگاه است را به چشم اصلا مکن بنیان کوع  
 و سجود زان پس است و نماز از آن است و این  
 و افعال نماز را بقلب و قلم کند و بر تابت ادکار  
 قراوت را بگوید و هرگاه بر زبان عاجز باشد بقلب  
 قصد میکند قراوت و اذکار کوع و سجود و تشهد  
 و سلام استجاب است بر هر کس نشسته نماز میکند  
 در حال قراوت مرتب نشیند با تکم و اینها را بلند  
 کند کف پائین را و الیتین را بر زمین گذارد  
 و چون بر کوع رود زانو بشیند و بهر آنست  
 که زانو را

۱۱۱۵ شماره ۹۹

که زانو را در سابقه بر دارد از تقدیر کعبه شود که نما  
 شود سرش موضع سجده را و مستجاب است تو که  
 در حال تشهد یعنی هر قدم از زانو بر خود بردن  
 آورد و بطرف راست و پشت پای راست برنگ  
 پای چپ گذارد و مستجاب است از برای مرد نماز  
 بر ایستاده نماز کند پای خود را بقد برکوبید  
 بگذارد و زان پای خود را جفت بگذارد و انگشتها  
 در وقت ایستادن در عقبه باشد صلوات و قراوت  
 و احکام او واجب است در نماز صحیح و در رکعت  
 اول از سایر نمازهای واجب و نماز نومیه است  
 روی ضامن حمد و سوره در در وجوب حمد است  
 خلافت اقرب و احوط و وجوب است و لکن  
 دو رکعت آخر از نمازها چهار رکعتی و در رکعت  
 سیم از نماز مغرب پس قراوت در میان خوانند  
 حمد بنما و سپیدی است اربع و احوط است که

متبجیات از بعضی است که در نیکو بگویند و بعضی  
گفته اند که قرائت کتب است در نماز و معتقد است  
که واجب است بخیر کن است پس هرگاه ترک کند  
قراءت را ترک کند عبادت نماز باطل است  
و هم چنین است هرگاه بعضی از آن را ترک کند  
نماز باطل است و جاهل حکم عامد دارد اما هرگاه سهوا  
ترک کند نماز باطل نیست و بسم الله گفتنی جزو  
سوره است و اگر او را نگوید عمدا باطل است نماز  
باید موقوف بر آن خارج ادانند سینه و صادر مثل  
نگویید و ضا و ظاء را مشتبه بیکدیگر ادانند و متد  
واجب را ادانند و ضمه استماع و او از او حاصل  
شود و بر هر کلمه وقف نکنند و موضع وقف را  
بجمله نگویند و موضع وصل را کن نحو اند و میم  
علیهم و لام و هاء البین را بجا و ادغام نکنند و ترتیبا  
ایات را بخورند که مستحبان است بخوابد هر یک از  
ظواهر

قراءت قرآن بسم الله بخواند صحیح و هرگز است که بگوید  
عاصم بخواند و هر جا که نون سکن باشد فسخ بحرف ب بگویند  
برسد ادغام کند و هرگاه نون سکن با تنقیح یا  
برسد مثل مخ این فسخ را قلب به میم کند و اتفاقا  
یا عتد و مستحبت است ترتیل بعد در محل وقف فسخ کند  
و حرف را از مجامع فوق بیوع که هر حرف از حرف بود  
تمیز نیابد ادانند و واجب است که قرائت را بگوید کند  
و هم چنین است از کار کسوح و سجود وقت همه و تسلیم  
و اختلاف کرده اند اصحاب در وجوب عربی بوضع در  
قنوت و هم چنین دعا کردن در میان نماز هرگاه بخیر  
خوب بگویند کتبیم جواز او در نماز نیست قنوت و بنا برین  
هرگاه در قنوت و دعا بسم الله و از کار مستحبین بکنند  
باعث بطلان نماز نخواهد شد و وقف در مواضع وقف  
واجب نیست و هم چنین وصل کردن مکرر آنکه قرائت  
از عربیت بیفتند و نظم عربی برهم خورد و اما وقف در انشا



کلمه باعث بطلان است بکیت آنکه قاری نمیکویند اول  
 در عرف عرب و بعضی گفته اند وقت در استنا کلمه  
 کلامی اوقات باعث بطلان نیست و بعضی گفته اند  
 اگر نفس منقطع شود در آندای کلمه نرود در تحت قرائت  
 ندارد لیکن واجب است که از اول کلمه هم باره بخواند  
 و تفریح کرده اند بعضی باینکه سوره توحید را بیک نفس  
 خواندن مکرر است و هر نیست که سوره را سر و یکبار  
 موقت بتوصید بشود در این کلمات و گفته اند در سوره  
 حمد چهار وقت تمام است اول در بسم الله است بسم الله الرحمن الرحیم  
 در بوم الدین بسم الله الرحمن الرحیم و الاظهار  
 و هر گاه حمد یا سوره یا غیر ترتیب بخواند آنرا اول  
 آنرا بخواند یا آید از آخر اول بخواند باید ندارد که کند  
 یعنی از تابعی که ترتیب بدیم فوره است اعلا کند  
 یا ترتیب و این فال را ز فوتر نیست مگر اینکه در لافا  
 نگویند پس در این صورت نماز باطل است و اطو  
 اتمام نماز است

انجام نماز است و اعداؤ آن در وقت و قنادر  
 خارج وقت و اگر اخلال ترتیب قرائت سهوا  
 شود تا اینکه بر وجه رکوع نماز او صحیح است و  
 اما هر گاه پیش از رکوع بخواند نشاید هر گاه  
 موالات یا نیست اهاده قرائت از محل اخلال  
 بترتیب کافر است و نماز صحیح است و اطو است  
 که هر گاه موالات باقی باشد از محکم اخلال  
 بترتیب قرائت کرده اهاده کند و نماز تمام کند  
 و اعاده کند بخار در وقت و قنادر خارج  
 وقت هر گاه در آندای قرائت حمد و سوره حمد  
 دعا و از کار بخواند بحدیکه قرائت او از موالات  
 بیفتد پس قرائت او قاسد است و هر گاه قرائت  
 از سر نگیرد و رکوع کند نماز او باطل است  
 و هر گاه پیش از رکوع قرائت را از سر گیرد  
 و بترتیب بخواند و نماز تمام کند هر نیست که



منازحیح باشد لکن احوط اعاده آن نماز است و وقت و مقدار و خارج وقت و هرگاه در اثنای نماز سر و احوط از کار بخواند که از ترتیب بپندرسد نماز باطل نیست و هرگاه تکلم کند از جهت احوط و تکمیل قرائت جایز است که همان کلمه را تکرار کند و جایز است که آیه که کلمه در او است تکرار کند در سکت شود یا قرائت قرآنی قرائت بدن و حاجت و طول کند سکت از حیثی که اول قاری بگوید باطل میشود قرائت را بدون غرضی پس بایست قرائت از کرد و نماز را تمام کند هرگاه سکت شود در اثناء نماز بچینی تمام اول نماز کند از نگویند پس نماز او باطل است خواه سهوا باشد و خواه عمدی او را جمله واجب قرائت خواندن یکسوره عام است از حد و تبرک او فاسد میشود غایب و جایز است ترک سوره از جهت نقیه و واجب است در سوره آنچه

آنچه در حد از مراعات قواعد اعراب و غیره واجب است قرائت حمد و سوره با آنچه قرا شود سبعمه با و اتفاق کرده و آنچه در او این اختلاف کرده اند پس نماز کند و نماز است در اختیار کردن قرائت هر یک از سوره که خواسته باشد و جایز است التماس کردن بیکطرف عادل که شهادت دهد بر قرائت این و از برای هر طریقی عفو در قرائت واجب است در نماز صحیح و در رکعت اول نماز مغرب و در رکعت اول نماز صبح و در رکعت اول نماز ظهر و عصر و در رکعت آخر مغرب و در رکعت آخر صبح واجب است و بر زبان واجب نیست نماز حرامی و دعوت است که احوط است که آنکه بخواند ما این چهار واجب است و هرگاه چهار کلمه واجب صدامی این را بشود بعضی گفته اند که است چهار بار و نماز باطل است و احوط مراعات این قول است و در جایگه بر مردان احوط واجب است

خواندن اگر سوره قورسجه کند و بر چیز و کوه تمام کند و اگر آیه سجد در آن سوره باشد برخواستن از سجود تلاوت حمد را بخواند احوط است و بعد بر کعبه رود فصل رکوع است و واجب است در رکعت از نماز واجب است یکبار است که نماز آیات که در هر رکعت از نماز آیات پنج رکوع واجب است و این رکوع رکن است در نماز هرگاه ترک کند اول نماز سهوا نماز باطل است خواه در هر رکعت از نماز واجب است نماز باشد و هر یک از رکوعهای نماز آیات که نماز است و باطل میشود نماز آیات یکبار از آن جمله سهوا و در رکوع باید خم نشود بیست و دو واقف و احوط است که آنقدر خم نشود که کوری لطف دستش برسد سوره و هرگاه که پیش از آن نهد و سزا نماند پیش پای او در آن رکوع است دست با آنها برسد بجز نماز نیست و کسیکه دستها محبت شد

در نماز هر چه بیشتر رکعت باشد نماز بسیار بلند باشد یا بسیار کوتاه باشد یا دستها باشد یک بمقدار مستوی باشد خم نشوند و در خم شدن رکوع محتاج باشد به تکیه کردن بر چیزی واجب است که تکیه کند و رکوع کند هر چند خصل او با جهت باشد و هرگاه خم شدن بیوجه و بر احوط ممکن نباشد آنرا کند بر سرش بر رکوع و اگر ممکن نباشد آنرا بر کمر یا بر شانه کند و چنانچه خواهد بود بر رکوع چنانچه بر کمر کند و از برای بر او استی از رکوع چنانچه خود را بلند کند که بجهت خلقت خم باشد مثل رکوع کند و باشد با بد از جهت رکوع قدری خم تر شود هر ممکن باشد که در حال قیام قدری خم شود است کند هر چند بر احوط است اعتماد بر چیزی باشد و این احوط است و واجب است در رکوع طمانینه یعنی آرام بقدر ذکر واجب است و واجب است



بر زان نیز احوط است و سنت است پس البته  
 را بلند خوانند در جمیع رکعات نماز و نماز قضا تابع  
 اوست در جهرا و اخفات و مستحب است هر چه در نماز  
 جمیع و هر گاه مرد قضا کند از جهت زن یا زن از جهت  
 مرد احوط است که قضا کنند حال خود را ملاحظه  
 کند نه حال میت را و هر گاه نماز گذار نکرده باشد  
 در موضعش و اخفات را در موضع خود در کراهت  
 بمسجد باشد نماز قضا باطل نیست و اگر عام بمسجد باشد  
 و عمداً اخلال بجهت و اخفات نماز قضا باطل است و هر گاه  
 که با اخلال کند نماز قضا صحیح است و هر گاه در اشغال  
 قرائت بخاطرش است از همان جا که میخواند یا قرائت از  
 قرائت بطرفش و واجب است میخواند و از سر میگیرد و  
 جایز نیست در نمازهای یومیه خواندن سوره فاتحه که  
 در آنها سجده واجب است و هر گاه بکند از سورههای  
 سجده واجب را در نماز قرائت کند احوط است  
 که این نماز را بکند

احوط است که این نماز را باطل کند و سجده تلاوت  
 را بجز او در نماز را از سر عاده کند هر گاه این نماز را  
 تمام کند پس احوط است که او را تمام کند چنانچه  
 در نماز خواندن آیه سجده واجب است و هر گاه کسی در نماز  
 باطل حکم خواندن سوره سجده است و هر گاه کسی در نماز  
 شروع کند سجده پس اگر بکند و نکرده از نصف  
 سوره و یا آیه سجده تا یک فرسخ یا تا آیه سجده  
 کرده واجب است عدول سوره دیگر و لکن مراعات احتیاط  
 با عاده کردن اول است و هر گاه در آیه نماز آیه سجده  
 با سهواً بخواند یا کوشش دهد یا سوره را بخواند و  
 بآیه سجده برسد و بخواند سوره او باطل نیست  
 و در آیه نماز اشاره کند به عرض سجده و بعد از  
 فراغ از نماز فوراً سجده کند و اگر عاده کند نماز  
 اصحاب طاهره خلعت بپوشد و جایز است خواندن  
 سورههای سجده در نمازهای سنتی و واجب است که

سجده

سر برداشتن از رکوع نایب است باید که کفایت  
 اینک است نشسته از رکوع به سجده بود اگر عمداً  
 ۴۶ ایستاده و این نوع سجده نماز قضا باطل است و هر گاه  
 ممکن نشود او را دست زدن و جوب است فوط  
 است و واجب است طمانینه در مقام بعد از رکوع چنانچه  
 ایستاده و پیش نشسته و هر نماز سنتی که کفایت  
 معنای طمانینه و واجب است ذکر در طمانینه در  
 رکوع در حال اختیار و مطلق ذکر خالی از قوت  
 نیست و احوط تسبیح است و بعضی گفته اند  
 بکند تسبیح کبری است یا سه دفعه صغری  
 و صورت تسبیح کبری سبحان ربی العظیم و  
 بکند و صورت تسبیح صغری سبحان الله ربی  
 تقدیر نماید در ذکر رکوع ترک احتیاط نکند و تسبیح  
 است از برای امام بلند کند صوت خود را در ذکر  
 رکوع و سایر اخفات کند و منفرد بخیر است میان  
 و

جهت و اخفات و واجب است تسبیح ذکر رکوع بعد از  
 استقرا در رکوع بگویند پس اگر پیش از استقرا نکرده  
 کند در حال استقرا تمام کند چیزی نیست مگر آنکه نکر  
 کند و هر گاه چیزی نکرده تا سر برداشتن از رکوع نماز قضا  
 صحیح است و سنت است گفتن تسبیح کبری در رکوع  
 ناسه مرتبه و پنج مرتبه و هفت مرتبه و بعضی گفته اند  
 واجب یک از آنهاست و باقی مستحب است و این خالی  
 از قوت نیست و سنت است اسم در رکوع هر دو دستهای  
 خود را بر روی زانوهای خود گذارد با انگشتان گشوده  
 و زانوهای در میان دست چاد دهد و دست راست  
 را بر زانوئی راست پیش از دست چپ بر زانو  
 چپ بگذارد و گردن خود را بکشد عادی پیشش و عقد  
 کند این معنی را که خداوند ایمان دهد تو او را هر چند  
 کزیم را بزرگی و سنت است قدمها مساوی باشد و  
 ما بین آنها یک و صبیح فاصد باشد و نظرش ما بین



و در پیشانی خود در طول ابرو است نگاه موست تا  
 ابرو تا در عرض مابین دو جبین است هرگاه که  
 کند سجده را در بیک رکعت از هر دو رکعت آخر  
 رکعتی مشهور بطلان است و تکبیر احتیاط تمام  
 کردن نماز است و اعاده آن در هرگاه ترک کند  
 یک سجده را بعد ابطال است نماز او در هرگاه سهوا  
 ترک کند معتقد است که باطل نمیشود لیکن بعضی  
 گفته اند که باطل میشود احوط اعاده آن نماز است  
 و واجب است اینکه بگذارد پیشانی را بر چیزی صحیح است  
 سجده بر آن و اما اعضای دیگر شریعت در آنها  
 بعضی گفته اند که آن چیزی که همان سجده میکنند  
 نماز که اگر در هر وجهی نسبت به آن بگذرد او جدا باشد  
 و این احوط است اما شرط نیست بلکه جایز است  
 که نماز کند بر ریش و عمامه و طرف هرگاه در بعضی  
 آن چیزی باشد که سجده بر آن جایز است و معتقد

مسلم

وقت

و در پیشانی باشد و باز از زیر پهلوی جدا باشد و مستحب است  
 تکبیر گفتنی از برای رکوع پیش از خم شدن در دستها بلندتر  
 تا مقابل گوش خود و بعد از رکوع بگوید سمع الله تعالی  
 جمله در وقت سلامت استخوان از رکوع و هر کس پیشانی  
 او مکه است اینکه رکوع کند در دستهایش در زیر پیشانی  
 باشد و طمانینه بعد از رکوع و طمانینه در هرگاه بیفتد  
 بر زمین پیش از رکوع بر میخیزد بقیام تا رکوع کند و  
 هرگاه بیفتد بر زمین بعد از رکوع و طمانینه در او  
 و هنوز ترک نکرده باشد سجده میکند و رکوعی که کرده  
 است کافیت **فصل** در سجده نماز بر آنکه واجب است  
 است در هر رکعت از نماز هر چه منتهی و واجب است که  
 سجده بر هفت عضو باشد و آن پیشانی و دو  
 کف دست و هر دو زانو و هر دو ساق است  
 شصت پایا و در هر یک از هفت عضو مسا کافیت  
 و احوط در پیشانی بر زمین گذاشتن بقدر استطاعت

و آنستند از من وی بجهت موضع سجده را تا محل آن  
 در نماز یا پایینی بودن موضع سجده تا قدر شصت و جایز  
 نیست اینکه برده باشد موضع سجده بلند تر از موضع  
 استخوان او زیاده تر از قدر شصت یعنی چهار انگشت  
 بیشتر نموده و هرگاه بلند تر باشد یا بقدر شصت یا  
 کمتر نماز صحیح است و فرقی نیست در زمین سرانجام  
 و غیر آن و هر از اینست که موضع سجده یا موضع استخوان  
 زیاده تر از قدر شصت پایین تر از موضع باشد هرگاه  
 در سجده پیشانی مصلی واقع شود بر موضع صحیح یعنی  
 که بلند تر از قدر شصت باشد بکنند پیشانی  
 حقه را بموضع پیشتری که صحیح باشد سجده بر آن  
 و احتیاطا آن نماز را اعاده کند و اگر واقع شود  
 پیشانی بر چیزی که صحیح نیست سجده بر آن واجب است  
 که بکشد پیشانی را چیزی که صحیح است سجده بر آن  
 و اگر ممکن نماز کند پیشانی بر دراز و کوتاه

بر چیزی که صحیح است سجده بر آن واجب است و در  
 سجده و آنکه چنانچه تکبیر واجب است در رکوع و ذکر  
 سجده و مثل ذکر رکوع است در کیفیت احکام و تسبیح  
 بگوید سبحان ربی الاعلی و الجبار است و واجب است  
 طمانینه در یک از سجده ای در حال اعتناء بقدر زور و اجتناب  
 و سر برداشتن از سر و اول و نشستن بپهلوان و آرا  
 گرفتن در نشستن واجب است و مسامح کافیت طمانینه  
 و کسی که نتواند سرش هم کند از جهت سجده اصلا  
 یا با سر سجده کند و با غیر آن چشم سجده کند  
 اگر نمیتواند هم کند لغات زمین نمیتواند بر سجده بید  
 بقدر مقدور است و محل سجده بلند کند تا پیشانی  
 بر آن بگذارد و اگر سجده کند و بعضی از اعضا  
 سجده را بر زمین نرسد بعد از نماز آنرا نکند  
 نماز باطل است و اگر هر چه بر پیشانی خود بریزد  
 و سجده کند نماز او صحیح نیست و هرگاه که از آن

لا یجوز



پشتی بر جزئی که صحیح است سجده ممکن باشد و از  
 شش عضو دیگر بعضی ممکن باشد که بر زمین نهد  
 و بعضی ممکن نباشد هر قدر بر آنکه ممکن است باید اول  
 بر زمین گذارد و آنچه ممکن نیست گفته اند از او بگذرد  
 امکان ندارد و یک پشت برساند و هر گاه پیشانی بر زمین  
 بجای نماند و اعضا را با دست از آنجا بردارد  
 ریش و اجابت بر زمین گذشتن آنها را در  
 موضع پیشانی جراحی مادی می بوده باشد که نتواند  
 بر زمین گذارد گفته اند که واجب است که اول در روی  
 زمین بکشد که آن صحیح است که در آن افع شود و آنچه  
 سالم از پیشانیست بر زمین برسد تا سجده صحیح  
 بعمل آید هر گاه ممکن باشد که در آنجا اول از  
 طرف پیشانی بر زمین گذارد گذردن کردن  
 لازم نیست بلکه هر تری که تواند موضعی از پیشانی  
 خفیه بر زمین رساند کافیست هر گاه ممکن  
 نباشد

بماند او را سجده کردن بر پیشانی اصلا صحیح است  
 بر یک از دو چیز خود از هر طرف پیشانی و از آنجا  
 و احوط است که با مکان موالی ریش را پس کند  
 تا بر پیشانی سجده کرده باشد و هر گاه چنانچه ممکن  
 نباشد از آنجا که پیشانی را کند و اگر آنچه  
 مذکور شد هیچ ممکن نباشد احتیاطا کند بر نماز کردن  
 و سجده را بقبلش خطور دهد و سنت است نظاش  
 در حال سجده بطرف پیشانی خفیه باشد و سنت است اینکه  
 تکبیر بگوید از برای سجده در حال که این بوده است آنکه  
 تکبیر بگوید نیز بعد از سر برداشتن و استغفر الله بگوید  
 انوب الله گفته در وقت نشستن و سنت است  
 نور گفتن ما این را سجده و نظر شود در حال نشستن  
 بدین خفیه باشد و تکبیر از جهت سجده و تکبیر  
 تکبیر از جهت سر برداشتن سجده هر یک نزد سنت است  
 که بعد از سجده هر یک بنشینند و این را جمله نماز است

بگوید و سخن است که در سجده و سجده ای  
 پیشانی بکشد بر زمین و سخن است که در وقت  
 خواندن تکبیر بگوید الله و قوته و افرم و اعدو  
 مگر جهت آنچه با او سجده میکنند بگذارند و برادر دیگر  
 از جهت تقیه و خوف آنکه در آنجا بکشد واجب است  
 که قصد نکند بچشم زدن آنچه سجده را پس اگر قصد  
 کند بآن غیر سجده را مثل برداشتن چیزی یا گفتن  
 ما و عربی و کافیهست مگر اینکه در باره بر کرد  
 بقیام و خم نشود از برای سجود و این احوط است  
 هر گاه خم شود از برای برداشتن چیزی یا گفتن  
 ما و عربی و تا بکشد سجده برسد بعضی گفته اند نگاه  
 او باطل است و احوط است که این نماز را تمام  
 کند و ایاره کند هر گاه پیشانی او بر زمین قرار دهد  
 در وقت سجده پیشانی از روی بظلمت از روی زمین  
 پس اگر مسامی سجده بعمل نیامده ظاهر و خوب  
 است

گذاشتن پیشانی است بر زمین و باید دو جهت است و اول  
 داوود احصاء بر زمین و سنگینه عضو را بر آن بیندازد  
 تا اینکه اعضا خوب قرار گیرد هر گاه در آنجا ذکر واجب است  
 از شش عضو غیر پیشانی بردارد آن ذکر صحیح نیست  
 باید آن عضو را بر زمین گذارد و ذکر را تدارک کند و الا  
 نماز باطل است و سنت است در سجود و سجود صلوات  
 فرستادن بر محمد و آل محمد صلوات در نشاندن  
 احکام است واجب است نشاندن در نماز و رکعت تکبیر  
 بعد از سجده هر یک از رکعت هم و در نماز سه رکعت بعد از هر  
 رکعت هم و بعد از سجده بی رکعت ستم و در نماز چهار رکعت  
 بعد از سجده بی رکعت هم و بعد از سجده بی رکعت هم  
 هر گاه اخطال کند در نشاندن نمازش باطل است هر گاه  
 هر گاه اخطال کند سهوا نمازش صحیح است پس نشاندن  
 رکن نیست و واجب است گفتن شهادت و واجب است  
 صلوات بر محمد و آل محمد خیر حضرت امام جعفر صلات



عیش کردند که ثواب آن مردی که در آن روز حضرت زهرا  
 بدون عیادت از کتاف الله مثل روزی که از مادر متولد شد است  
 و مراد از آن محمد است و معصوم بهی با حضرت فاطمه صلوات الله  
 و بعضی گفته اند مراد آنست که در بین آن حضرت بعضی  
 مانند در خانه که زگر شود اسم آن حضرت بعضی گفته اند و اینست  
 صلوات بر او و این صلوات و این صلوات و این صلوات  
 بر او میانی متقی پس سلام میخواند بگوید اللهم صل بر  
عمر و خطه گاه ذکر شود اسم مؤمن سفر جایز است بگو  
 علیه السلام و اما واجب است در شهادت شنی بجزای آنست  
 و صلوات فرستادن باطل نیست پس کردن هنگام سر برداشتن  
 پیش از شنی با در هنگام برخواستن از شهادت بعضی  
 از شهادت بجز آنست که چینی کند عمدا و ندر کند  
 در صورت عمدا اقرب نیز بطلان است و هرگاه نماز  
 بر او واجب در جایی که رفتن از جهت شهادت شنی  
 واجب نیست و اقرب است که بهیستی که بر شنی  
 نزدیک

نزدیکه نماز است در حال شهادت بر آن میت موهب است  
 و سنت است در شهادت نزدیک شنی و واجب است  
 در شهادت نزدیک بیوعی که شنی و سنت است در حال  
 شهادت دستهای خود را بر سر خود بگذارد و  
 نظر او برداشتن باشد و سنت است بر امام که شنی را  
 شهادت را بر ما موم و سنت است بعضی از کار که باعث  
 اکملیت آن می شود در شهادت زیاد کردن بطریق  
 در شنی و اصل مذکور است فصل در بیان سلام  
 واجب است سلام دادن در نماز و سلام جز نماز  
 است و تبرک آن عمدا نماز باطل است و خلاف است  
 در اینکه تبرک او سهوا موجب بطلان نماز است  
 و مراعات احتیاط اولاً دوست و فرقی در موقوفه یعنی  
 نماز بر سلام میان نماز موقوفه و نماز فکری نیست  
 و واجب نیست گفتن السلام علیکم یا اهل البیت  
 و بر کافه و محقق میشود خروج از نماز بگفتن السلام

علیکم و رحمة الله وبرکاته یعنی بگفتن السلام علیها  
 و علی عباد الله الصالحین از نماز در آن واجب است  
 در نماز بگفتن یا اهل بیت که در وقت نماز خروج از  
 نماز کند بگفتن یا اهل بیت از این صیغه که خواسته باشد  
 و هر چه با هم واجب نیست بلکه هر یک واجب نیستند  
 و بگفتن یا اهل بیت از هر دو سلام واجب بر آمده است  
 و هرگاه جمع کردن میان هر دو سلام علیها و علی عباد الله  
 الصالحین اصح است که بآن سنت را قصد کند و بگفتن  
 السلام علیکم و رحمة الله وبرکاته قصد و خوب و بیرون  
 رفتن از نماز را کند و سنت خروج و خوب آن معلوم نیست  
 و سنت است از برای ما بگفتن السلام علیکم و  
سلام بجز این نیست و موم است و کند  
 بخلاف وی بمانند است در هر گاه در جانب چپ است  
 موم دیگری باشد که باغ باشد و سلام میدهد  
 یکی بجانب راست و دیگری بجانب چپ باشد و  
 و فتنه

و قصد کند انیا یا ائمة و حفظة اعمال و ملائکه یا  
 انی و حق و السلام علیکم واجب است در سلام دادن  
 در نماز شنی و طمانینه جایز در شهادت مذکور است  
فصل در سلام کردن بر کسی که در نماز باشد یا بخارج  
 هرگاه سلام کند بر نماز گزار مؤمن و هر چه بر سلام علیکم  
 بر نماز گزار واجب است که فوراً جواب سلام را بدهد و  
 هر چه بیکه اظهار است که جواب بدهد همان فقط سلام  
 علیکم باشد و هرگاه سلام بر نماز گزار بفظ السلام  
 یا السلام علیکم یا السلام علیکم باشد معتبر است که  
 جواب واجب است و بیکم اجواب است که جواب بگفتن  
 سلام دهد و قصد کند می رود اجواب است که در  
 سلام شده خواه در نماز باشد و خواه در غیر نماز بیوض  
 باشد که سلام کننده بشنود و هرگاه مقل نقیبه باشد بلند  
 گفتنی ممکن نباشد و اجابت آنست گفتنی در هر گاه سلام  
 کننده طفل باشد و عین است با جواب آن مثل بالغ



واجب است هرگاه ترک کند جواب را بعد از نماز  
 و بقدر جواب سلام بماند ظاهر آنست که نماز  
 صحیح است هر چند معصیت کرده است ترک جواب و احوط  
انجام آن نماز و احوط آنست و اگر ترک کند جواب را  
 عمدا و فراموشی و از کار که میخواهد بگذارد تا وقت رسیدن  
 کند پس محتمل است بطلان نماز مطلقا پس باید  
 تا وقت فراموشی و از کار فراموشی آنها را آماده کند تا نماز  
 صحیح باشد و الا باطل است و عاده احوط است در وقت و خارج  
 وقت و هرگاه کسی بعد سلام کند و یک از آن جواب در منزل  
 دیگر بستاند گذارد سلام واجب نیست مگر آنکه بداند آن مصلحت  
 که مقصود سلام گفته او است و هرگاه سلام گفته غلط گوید  
 سلام را احوط است رعایت رد آنست با فضلا و جمیع از افاضل  
 گفته اند که بهتر است که سلام بترک گذارد نکند عبادا او را  
 از خضوع و حضور باز دارد و هرگاه سلام کند زمین مسطح  
 معتمد و خوب جواب را در احوط در جواب علیکم گفتنی است چنانکه

در وقت

در غیر نماز جواب در علیکم است و اما سلام بر غیر  
 نماز گذار پس از جمله مستحبات و فضائل عبادت است  
 و سنت است سلام گفتن طایفه کم طایفه  
 سبب ر و سوار سپیده و ایستاده بر سر  
 دراز و نوبه برای تاد و اسب سوار بر بلاغ  
 سوار و کوچک بر بزرگ و صاحبان قاطر بر صاحبان  
 چهار و صاحبان اسب بر صاحبان قاطر و مکره و بیعت  
 سلام کردن بر صاحبان ربه و ظن بورد و شتر بخ و باغزار  
 و شتراب خوار با شتراب فروشی و خفاشی و سایر  
 آنها چنانچه در سنن عیسی و سوطه مذکور است و بعضی  
 منع کرده اند از سلام کردن زن بر اجنبی اقرب  
 جواز است و همچنین جایز است مرد بیکانه بزرگ  
 بیکانه سلام میکند و مکره و بیعت (و بزرگان حیوان  
 اجنبی سلام و هرگاه جماعتی بر جماعتی وارد شوند  
 یکتف از ایشانند با سلام کند بر این جماعت

و جایز است از برای نماز کند هرگاه عطل کند در  
 حال نماز آنکه حمد کند خدا را و صلوات بر پیغمبر و آل او  
 بفرستد و در وقت که است با یکدیگر و امثال آن جواب  
 واجب نیست و احوط رد آنهاست بل فقط با قصد  
 معافیت در منافقات نماز و میباحات  
 نماز است یعنی آنچه باطل میکند نماز را و آنچه باطل  
 نمیکند پس هر چیزی که مستحکم است و ضوابط  
 هرگاه در نماز واقع شود خواه عمدا و خواه سهوا  
 نماز باطل میکند و هرگاه در بی نماز حدیثی بود  
 شک می و ضوابط سهوا از او صادر شود  
 معتمد بطلان نماز است اما هرگاه عمدا و اختیارا  
 ترک کند کینه است امر دنیوی نماز باطل است و هرگاه  
 سهوا یا زنده اظهار آنست که مثل عمداست در وقت  
 نماز بگذرد احوط آنست که آن نماز را تمام کند  
 اعاده کند هرگاه کسی از خوف خدا بماند بخوا

باید

تعمیت سنت از دیگران شده است و در سلام لایزال  
 از بلند کردن صدا بقدری که بر آن کسی که سلام  
 کرده است نیشنود و سنت بر کسی که داخل شود در خانه  
 خفته بناهل خانه سلام کند جواب سلام مؤنث  
 است ضوابطی در آنند با غیر عادل جواب  
 سلام طرد نمود علیت و هرگاه ترک کند او را  
 فوراً گناه است و مستحب است سلام کردن  
 بر اطفال و سنت است سلام بر ناسه نوبت  
 هرگاه رد جواب نکند هرگاه هر نفر با هم علقه  
 کنند و هر یک بعد سلام کنند دیگری بر او واجب  
 جواب و سلام که اول کرده اند کافی نیست و در وقت  
 معارفتم سنت است سلام کردن و اگر کسی  
 سلام کند بر کسی که ضابطه بدست تمام آن  
 کند و در جواب سلام ترتیبی نوعی بود  
 و مستحب است آفتی سلام کردن بر هر مؤمنی  
 و جایز است



سهشت یا پناه بردن از هر چه باید باشد هر چند کرد  
 او از دار باشد سنت است بکلمه استیجابت خود را  
 بصورت کبریه و داشتن هر گاه که بر نیاید کبریه  
 کردن از جهت تکف شدن مال که بیکه کردن لیور  
 دنیا است و مکتوبه داخل شدن بنماز در حال  
 که بول یا عایط یا بار او را غلبه کرده باشد و عی  
 بدفع آن باشد هر گاه در آشنای نماز این اقد  
 عارض شود و هر که بجز ضرورت نرسد قطع نماز  
 جائز نیست هر گاه وقت نماز تنگ باشد و امکان  
 مدافعه و صبر کردن واجب است که مشغول  
 نماز شود نماز تمام کند هر گاه مدافعه  
 شود یا صبر کردن ضرر یا داشته باشد قطع نماز  
 واجب است هر گاه کسی که است داشته باشد  
 یا خواشش بیاید و یا بنی حال نماز کند که در وقت  
 هر گاه در آشنای نماز وضع پستی او بیاید و برین بویا  
 ایستد

۷۰  
 باید آن او اگر بیشتر از دریم باید بخواه هم آشنای  
 نماز آن وضع را بشود و نماز تمام کند بشرط آنکه  
 فعل کثیر یا پشت بقبله کردن یا هر دو زدن یعنی نیاورد  
 و آنرا بجز وضع ریختن نماز تمام است هر گاه تنگ  
 کند که آن مستلزم منافعی نماز باشد یا در نماز  
 بطل نکند هر گاه ممکن باشد آنرا فسخی جامه جامه  
 بیندازد هر گاه خوفی بخوف پستی او بود باشد  
 و برین در آشنای نماز جامه یا بدن او در نماز باشد  
 سختی در آشنای بدون فعل منافعی اصول است  
 که آن وضع را بشود و نماز تمام کند و اعاده  
 کند وقتی کردن در آشنای نماز بطل نماز نیست  
 خواه مهوره صمد اما اکل و شرب در نماز  
 فعل کثیر شوند و نماز از هیئت بیندازند  
 بطل نماز نماند هر گاه در آشنای چیزی که در  
 که بتدریج است شود مشغول نماز شود در آشنای

۴۸

باطل نیست و بلیع کردن در نماز آنچه در این دنیاها  
 او باشد از طعام و زود برون بلغم که از سینه یارده  
 باشد بطل نماز نیست بشرط آنکه فعل کثیر نباشد و در  
 آشنای جایز است که مایه عقرب و شش و لیک و شیه  
 و مکی و در فعل اینها از خود غودن و همچنین جائز است  
 شماره رکعتها و نماز یا عدد دستجات را یا  
 سوره یا طبعی را یا از کاره مکتب ریشه و رانه  
 خراف و شیب و انگشت یا انگشت بشرط آنکه  
 شماره و جایز است در آشنای نماز تمامه پستی  
 بر سر و کلاه و عرقچی و از آشنای بدو است و بر  
 گذاشتن وضع خشک از پستی خود برادر و بینداز  
 یا دست بدو از زدن تا کسی که در نماز است چهار  
 شود یا یکی بیندازد بکسی یا تنگ بستن زدن یا  
 بجز خم کند یا طفل را برادر و یا زن مفلک را  
 شمرده یا جامه هر چه پوشد بشرط آنکه فعل  
 کثیر

۷۱  
 کثیر مشغول یا کفشی از پیرون کند یا چکمه بندد  
 برون کند یا جوراب را بکند یا کسکه از پیش  
 رویش بگذرد منع کند یا در قرهای کتاب را بگرداند یا  
 کتبی را که پیش روی اوست بقبله بریزد یا محافظت طفل  
 کوچک از آفتی و کوسفند منع کردن و استعمال آنها  
 که در اصل کتاب مذکور است در آشنای نماز جایز است  
 و مکروهات را در نماز ترک کردن اولست و اولی  
 در دست زدن بجهت حاجت و عصاه برداشتن و برپری  
 که محتاج یا با کتف دادن و جایز است که هم نشود و در  
 یا بشناید و بر دارد و از محل ایستادن بقدریک کلام  
 یا دو کام پیش رود بشرط آنکه در حرکت و است  
 یا در کار اجبه را بخواند و جایز است است در هیچ دینی  
 را انداختن لیکن مکروه است خصوص صاحبست قبله  
 یا طرد است یا پیش روی خود و هر گاه در  
 از او حاصل شود بطل است و مکروه است که کسی بنده

کاف



انگشت و جنبانه کشیدن و بستن آسمان نگاه کردن  
 و بلندی کردن بارش یا غبار و مس کردن زن باطن زنی  
 و برف کردن موضع سجود در آن جمله معانی غار بنا  
 و منقوش از شرع در غار و در فتنه با نزهت از شرع  
 و هرگاه آن فعل حرام باشد معصیت خواهد بود و بافت  
 بطلان غار بخراشید و مثلاً هرگاه در آتش غار رفت  
 نفس کشد بیک ضربتی باطل نیست مهم چندی هرگاه  
 بزنده کشد بیک ضربت و اما فعل کثیر در غار که بر طبعی  
 بنام ندارد عمداً و سهواً احادیث در سجود و سجود کند صورت  
 غار و از شرع غار نماز نکند پس مبطل است  
 هرگاه صورت غار با ضربت یا زجر یا احوط است  
 نه آن غار را تمام کند و اعاده کند مقدار در فعل  
 کثیر شرط نیست بلکه هرگاه باشد یک فعل کثیر مبطل است  
 مثل آنکه کسر میان غار بیک جبهتی بر زنی از او  
 جلد در رسد و نگاه باشد مگر زنی او فعل عبودیت کثیر  
 بر او

بر او صادق نیاید مثل آنکه انگشتهای خود را  
 مگر حرکت دهد و معتبر در بطلان نماز است  
 صورت غار است هرگاه فعل کثیر از نماز است  
 واقع شود بر سبب اضطراب و اجاب و سبب احوط است  
 که آن نماز را تمام کند و اعاده کند و باطل نیست  
 و غار با نیکو در دل او چیزهای بسیار فطوری کند و نگاه  
 کردن چیزی بسیار و سکوت بسیار در آتش  
 غار مثل فعل کثیر پس آن غار باطل نیست و عمداً  
 در صورت سهواً و احوط نماز کردن غار و اعاده است  
 هرگاه عمداً حرف بزند در غار مبطل نماز است و هرگاه  
 سهواً یا زنی مبطل نیست و جمیع غارهای واجب است  
 در حکم شکرند صحت نماز صحت و اثره کردن لال و  
 حرکت دادن زبانش به از جهت فهمانیدن بخوبی  
 حرف زدن از دست و مبطل نماز است و سلام گفتن  
 عمداً در غار مبطل نماز است هرگاه با سلام تمام

عمداً مثل تخریب و خرابی کرده اند نماز را از احوط مبطل  
 نماز در این صورت لیکن احوط انجام غار است و اعاده  
 آن هرگاه بودی که معنی از آنها مفید میشود حکم کند  
 عمداً باطل میشود و هرگاه عمداً در دست هر دست که از  
 بطریق مخالفین صراحت را تو می دانستی که مبطل نماز است  
 هرگاه سهواً در دست کشد مبطل نیست لیکن  
 احوط است که نماز را تمام کند با اعاده هم در وقت تمام  
 در خارج وقت در حال تقیه مبطل و صرام نیست و هرگاه عمداً  
 در نماز نسبت بقبله بکند نماز است باطل است و جمیع نماز  
 واجب در این حکم نمیکنند و لغوی در نماز است و  
 در حال نایب است ده باشد و نماز کند هرگاه عمداً  
 بقبله بکند نماز او باطل نباشد چنانچه بر احوط است  
 رفتن پشت بقبله کردن جایز است و هرگاه در نماز فرط  
 مغرور شود تمام بدن از قبله عمل است و دست و  
 معتد است که نماز او باطل است خواه انحراف از قبله

آمدن از نماز کرده باشد و هرگاه مقصد و یاد کرده باشد  
 و مقصد خروج نگردد با نزهت مبطل نیست و احوط است  
 و متوجه مبطل نیست و هرگاه بیدار نشد ملحق است  
 بفعل در حکم و مانع کردن و آه کشیدن هرگاه از جهت  
 خوف خدا باشد مثل متوجه و تصریح کرده از جهت  
 آه کشیدن بیک حرف و اگر فراموش فراموش کند و ضم  
 کند مقصد قربت تنبیه جاتی را جایز است مثل بخت  
 که بخواند صلواتی و امثال آن در مناسبت  
 مقام و جایز است در آتش می زدن نماز مثل لا اله الا الله و  
 الحمد لله و لا حول و لا قوة الا بالله جایز است که در هر وقت  
 قربت تنبیه کند بر وجه و شرط نیست در هر حکم عدم سخن  
 هر چند از جهت معنی تنبیه باشد و جایز است دعا کردن در آتش  
 نماز برای دین در نماز چند مجروح لیکن حرام نباشد و  
 هرگاه از جهت تنبیه بر واجب بگوید جایز است لیکن احوط  
 نزکات و هرگاه بگویم کند بیک معنی از آن مفید شود  
 عمداً



بانه بسیار و خواه از طرف جنوب شرق و غرب برسد یا نه  
 و هرگاه هم در صورت تنهائش شود بجزی که پیشتر  
 گفته شد به پدید آمدن بطلان است و تمامیت احتیاط است  
 که غار را تمام کند و اعادة کند و هر وقت قطع غار واجب  
 بر ایدون قطع غار واجب بر ایدون عذر در قطع سطح  
 بدون عذر بعضی حرام دانسته اند و این احوط است  
 بلکه اقبه است و با بزرگ است قطع غار از جهت حفظ مال  
 حلاله و گاه مستقر شود بقیه آن و در گاه مال غیر که مانند  
 نرود او باشد که مستقر شود باک قطع جایز است و با بزرگ  
 قطع غار از جهت حفظ نفس مستحق شد حفظ از اشقی  
 و چاه در عرق کردن و طفل بر زمین و ضعیف و غافل  
 از جهت کشی مانع نرسد از نیت او بنفی محرمه برسد  
 و از جهت طمی که از کس وارد و در میان غار اول  
 بیند و برترسد و هرگاه غار را تمام کند او برود و عذر یار  
 برسد غار را قطع کردن جایز است و جایز است قطع از  
 آنجا

جهت عینی که نکرده است و نظر بر برسد یا نرسد  
 که سرایت کند یکجا یا نه یا بدن او در جایز است قطع  
 نماز در هر موضعی که برسد که اگر قطع نکند ضرر  
 باو برسد هرگاه نوع تقیید داشته باشد در امر مجوز  
 و نهی از منکر که واجب باشد بر قطع و بی اقرار بود  
 قطع غار از جهت بلکم و اقبه است و هرگاه بدون علم  
 نماز کند در محلی عصبی یا جامه عصبیه ظاهر بود  
 عصبی بودن آن در اشقی غار و علم نداشتن به  
 از صافی آن ماذون بودن خوف و در عرق کردن  
 واجب است قطع نماز در این صورت و هرگاه در  
 موضعی که قطع غار را واجب باشد و قطع نکند و  
 غار را تمام کند بعضی باطل دانسته اند معتقدند  
 و احتیاط اعادة نماز است **باب چهارم** در مسایر  
 نمازهای واجب است **فصل** در نماز آیات  
 و از جمله آیاتی که نماز مسبب آنها واجب است که نیت

اقبا بوماه است خواه آنکه تمام قرص گرفته باشد یا بعضی  
 از آن و اول وقت و صوب نماز ابتدا که وقت آنهاست  
 بدون خلاف و آنگاه در آخر وقت این نماز خلاف بعضی  
 رفتن آنجا بیکه آخر وقت این نماز در حین شروع آنجا است یعنی  
 شروع کند بواجب نماز و طایفه گفته اند که آخر وقت این نماز  
 در تمام آنجا است و مستند حمل اشکال است احوط فاعل آن است  
 و بلیغ قول هر چند در نماز است و هر گاه آنجا شود  
 کوف یا ضوت در وقت فریضه حاضر بی اگر وقت  
 تنگت و وقت دیگر وقت دارد و اجماع است آنکه وقتی  
 تنگ است مقدمه دارد و هرگاه وقت تنگ است عذر  
 واجب است مقدمه دارد و هرگاه وقت بعد از آنجا و فریضه  
 حاضر وقت کوف یا غار و با نیت عظیم صاحب آنند  
 که قضاء نماز کوف واجب نیست بلکه فعلی در این نماز  
 و این معنی است هرگاه فریضه کند در نماز کوف و ضوت  
 نایب وقت فریضه حاضر تنگ شود اوقوی و صوب جملات  
 در طایفه

در جای آنکه کوف کجی شده باشد و هرگاه فریضه حاضر  
 را در اول وقت نکرده باشد و بعد از ظهر رکوع وقت  
 هر چند تنگ شود پس در این صورت بعد از ادا فریضه  
 حاضر هرگاه وقت نماز کوف باقی نباشد اختلاف است بعضی  
 گفته اند بوجه بقاء این احوط است و بعضی گفته اند  
 بطلیم قضا و این خالی از قوت نیست و هرگاه وقت نماز  
 و رعیت داشته باشد مجید است در تقدم و تاخیر هر یک  
 و تقدم حاضر است احوط است و از جمله زلزله است و حق  
 است که وقت نماز زلزله مدت عمر است در وقت از  
 اوقات اوست و از جمله آیات با طمی عظیم سیاه و کبودی  
 و زرد است که خوف بیفتد مردم از آنها در جمله آنها تبارک  
 است که حادث شود در آسمان بر خلاف عادت که  
 موجب خوف کرد و در زمان جمله صاعقه که خارج از طایفه  
 عادت باشد و خوف ناک باشد و از آن جمله سحری زلزله  
 در آسمان که باعث خوف باشد احوط است که انوی است



که هرگاه در زمینی جمع جزا شود سبب خوف میوم  
شود بکمن آن نیز غایت کند مثل آنکه بعضی اجزای زمینی  
نموده و حرکت هم رسد در زمینی که اول از زمین لرزه نکرده  
و در جوب نماز آیات است بکرمت هر علامت که پیدا شود  
در آسمان که خوف نماز را در جوب خوف است که عظم  
ناسی بترسند پس هرگاه عظم ناسی بترسند و بعضی نیز ترسند  
بعضی نیز نماز واجب است و وقت نماز آیات جز کسوف و خورشید  
عمرت و هرگاه نافع شود از کسوف یا خسوف پیش از شروع در نماز  
استجاب اعادة نماز است در نماز است و تسبیح و تحمید و تهنیت  
تا احوال مستجاب است بجماعت گذارند چنانکه در کسوف  
افتدای فریضه گذار بنامه یا بکسوف است که نماز کسوفی  
در نماز است آن کسوف هرگاه تمام قرص گرفته باشد و نماز تکمیل  
تا تمام منجلی شود خواه عمدا و خواه اشتیاق یا از جهت ندانند  
که رفتی باشد خواه اجاب است قضای آن و هرگاه بعضی بکسوف  
علم هم رساند بکسوفی آن در ترک کند عباد با ششاعت  
و صورت

و جوب قضا است و هرگاه بعضی قرص بگیرد و علم هر سه  
نا آنکه منجلی شود قضا واجب نیست لیکن احوط است و آنکه  
که خابیده هرگاه بکسوف خورشید علم هم رساند باشد علم است بیکسوف  
نماز را ترک کند در هر دو در قضای خوف و کسوف کلی هم  
در جزوی و هرگاه علم رساند بجماعت و نماز را  
جز از کسوف یا خسوف نکرده عمدا خواه سهوا و سببنا و اجابت  
که بعد از آن بگذرد هرگاه علم هم رساند بکسوف تمام شدن  
آن آیه در بجز کسوفین معند و جوب نماز است اما کیفیت نماز  
آیات پس آن هر رکعت است و واجب است در هر رکعتی از  
آن تسبیح و تحمید پس مجموع رکعات آن در رکوع است و تفصیل  
آن این است که تکبیر الا و ام بگوید و قرائت کند حمد و سوره  
سپس رکوع کند و بعد از رکوع بایستد و در رکوع سوره  
سپس رکوع کند یا پنج رکوع باقی کیفیت تمام کند و بعد  
از رکوع پنج رکعت شود و در سماع آیه این حمد بگوید  
و بعد از آن سجده را بجا آورد بعد از سجده

بر جز در رکعت دوم یا مثل اول یا اول بعد از هر سجده  
رکعت دوم باشد بگوید و سلام بگوید و سجده کند که پیش  
از هر رکوع تکبیر بگوید و بعد از هر رکوع نیز تکبیر بگوید مگر رکوع  
پنجم و در هر نماز آن در سماع آیه ای که بخواهد استجاب  
و بعد از آن تکبیر سجود بگوید و سنت است که پیش از هر رکوعی  
از رکوعات روح فنوت بخواند پس دو رکعت اول  
دو فنوت و در رکعت دوم سه فنوت مستحب است و بعضی گفته  
گاف است فنوت در پنجم و در هر نماز این است که در تمام  
تنها فنوت بخواند **فصل** در قضای نماز که مکلفانند  
بنماز در شرط و وجوب نماز و کامل باشد و نماز را در وقت  
نکند عمدا یا سهوا یا سببنا یا وقت نماز در خواب بوهیاند  
و نماز از او فوت شود واجب است بر او که قضای آن نماز  
بکند مگر در کسوف اصلی که هرگاه اسلام بیاورد و قضای نماز  
ایام گذار او است و قطرات در هرگاه کاری بکند که باعث خوف  
او شود یا علم با آن قضا احوط است در غسل و وضو و تیمم  
و غیر

او را مقدر نشود یا احتیاج باشد به قضا است که برای  
نماز است و احوط است که قضای آن تمام بکند  
و معنی علمه که سهوش باشد احوط قضا است هرگاه بپوشد  
بفعل خودش نوم باشد از او بکمن فنون شراب  
یا مست کند هرگاه علم داشته باشد باینکه او مست میکند  
در هرگاه علم نداشت باشد یا در صورت آسرا یا ضرورت  
بعضی گفته اند در همین صورتها قضا واجب است و این  
احوط است و واجب است بر مرتد قضای نماز ایام  
اندا و اما هرگاه مخالفی شیعه نباشد قضا نماز ایام  
تمیکفد که بنا بر مذاهب صحیح می آید و آیا آنچه ترک کرده  
از نماز یا قضای آنها واجب است و اما هرگاه اجاره بود  
خود را از جهنم قضای نماز از میت و قضای نماز خود را  
با نسیه پس صحیح می آید و بعضی اصحاب بقیه این گفته اند  
که ایام است در نماز است یا از میت مالی بودن ذمه مورث  
از نماز قضا خود و این با بیه قول بوسعت در قضا مسلم است



و بنا بر قول ضیق الجمله و دانست در بعضی صوردها و  
کسیکه ترک کند نماز واجب راه از راه سهولت ایضا  
قایل باشد و اعتقاد داشته باشد که مراد است تا هرگز  
اورد میگردد و بعضی گفته اند در مرتبه سیم قتل او  
جائز است و بعضی گفته اند در مرتبه چهارم و اینم  
است در هر گاه ترک کند در بعضی از نمازهای واجب  
بدون عذر و بعضی گفته اند فضای نمازها بر و از شواحب  
غیبت مطلق حوازه در مرض موت فوت شده باشد آن  
نمازها با در غیر مرض موت و بعضی گفته اند قضا واجب است  
بر و از شواحب و بعضی گفته اند واجب است قضای نمازهای  
در مرض موت فوت شده باشد از آن به تنهایی و قول  
ببلیغ عدم وجوب اقوی است و قول دوم که وجوب  
قضا است مطلقا احوط است و با بدو از شواحب است  
قضای تمام مرده و چند بر او واجب است <sup>گاه</sup>  
بمیردان تا ظهور بر زنده قضای نمازهای واجب بوده  
باشد

باشد جائز است که کسی نماز بکند که او را بجا آورد  
در هر گاه میت وصیت کند یا سبب نماز از مال خود در بزرگ  
او ولی نبوده باشد و قضا کند واجب است بر وصی است  
غذا **فصل** در شکر در سهو و هر گاه شکر کند در عهد  
رکعتهای نماز در رکعتی واجب مثل نماز صبح و نماز  
نماز را قطع کند و اعاده کند و سجده و شکر در عهد  
رکعتهای نماز آیات موجب بطلان نماز نیست بلکه بنا  
بر آن میگذارد مگر اینکه شکر کند میان رکوع پنجم و ششم  
که بر میگردد در شکر رکعت میان یک و دو پس نماز باطل است  
و شکر در عهد رکعتهای نماز مغرب باعث بطلان نماز  
است اما در هر گاه شکر کند در نماز چهار رکعتی بعد از اتمام  
سجده بیانی میان دو و سه و چهار رینا بر چهار میگذارد  
و در رکعت است و در رکعت نماز نشسته احتیاط میکند  
و اوقفاست که هر رکعت است در هر مقدم دارد بر دو  
رکعت نشسته در هر گاه سهو و نماز کرده باشد که نماز شود

بد و سجده سهو پیش محل آنجا بعد از سلام است و بعضی  
گفته اند هر گاه سجده سهو از برای <sup>تعمیر</sup> باشد محل  
آنجا بعد از سلام است و اقوی قول احوط هر گاه شکر کند  
خروج وقت آنکه نماز واجب را یا کرده ام یا کرده ام سی  
فقط واجب نیست و هر گاه شکر کند و هنوز وقت باقی باشد  
واجب است آن نماز را بکند **فصل** در نماز میت بدو رکعت است  
ترتیب مردم بنماز میت که است میراث از آن میرود  
پدر مقدم است بر پسر و بعد و بعضی گفته اند بر مقدم است  
بر جد شوه اول است بر زن از جمیع اقارب و شوه را میت  
واجب نیست بر میت نماز مگر آنکه نشانی سالی تمام رسد  
باز و این قول احوط است و در هر میت شکر میت در نماز  
میت بلکه سجده است و جایز نیست اینکه علیه نماز بر میت  
میکنند و آنقدر دور باشد از میت که او را در عرف عا  
نماز کند بر آن میت نگویند و مستحب است آنکه امام  
در وقت نماز کردن در کآن مرد باشد در وسط جنازه  
بایستد

باید هر گاه میت زن باشد در نزد سینه او بایستد و  
واجب است آنکه نماز بعد از غسل او در کفن کردن  
بکند و هر گاه میت کفنه نداشته باشد بعد از غسل او در  
قبر بگذارد و در جای که حکم میت داشته باشد عورت او را  
بپوشانند و نماز بر او کنند و بر ما مومنین یک رکعت واجب است  
و دعا و اوجیه است مثل آنکه بر امام واجب است **فصل** در شکر  
نماز میت **فصل** و آنکه یا یکی از آنها یا یکی از آنها صلوات الله  
علیهم و هر گاه کند رکعت است نماز کردن بعد از آن که  
زینت کنند در روضه **فصل** در نماز سهو و هر گاه  
است از نماز بر مکان و هر گاه اراده کند زیارت هر یک از  
ایستان را در شهر خود نماز کند و بعد از زیارت و نماز  
زیارت هر رکعت است **باب** در نماز جماعت  
شکر نیست در غیبت نماز جماعت و کثرت ثواب آن  
و اجماع است در این بابی مسلمین بلکه از ضروریات  
و واجب نیست نماز جماعت **فصل** در نماز جماعت  
صلوات



باصول شرابط پس چنانچه حکم بفقیر تارک جماعت و سقوط  
 عدالت آن دون و نماز است و جواز حبس آن و وجوب جیره کردن آن  
 و زس بنیدن او را و حرز فرجه از او را و عدم جواز گفتگو با آن  
 و جز خوردن با آن و مستور کردن با او و مناکحه نمودن با او و  
 دلالت میکنند بر این مذکور شد بعضی از اصحاب در فقهی معتقدند  
 این طایفه ترک جماعت را با ماغالبا با بعضی اوقات در فقهی کرده  
 اصحاب با استصحاب جماعت نماز یعنی تمام مگر چه در عهدین با نیز این  
 وجوب و تاکید استصحاب در خانه بومینه پیشتر است چنانکه در  
 گفته شد که این ضروری و بدیع است و فقهی نیست در بومینه با یکی که  
 که نماز قضای خود بکنند یا با سببی از جهت سبب بودن باند  
 و اما کسی که نماز قضا ترک کند برای نماز قضا کند برای  
 احتیاطا نه وجوب در این اشکال است و جواز جماعت  
 در هر دو مقام و همچنین در طایفه جماعت در هر نمازی که یکجا  
 طریقی بکنند در صورت اشتباه قبله و جایز است جماعت در نماز  
 ایستادن و نماز نشستن و جایز است جماعت در نماز طواف و اصحاب  
 اصول حکایت

انکه نیز اگر که اگر عاقبت است که هر که هر که

و اصول ترک است و طایفه نیست جماعت در نماز نماز سببه  
 مگر نماز بار و غیره و عهدین و ایادی نماز نیکه اصل او واجب است  
 و در باقی نوافل بیکم معتقدند هر صفت است و کمتر عدوی که جماعت  
 با آن میشود در غیر چه در عهدین و در نماز امام و ما  
 انکه با عدم لطف مهمیزی با آنکه مکلف باشد نماز غیره  
 و جواز با آنکه زن باشد و طایفه از آنکه در فقهی بر او  
 صف زنان و عقیف صفا در آن باشد و طایفه از آنکه در فقهی  
 با تمام هر که طایفه باشد طایفه او و امام که منع کند از آن  
 عاموم امام را او که که با امام اقتدا کرده باشد و نگاه مسلم  
 مرد امام را شهید نکند عامومین تمام که با امام اقتدا کرده اند  
 او کلام شده نکند در هیچ حال از احوال نماز پس نماز را باطل  
 پس نیز طایفه جماعت نماز عاموم اینک امام را شهید کند  
 و ما یکی او را امام بنامند و یا موسومند که بان امام اقتدا  
 کرده است او را شهید کرده در حال از احوال نماز نه چندان  
 در حال قیام باشد جایز است نماز طایفه مستویان و

پشت ستونهایش مدقام عاموم دیگر پیش روی ادلت با  
 اتصال صفتها در هر که در پشت نشسته باشد که امام را ببیند  
 اصول بیکجا قرب ترک است و جایز است انیکه جاهل بوده باشد  
 زن ماهوم و امام و امام مرد باشد پس جایز است پس  
 جایز است از برای آن ماهوم که در عفت دیوار و حیوان اقتدا  
 کند با امام مرد و بشرط انکه انتقالات امام از رکوع  
و سجود و همام و نشسته و سلام را بفرموده که امام در آن  
بچه باشد و ماهوم در صحن فاشد در این صورت محتمل بطلان  
نماز است و اشکال نیست در صورتی که محل ایستادن امام  
ارتفاع کمتر باشد در جوارش از امام و نگاه است که صدای  
برای بلند تر شود جب بطلان میشود نه عاقبت بلکه بعضی  
صوفی کردن اسم علیومند است عرفا و بعضی بجهت بقدر  
یکدیگر بعضی زیاده و بعضی از یک کام گفتند نه و محمد صدق  
عفی است و سینه بر این صوفی که بقدر طول آنست باشد  
با کمتر از دو چشم باشد عقده نیست لیکن اگر وسط است  
 احتیاطا

احتیاطا اولی است و در زمین سر استیب اقرب جواز است  
 و هر که محل ایستادن امام نماز ماهوم صحیح است خواه در  
 زمین سر استیب یا غیر آن پس نگاه امام در صحن فاشد  
 و ماهوم در ایستادن باشد نماز صحیح است و اصول اینست  
 که بلندتر باشد از شرط سر سد و جایز نیست دوری ماهوم از امام  
 هرگاه همین ایفان صفرها را منقلوب کنند و اینها در  
 موجب بطلان نماز ماهوم است و امام دوری ماهوم از امام  
 با اتصال صفوف طایفه پس جایز است لیکن در اینست  
 شرط است که ماهوم از صفوف منقلوب دور نباشد چنانکه  
 اگر همه با هم منقلوب شد طایفه بود که نماز امام دور نباشد و  
 در ابتدای نماز فایضی ماهوم و امام صفوف منقلوب کنند  
 و در اشای نماز نماز اول صفوف تمام گان شود طایفه ماکر  
 که در عفت از صفوف برود و طایفه امام اقتدا است که نگاه  
 ماهوم بر اقتدای خود با تمام باقی برانند صحیح است و بعضی  
 گفته اند در اول است بر او که قصد از نظر او کند و نماز را



تمام کند و واجب نیست ماموم که در عقب صفوف است  
 بجا نرسد قرب امام فواها آنکه صفوف بعد از تمام نماز باشد  
 باشد با شرف نشوند بجستی که اگر برای دور رفتی بجا  
 قرب امام ممکن باشد بدون نماز بدون شرفت بجا  
 بودن بهر است و تا غیر صفهای آخر تکبیره الاطرام تا آنکه  
 صفهای پیش تکبیر بگویند مستحب است مگر اینکه اقتضای سبب  
 تا غیر فوت شود و جایزه است برای ماموم نیز مسبوق یعنی  
 ماموم میگرداند اول نماز را با امام در ایستادن اینک  
 کند خواندن حمد و سوره را در رکعت اول نماز طهر و از  
 نماز هرگاه امام از تکبیر بگذرد صحیح است اقتضای آن  
 را هم چنانی جایز است ترک قرائت از برای تمام ماموم  
 مقدور در رکعت اول از نماز مغرب و عشاء و در دو  
 رکعت نماز صبح هرگاه قرائت امام را بشنود وظایف آنست  
 که شنیدن هر سه امام کافیست و جایز است ترک قرائت ماموم  
 ماموم و اگر بر آنست که در صورت شنیدن قرائت

۷۲

تمام نیست چنانست ترک قرائت ماموم و احوط است  
 آنست که در این صورت ترک قرائت نکند و در صورت  
 شنیدن یکی از این دو تا ترک قرائت کند و فرقی  
 نیست مابین اراده قضاء در سفر و نماز آیات و استخفاف  
 بشرط آنکه صحیح باشد اقتضای آن امام و واجب است  
 قرائت ماموم در موضع قرائت هرگاه امام از آنست  
 باشد که صحیح نباشد اقتضای آنست عا و اجابت  
 حاجت امام صحیح الاقتضای در افعال نماز مثل رکوع  
 و سجود و مانند اینها و مقتضای کلمات احوط و جوب  
 متابعت است در جمیع افعال فواها و حسب باشد  
 و فواها سنت و این معتقد است در اجابت متابعت  
 در تکبیر و الاطرام و اما در تکبیره الاطرام و سلام  
 در نماز از کار نماز مانند ذکر رکوع ذکر سجود متابعت  
 واجب است با و امیب بدست معتقد است جوب است  
 ولیکن احوط متابعت است هرگاه ماموم با امام

در یک زمان شروع کند فعلی از افعال نماز آیات متابعت  
 مجزیست یا نه مسئله محل اشکال است و احوط است تا غیر  
 ماموم است از امام در افعال لیکن جوار مقارنه در  
 نهایت قوت است و احوط آنست که ماموم بجز الاطرام  
 را وقت بگوید که امام از گفتن آن خارج شده باشد و در  
 اشکالی گفتنی امام اول ماموم شروع بآن نکند و جایز است  
 ماموم را در رکعت دوم در وقت نماز پیش از آنکه امام  
 خوانده است بخواند و همچنین در رکوع و سجود  
 متابعت میان ایشان جایز است و هرگاه ماموم  
 مقدم بایستد بر امام که صحیح است اقتضای آنست  
 جایز نیست دعای او باطل است فواها عی و ا  
 فواها جمله فواها نمایان باشد و نیز قریب است که  
 بعضی از ماموم بر امام مقدم باشد یا در تمام  
 نماز در هر صورت نماز باطل است و جایز است  
 مسأله ایستادن ماموم با امام ولیکن مراعات  
 تقدیم

تقدیم امام است در چند کلیه اینها احوط است و ظاهر  
 آنست که اعتبار کرده اند با شرفهای پای امام و ماموم  
 و انشای با امام ولیکن احوط است که ماموم بجز تکبیر  
 نماز مقدم بر امام نماز و شرط است در حاجت آنکه ماموم  
 نیست اقتضای آنست و مرفعی نیست در جوب نیست اقتضای آنست  
 نماز جبهه دیگران و نیست اقتضای ماموم باید بعد از بدست  
 امام باشد و شرط است در صحبت اقتضای ماموم تعیین  
 امام که اقتضای آنست میبکند بجهتی که ممکن باشد از  
 آنکه کردن بان و تعیین کار حاصل میشود صفت  
 و کار مخصوص است در چند اسم او صفت او را نداند  
 و اما آن حد که اسم او نداند یا علم او باشد بشرط آنکه  
 علم داشته باشد که آن جامع شرایط امامت است هرگاه  
 نماز کند در عقب ماموم و نیست اقتضای آنست یکی از این  
 دو تا بدون تعیین باطل است و هرگاه اقتضای آنست  
 بنابر اینکه زیادت در بعد از نماز ظاهر شود که در وقت



ماده عادی باشد تحت در نهایت وقت است لیکن  
شکر احتیاط کنند با عاده کردن آن نماز را عاده در  
وقت وقفه در خارج وقت و اگر در اثنای نماز معلوم شود  
خطا هر طاعت نماز است و عاده آنست در شرط  
بیت امامت در امام مکرر یکی واجب و واجب باشد مشروط  
عیدین بشرط آنکه هر گاه با نفراد نماز کند و جمعی در  
اطلاع در عین او اقتدا کنند و امام مطلع بنابر صحیح است تا  
آن جمع در ثواب جماعت برای ایشان است و اگر امام بیت  
جماعت نکند با اینکه میدان جمعی در عقب او اقتدا با او  
کرده اند با آنکه منع کند که ملاکه میخواهد با او اقتدا کند  
لیکن با سوم بشرط منع نکند و با او اقتدا کند نیز تراشید  
برای ایشان است و لیکن امام ما را هر که بیت امامت کند  
بنواب جماعت بجز در هر گاه در پیش نماز باشد انفرادی علم  
بهر نماز باشد از آن حدیثی که در بیت اقتدا در ابد است  
نامستوجب ثواب کرد و هر گاه دو نفر از آنکه در

۷۷  
نماز معلوم شود که هر که بیت امامت کرده اند نماز  
هر صحیح است و هر گاه بیت اقتدا  
بیکدیگر کرده باشند هیچ کدام با یکدیگر آن دیگر اقتدا با  
کرده است نماز هر دو باطل است خواه قرائت کرده باشند  
خواه نکرده باشند و شرط است در صحیح اقتدا او است  
جماعت اینکه بقیه و نظم و هدایت نماز امام و ماموم  
منظم باشد پس با نیز بیت اقتدا کردند که نماز  
یومیه کند یا می که نماز چهار بار یا نماز آیات یا نماز  
عیدین میکنند اما توقف نماز ماموم و امام هر دو  
در سنت و شرط بیت پس جایز است اقتدا و نماز  
کنگره بر فرضیه کنار مشغول آنکه که نماز یومیه را  
با نذر کرده باشد عاده میکنند نماز بر سهیل  
استجاب با امام بیکم که همان میکنند بر سهیل  
و جوب و جایز است اقتدای فرضیه بنا فلهذا  
کامل عاده کند نماز را برای جمعی که بجای آن

زینند عادت و هم چنین اگر نماز امام و ماموم در عدد  
رکعات واجبیت یکجا نیز است اختلاف در آن جایز نیست  
اقتدای که نماز قضا میکند بیک که نماز را میکند با  
وقتا با راه چند قضای استیجاب بر آنست و بیکس  
اقتدا نظر بعضی مفسرین مغرب است و عکس آنست  
بهر یک از این چهار نماز و عکس آن ظاهر است که اقتدا  
کردن هر یک از این چهار نماز بی هیچ کانه بنماز جمعه  
جایز است و جایز است در نماز آیات مقلد را بکسوف  
مستحب است در نماز جماعت عزیمت که هر گاه امام  
بکفر باشد در طرف راست امام باشد و هر گاه نماز  
بریک باشد در پشت سر امام باشد مگر آنکه امام و ماموم  
بهم برهنه باشند و دست عورت نداشته باشند در این  
صورت در مستحب یا نصف باید امام و ماموم بپوشند  
و نشسته نماز کنند امام برای خود بیشتر از مامومی  
باشد و ظاهر استجاب آنکه جماعت مخصوصی جز این  
بهرجهت

۷۸  
یومیه نیست بلکه نماز آیات یا استغفار کرده است  
با نذر است این عاده کردن این جماعت هر گاه نماز  
واجبی بکنند بجای آن بعد از آن جماعت دیگر بنمایند و  
همان نمازها را جماعت بکنند پس یا از برای آنکه اول  
جماعت کرده است عاده مستحب است یا نه بعضی  
احباب بر رفته اند بیک حکم صحیحی میفهمند است عقده نزد  
من قول اول است ولیکن احوط قول ثانیه است و  
مستحب است اینکه فضل در صف اول بوده باشند  
و افضل صف اول است اول آنست و بعضی  
گفته اند افضل صفت نماز جماعت چنانست که اول  
د طرف راست صف اول افضل است از طرف چپ اول  
است که افضلها مؤمنین و مامومی صف اول  
طور است امام باشند در نماز احفانها  
سبب بگوید مستحب است در جهتی سکون کند و سبب  
همان سبحان است است سبب مجزی است در کمالی







جایز است اقتدای ماموم نشسته با امام نشسته و جایز است  
 امامت امام نشسته برای ماموم پسندیده خواهد بود  
 و جایز است امامت پسندیده و جایز است از برای ماموم  
 مثل خود و از برای ماموم به نسبت خود بیدن از برای  
 مثل خود اما امام که در مرتبه ادنی باشد و ماموم  
 در مرتبه اعلا از این مرتبه جایز نیست  
 در چند حوط است که گاه امام محتاج با اعتقاد چیزی  
 باشد و ماموم محتاج با اعتقاد نباشد اقتدار این کند  
 هر گاه امام در انشای غایب از قیام حاضر شود و بشنید  
 اقتدای ماموم که ایستاده (ند با او باطل نیست)  
 بیاید بفرض نفر کند لیکن از ماموم علیه را  
 خلیفه کند امام در امامت و ماموم عذر کند  
 با قتدایان و جایز نیست اقتدا کردن با امای  
 که لحن کند در قرائت حد یا سوره از برای مامومی که  
 قرائت او صحیح باشد و جایز نیست اینگاه امامت کند  
 کسبه

کسبه بنا بعضی حروف جاری نیست و از خارج  
 میتواند اداکر یا بعضی حروف ابدل میکنند بجز بک  
که قادر بر ادای حروف است اینها از برای مثال  
 خود امامت میتواند کند و جایز نیست امامت لالی  
 به قاری و نه امامت اتر قاری و اگر که است که قرآن  
 لا خوب نیست و جایز است اقتدای لال و بیکر گاه امام  
 قاری یا قت نشود و جایز است امامت کسبه جایز نیست  
 اینگاه امامت زن مرد را جایز است از برای زن اینگاه  
 اقتدای کند بهر در چند بخشی باشد هر چند یک و یک  
 زن باشد و امام نائب که در مسجد ی که و ایم غیر میکند  
 اول است امامت در آن مسجد از خریش مگر کاشم  
 هم چندین صاحب منزل اول است در منزل  
 از غیر شیش مگر کاشم در گاه امام نائب بامام  
 منزل از ناب بهند بیکر امامت کرامت بر طرف  
 میشود در گاه امام که هیست در مسجد که نمی کند

در بنا ماموم مینی انظار راه را بکند مگر اگر وقت  
فصلت او کند در اخر بفرستد که دیگر ی باید مینیانند  
 در امامت و الا ماموم پیش و ایستاد که لیکن اقتدای  
 نکند او را اقتدای با وسی کند و امام حاضر شود  
 بعد از غایب این صحیح است از برای استان  
 احادیث آن غایب از امام فهر گاه محدث شود لام  
 در انشای غایب با طلو میشود غایب و جایز است که نایب  
 قرار دهد از برای مامومی که را که میتواند بنا بنا  
 تمام کند در سب بطلان یک بنا امام اقرب است  
که صحیح محدث است در سب کسبه بهر گاه امام  
 سابق باشد و مامومی حاضر جایز است امام بنا امام  
 غایب خود نایب قرار دهد بکس مینی غایب مامومی هم  
 چنین است در آنجا پس سوس و بشود و سورت امام که  
میتواند از نایب کسبه بنا جایز است برای مامومی  
 یا بیشتر ند در گاه جماعت واجب باشد اصول است که  
بکند

در بنا کسبه کسبه را نکند و اصول است که نایب  
 که امام یا ماموم بیکر ند از جمله ماموم باشد و از خارج بنا  
 هر چند غایب است نایب کسبه را بیکر ند مامومی را بنا  
 صورت اقوی است که اینگاه نایب خارجی نکار اصول  
 قطع امام نیک بیکر بیکر از سب کسبه و ماموم تابع او  
 شوند در گاه نایب تعینی شود پیش از قرائت واجب است  
 بر آن نایب قرائت در گاه موت شود بعد از قرائت  
 از سب قرائت در گاه در وسط قرائت انچه امام  
 سابق قرائت کند نایب او را کند و اینگاه کسبه نایب  
 از میان کلا ظن و بیکر از جمله بیکر و که اخلا ظن  
 نشود و واجب است بیکر بنا امام از برای  
 مامومی بنابین در گاه مامومی مطلع از نایب شود  
 مگر بعد از غایب قرائت که بهر که مطلع نشود غایب از نایب  
 کند و جایز است اقتدای حاضر بیکر از مطلق  
 در صورت مگر و هیست و شک بنا بنا بنا بنا

قرائت



از برای امام و مامومین و هرگاه مسافر اقتدا کند  
 بجماعت واجب است سلام بعد از دو رکعت و بجز آن  
 که مسافر را بگوید نماز باید نماز امام تمام کند و اگر  
 انکه امامت کند از برای قنوت <sup>صوت</sup> اقتدای مؤمنین  
 بر مقتدی و اشکالی نیست در جواز امامت و مامومیت  
 ایشان و هرگاه ماموم تمام داشته باشد باقیه امامت  
 است و اقتدا کند با آن امام نماز او فاسد است هر چند  
 امام خود را مستظهر بپندارد هرگاه بعد از نماز بر ماموم  
 ظاهر شود که امام محض بود و واجب نیست اعاده و در  
 گاه در انشای معلوم شود که امام محض است عدول  
 به نیت اقتدار و نماز را تمام کند هرگاه ظاهر شود  
 برای مامومین بوضوح طایر شرع و طامات  
 غیر ایمان و عدم است و طهارت بعد از نماز  
 مثل حیض و ولد از نماز بودن او یا مرد بودن او  
 یا قدرت نداشتن او بر وراثت پس عاده بر

اینند

ایشان واجب نیست و هرگاه در انشای نماز ظاهر شود  
 همان تفصیل مذکور جاریست و فرق است مابین  
 جماعت واجب و مستحب <sup>بنا</sup> مستحب مذکور شد هرگاه ماموم  
 شروع کند بنیابن پس احرام به بندد اما مستحب است آنکه  
 قطع کند با فله را در محق شود با امام هرگاه بترسد  
 نماز جماعت و فوت شود و هرگاه بداند جمیع رکعات  
 آن جماعت را در رک خواهد کرد و با فله را نیز تمام خواهد  
 کرد و با فله را نیز تمام خواهد کرد دست و هرگاه ماموم  
 مشغول فریضه باشد و امام احرام به بندد نماز و عین  
 بنائش ماموم عدول بنا فله از جهات قنوت و قنوت  
 عدول بترسد که هرگاه آن فریضه را تمام کند در  
 جماعت را اصلاح نکند پس جایز است از برای آن  
 ماموم قطع آن نماز فریضه تا آنکه ادراک جماعت  
 کند و هرگاه در قنوت رکعت سیم باشد اقوی  
 است که فریضه را تمام کند و عدول نکند و اما مثل



نماز میت یا غایبات اقوی است که قطع از جهت اراد  
 جماعت کند مسبوق ماموم است که امام یک رکعت و بجز  
 مقوم بر او باشد پس اگر ادول بمقتضی جماعت در رکوع امام  
 باشد قرائت آن رکعت از او با قطع است بر هر رکعت  
 باشد و هرگاه در قیام با امام محقق شود پس اگر آن قیام رکعت  
 دوم امام است قرائت از مسبوق در آن رکعت  
 سابق است و در غیر این در موضع قرائت در ماموم  
 مسبوق واجب است هرگاه در وقت حمد و سوره بنیابن گفتا  
 می کند بقرائت حمد تنها هر چه که ممکن باشد او را قرائت  
 حمد و سوره بعضی از سوره واجب نیست بر او قرائت بعضی  
 سوره که او را ممکن است و هرگاه ماموم ممکن شود از قرائت  
 حمد پس با تمام حمد را قرائت کند هر چند بر رکوع امام  
 نرسد و در سجود با امام ملحق شود یا بعد از تمام کند  
 و خود را ملحق کند با امام و رکود اگر نیت اقتدار کند  
 در این صورت و حمد با تمام سوره بخواند یا بجز

بکند

بکند احوط است در هر رکعتی که قرائت به بندد یا امام  
 اقتفات کند هرگاه نماز چهار تن باشد و هر رکعت که بعد از  
 تمام نماز امام است مراعات کند در هر چه واجب است و اقتدار  
 هر آن نماز و باید مسبوق در محل تشهد تشهد بر او باشد  
 در محل تشهد امام که بر ماموم تشهد نیست اقتدار  
 آن است که مستحب است که متابعه امام کند در خواندن  
 تشهد و اگر ادخل شود مسبوق در رکعت ثانیه و امام  
 قنوت بخواند است متابعه قنوت و قنوت خود را  
 در محل بخواند همان است در جماعت مستحب معارفه ماموم  
 از امام بر نیت اقتدار و در انشای نماز با بعد از خروج  
 بدون اشکال بدون عزوت نیز جواز معتقد است لیکن  
 احوط مراعات قول اول است و هرگاه معارفه ادیبی از  
 شروع امام بقرائت باشد واجب است بر او که قرائت کند  
 هرگاه در انشای قنوت است اقتدار است که قرائت  
 را از سر کند و هرگاه بعد از تمام قرائت باشد



فراقت او و معاصی است و قصد انفراد جمع نماز  
 جایز است هرگاه جماعت مستحب باشد و جایز نیست انفراد  
 اختیاری در جماعت واجب و جایز است بر طوم در جماعت  
 مستحب سلام دادن پیش از امام به نیت انفرادی  
 چندین بدن عذر باشد و جایز نیست این در جماعت  
 واجب و هرگاه طوم جماعت سلام دهد پیش از امام  
 و از محل خود بدو خواه ضرورت یا خواه نیت باشد  
 جواز است **فصل** در نیت است ساختن مسجد و اعیان  
 آن مسجدی که طراب شده باشد و واجب نیست که در و با  
 بهائیت اقل آن مسجد را بر زمین و جایز نیست طراب  
 کردن آنها مگر آنکه مشرف بر طراب باشد واضح است  
 که خرابی از جهت توسعه جایز باشد و کشودن رو زمین  
 و پیچیده و کشودن در شکو قرار دادن هرگاه حاصلت  
 عامه باشد و در نیت الی من مثل مشرفه جماعت  
 از جمیع آنچه مذکور شد واجب است که در جاه و جوی و غاری

مغفل

این در مسجد از جهت آنکه منقطع شوند غایت کنند  
 کان بودی از آنها جایز است یا جایز نیست در اینها  
 اشکال است و احوط احتیاط است و مستحب است بیت الخلاء  
 بر در مسجد بود یا نه و امام است که چیزی از مسجد را در  
 ملک خود که داخل کند یا چیزی از آن را بطریق قرار  
 دهند و هر کسی این کار را کرد و یا نیت از آلات  
 مسجد چیزی را برداشته باشد واجب است بر او برگرداندن  
 او را در هرگاه ممکن نباشد بپردازد آن مسجد در حال عبور  
 و عطف نداشتن یا نیت قبل از آنست که جواز است حرفه و یا  
 در مسجد دیگر و تلفت مسجد جایز نیست و چنانچه  
 مستحب است با الهه از آن تا ذلیل شود و این در صورتی  
 است که آنکه داخل کند در مسجد باشد که سزا نیست  
 نکتند مسجد جایز است و منع احوط است در آن  
 است نجس نکردن مسجد مسجد را و احوط است  
 زمین لرز را یا با نام او را یا با معاصیان از خواه

از داخل و خواه از خارج و احوط است که بنا و دان  
 مسجد نکند از جهت نجس برسد اما فرش مسجد و حصیر  
 و آلات مسجد پس اقرب اینست که بتنجیس آنها  
 حرام نیست ولیکن احوط احتیاط است و از آنکه در  
 نجاست در مسجد هرگاه موجب نجس مسجد است یکی  
 اشکال در نجس نیست و اگر از آنکه در ظاهر که  
 سزا نیست مسجد نکند یا با جاری از آنکه کند یا  
 عدم سزا است و هرگاه مسجد نجس شود از آن  
 واجب است بر کسی که او را نجس ساخته و موجب  
 از آنکه از برای جمیع تکلیفی اقرب است و در جوی از آن  
 خورا احوط بلکه اقرب است مسجدی که آنکه کند  
 با وضعت وقت از آنکه از جهت عذر ها آنکار در  
 صحت نماز و هرگاه بدو عذر نماز کند در اول  
 وقت مسجد صحت نماز است ولیکن سزاوار است که  
 ترک احتیاط نکند و در نیت حکم کردن بجایز پرو  
 آوردن

اولین سنگی یا فشتی یا جوی یا فزاقی که نکتند آنها  
 نقیصه است در مسجد موجب نجس شود و هم چنین نکتند  
 که از در و در را بکشد از آنکه نجس شده از نجاست  
 خشک مانند غایط خشک شده و فنج خشک و غیر  
 اینها که سزا نیست مسجد نمیکند از آنکه واجب است  
 اخراج او یا واجب نیست اول احوط است و ثانی  
 در نهانیت قوت است و واجب است منع کردن کافر  
 را از دخول مسجد و بیرون کردن او را از مسجد  
 و فرقی نیست مابین مشرک و غیر مشرک و فرقی  
 و غیر او مرشد و غیر او و تعویج کرده اند جماعتی باینکه  
 واجب است از آنکه نجاستها از قرا آنها و  
 نجاستها بجمعه مقدسه و کسی که سبقت بگیرد میوی  
 مکانی از مسجد میباید اول است بآن مکان  
 هر چند هیچ عبادتی از آنکه صادر نشود  
 صلح است بجا آمدن همه مشرفه در وقت



مقدّمه در این احکام هرگاه بیرون روح از آن مکان  
در حال ادب فرستد لغز است که حق ادا قرابت و  
هرگاه طول بکشد معافیت او که لازم بیاید تعطل  
وقف بطلان حق در نهایت قوت است لیکن مراعات  
اصطیاط اول و اگر مغایرت او از جهت ضرورت است  
مثل کجده بر طهارت و از آنکه بجا رسد و فضای حاجتی  
باشد و طول بکشد بقای حق او اقراب است و اگر بر  
صورت رفته باشد با نبودن بطلان حق است و در  
از هر دو نسبت است و هر گاه ای او شده چند تسیح  
یا کز بند با جوراب باشد و هرگاه کسی هم او را از  
حلقی بدون رضا بیرون کند و غایب کند در مکانش  
حق او بطل می شود و نماز او حکم نماز در لباس  
است و هرگاه که رحل او را منع کند ضامن آن  
و هر کس حاصل باشد بر فضای او نشستن  
اوقتان و بیرون رحل او پس اشکال در جواز نیست  
و حق

و حق او بعد از خود با حق در نماز جماعت و مساجد  
بط کلامی در نسخه اصل وارد شده که خواهی بود  
بان عابد **باب ششم** در نماز مسافر است بدانکه شرط  
میشود در وقت اکثر نماز چهار رکعتی در سفر از هر  
کس که شرط مذکور را او باند و منقطع شود از او  
روزنامه رمضان و احکام شرط است در مسافر  
که قصر نماز روز و واجبات بر آن آنکه سفر و مقصد  
مسافت است و فرسخ و فرسخ باشد و هر فرسخ سه میل است  
و هر میل چهار هزار و شصت است نیز راع دست مستوی  
الحق که نماز راعی بیست چهار از انگشت های دست  
و انگشتی بمقدار دانه جوار است که بهم چیده باشد  
و هر جوی مقدار آن هفت سوه است از نو ما پایتیس  
مسافت معتبره در سفری که موجب بیست و چهار  
میل است و موافق این که بیست و چهار است و در  
نزد آنکه در بریده است هر بریدی چهار فرسخ

بیشتر

است و اگر قصد کند کمتر از مسافت مزبور را قصر جایز  
نیست اجماعی در فرقی عابثی سفر بیابان و در ایامند  
بر چنین قصد مسافت را حلی کنند و در  
عقرو واجب است و مبدع است از اقرع است  
که بلند معتدل است در بلند و وسیع و  
دانشی مسافت مزبور حاصل میشود به بیرون  
ز راع کردن با شیبائی که افاقه علم کند بیکر فاد  
مفصله با چند شخص معتدل که اهل خبره باشند و گاه  
بستندت عدالتین ثابت است هر گاه کسی دانسته  
باشد در مسافت و اجناست بر او تمام هر گاه به  
بلدی که خواهد برود راه داشته باشد یکی مسافت  
بافت و دیگری نباشد مخیر است در اختیار هر یک  
و هر گاه به بلدی که کمتر از مسافت باشد خواهد  
باشد که در همان روز یا شب یا قبل از روز برگردد  
نقده اند گفتنی که در برگشتن حق کند و شرط است  
حق نمازها یعنی در وقت نماز  
در جابزه

در جابزه بودن فضائیکه مسافت را بجا می کنند  
و هر دو بعد از شرط کسب و در نسخ قصد و فرسخ را کند  
و همچنین جابزه نیست قصر چند کعبه است بریده باشد  
لیکن در مراجعت هر گاه یک مسافت باشد و هم آنرا  
قصد کند یا به قصر بکند پس کمتر بودن قصد مسافت  
برود و همان با او در خطاب باشد بر گشتن بلیه و آیه  
خوالید بگذرد و به بر او را بجهت مسافت با کسب عصب  
علامت گرفته یا چاروازی کم کرده یا قرض داده کم کرده  
برود این جماعت هر گاه بدانند که مقصود ایشان حاصل  
میشود و کمتر از مسافت و قصد کند مسافت را پس  
اشکال در لزوم قصر نیست هر گاه بدانند این معنی را  
و احتمال دهند حصول مقصود را بدون مسافت پس  
تمام کنند و شرط است در عقل مسافت علم داشتن  
باینکه مقدار مسافت را خواهد رفت با عاده مظهر باشد  
باشد پس اگر شک داشته باشد در رسیدن بمسافت

بیشتر مراجعت



تمام کند و شرط نیست در قصد فستق است تغلا  
 باشد بکند کلام متابعت نیز میشود مثل غلام تابع اما  
 و خادم تابع محذوم است و سپهر تابع پدر و اسپه تا  
 کس که او را اسپه کرده و میبرد و در متن تابع شود  
 میشود پس هرگاه این کس که تابع اند علم بهم  
 رسانند و قصد سفت نیز دارند نماز را قضا میکنند  
 و هرگاه این جاعلی که تابع اند قصد ایشان این  
 باشد که اگر ممکن بود میگردند پس باید تمام کنند  
 میکنند بشرط آنکه امارت تکلف در مفارقت از برای  
 ایشان باشد نه بجز احتمال اینکه غلام بگوید هرگاه تا  
 انزاع کند یا زن قصد داشته باشد که شود هرگاه  
 او را اطلاع بدد و نزد پس این امارات وضع  
 بیعت میکنند و شرط است در قصد سفت  
 استمار قصد پس هرگاه پیش از رسیدن تصور  
 عقد است سلفه قصد رجوع کند تمام میکنند و چه بود

هرگاه تر و در هر مرتبه در غرض رفتن و برگشتن و اما سپهر  
 که واجب است بر او قهر گاه برسد بوطع خود یعنی جای  
 نشستن ماه آنجا و طع خود قرار داده باشد و طع او  
 تمام میکند نماز او و روز را میگیرد و در شرط است در رفتن  
 که بوجوب قهر میشود باید نزوع باشد یعنی جائز باشد در شیخ  
 پس واجب است قصد سفر واجب مثل حج واجب  
 و نوسخت مثل زیارت حج مخصوص است عظیم است کلمه  
 و مباح مثل سفیر تجارت و حاجت نیست قضا برای  
 کسیکه سفر او حرام است و تابع همانند در جود و در  
 و سزاوار است که متابعت در جود را هم قید کنیم  
 بحال اقتضای پس هرگاه بر سبیل اضطرار و اگر  
 متابعت کند هر چند در جود باشد تابع او تقصیر در  
 نماز خواند و باید بود و آن سفر حرام شمرده نمیشود پس  
 بنا بر این واجب است قهر بر شد سلاطین که تابعین  
 از برای او بیند در جود از جهت اینکه اکثر ایشان از

جهت تقیه در دفع ضرر میروند تمام چنانکه واجب است قصد کسیکه  
 تابع جانی است از جهت امر مباح و هم چنانچه تقیه واجب  
 است بر کسی که به فرستاده او را بفری یا بدی باطل کند  
 او را بزند و خود بگوشی که سفر در حق او مباح باشد شرعا  
 همچنانکه الهت تقیه باشد که طرا مباح میکنند یا از جهت  
 مباح هم چنانی که که برود از بدی نزد سلطان  
 از جهت امر مباح هم چنانی که که برود بر سر زندگانی  
 خود بشرط آنکه بر وجه حرام نباشد هم چنانی سلطان  
 خودش باید قهر کند هرگاه سفر مباحی برود یا از  
 کند نه پیران چیزی که مالک است او را شرعاً بر  
 شرعی و کسی که بیرون رود از حیدر اگر کردن بر  
 سبیل سهو و لعب تمام چنانکه این بسیار است میان  
 امر آه حکام جو سفارح معصیت پس باید تمام کنند  
 نماز او را و در برابر بگیرند اما صید کردن از جهت قوت  
 عیال بخورد و از جهت خود قهر بر او واجب است و بند  
 کربخانه

که کینه سوشی معصیت است واجب است بر او قضا  
 کردن نماز و روز و هم چنانی است زمان ناشده و  
 قاطع طریق و کسی سعی باشد در ضرر عمومی در  
 جان و مال و سفر از جهت تجارت حرام است مثل عیال  
 از برای شراب خریدن یا سفر برای که خوف ناکه  
 باشد که مظنه باشد در اول تلف هلاک و یا مال دگر  
 ضرب حال او است نزد از جهت روز و اما آن  
 باشد و یا معتبر در اباحت سفر مظنه سلامت است  
 با آنکه مظنه کفر باشد پس بنا بر این که که نگدانسته  
 باشد در سلامت یا ضرر قهر میکنند اصحاب ثانی  
 و اینم اقرار است و تا که جمعه و تا که وقوف  
 بعرفه بعد از وجوب آنها قهر میکنند و اینم اقرار  
 است و اذن در اینجا در مسئله سابقه جمع ما  
 پس قهر و اما حرام است و کسیکه بگریزد از طلب  
 کار خود یا قدرت بر وقایع بی تمام میکند و



کسی که بگریزد از جهاد باید تمام کند و احتیاط در  
هر مسئله جمع است در هر گاه خود سفر معصیت  
و عیب باشد معتدرا تمام است در هر گاه معصیت  
و عرض آن و عیب آن را سفر معصیت او اجابت نمود  
نیست در سفر که موجب است برای بقصر است بجا نیاوردن  
معصیت پس هر شرب و خمر و سرفراز کند یا در می کند  
منع دفع میکند و اقامت است در قصر که در آنجا عیب  
رسیدن بحدت دفعی باشد و پیش از رسیدن بحدت  
بجز نیست و در آنجا تر و قس آن جانی است در عوارض  
آخر شهر نماید و از اذان آخر شهر رفتن و اتمام  
بجایمانت بلند مثل منار تا دیوار تا قلعه و باغستان  
و سایر آنجا نیست و معتدرا اذان در دیوار و شیبیدن  
و دیدن اعتدال است از آخر شهر کوچک و هر گاه بلند  
بزرگ باشد معتدرا از آن محل مسافر و دیوار نماید که اقامت  
را قرب است که در شهر بزرگ از اذان آخر شهر که در شهر  
محل

بعضی بانه در واجب است بر من قضا نیکه کند  
در عاریت چهار رکعتی بگردن رکعت است آخر پس  
در تمام کند و عارف بناگوش آن باشد واجب  
الاحتیاط بر او عماره در وقت و خارج وقت و هر گاه جاهل بکم  
مسئله باشد و تمام کند غرض صحیح است در هر گاه نسبت تمام  
تمام کند هر گاه وقت باقی باشد عماره کند در وقت پرورد  
غنی باشد قضا نیکه در جمیع احوال برای مسافر وقت  
غنا واجب است مگر در هر موضع یک مکه معظمه و یک مدینه  
مشرفه و یک حایرام حبشی و یکی مسجد کوفه که در این  
چهار موضع جایز است که نماز تمام کند و تمام این بر  
مسافر روز ماه رمضان در هر گاه روز یکدیگر می نیست  
باید قضا یا تکبیر و هر گاه نیست کند در هر مکانی قصد  
اقامه ده روز را واجب است بر او تمام نماز و کوفتی روز  
دو واجب است اینکه ده روز کلاسی بود بهر چه چنانچه که باشد  
از هر روز هر چند نصف روز بود باشد جایز است در هر روز

مطلق باشد یعنی نه روز تمام و بعضی دیگر از روز اول  
پیش از آن روز و بعضی از روز آخر بدین روز دیگر بام بشود  
کافی است در شرط نیست در شب یا نیکه و در شب بود یا نیکه  
هر گاه در روز تمام شود اقامه محقق است هر چند چند شب  
باشد و هر گاه براند که در روز خواهد ماند بهتر از آنکه در وقت  
در هر گاه قصد کند مسافر او نیستش آن باشد که پیش از آن  
مسافر در موضعی اقامه در روز کند پس فقر کردن جایز  
نیست و هر گاه نیست اقامه داشت و یکدیگر در روز پیش از آن  
جاری فقر کرد و باشد پیش از اقامه عزیمت و عیبی است  
هر گاه قصد سفر کند و از حدت رخصت بگذرد و نماز او کند  
و بعد از پیش از رفتن بر مسافر کرد و در وقت باشد بعد نماز  
تمام کند هر گاه مسافر در مکانی متردد باشد مانند در فانی  
و نیت تمام ده روز نیکه نماز او فقر میکند تا مدت بیست و  
از روز سی ام که اول ماه دیگر باشد و ماه نایمی بود و  
سی ام اول ماه دیگر باشد پس تمام میکند و اگر در ماه

مثل

مثلاً داخل شده یا اول ماه و ماه تمام بود روز سی ام از این  
فقر کند و بعد از آن اقامت است در نماز روز اگر چه بگذرد  
بماند هر گاه نیست اقامه ده روز را کند و یک نماز و تمام  
کند و بعد از آن بر گردد از نماز اقامه قادی که در آن  
شهر است تمام میکند و هر گاه پیش از آنکه غرض بر گردد  
آن نماز را عباد یا نیکه تا نیکه تا وقت آن بگذرد و بعد  
غرضش از اقامه بر گردد معتدرا است که مثل صورتی است  
که یک نماز تمام کرده پس بعد از آن نماز را تمام کند  
و قضای آن نماز را نیز تمام کند و هر گاه در آن نماز  
باعتماد قدری باشد که در نماز او مسقط باشد مثل چیزی  
و خارج جیبی واجب است بر او فقر چنانکه گفتیم که کافی  
بیش نافرمان کردن و نماز تمام کردن از جهت آنکه یک  
از چهار مکانی است که تمام در آن جایز است و او قافل باشد  
از آنکه اقامه کرده است تا از روی سهولت فقر را تمام  
کرده است و حکم چنین نمازی که در آن مسقط نیز نبود















وينبغي ان يعظم العلم فصله بالقلب الغاية الاستقام فيل  
المرء العالم غير من الطاعة حتى لم يأخذ الكتاب ولم يطلب  
ويعرفه الدرس الامع الظمان وينبغي ان يجوز كتاب الكتاب  
ولا يفرغ صا ونترك الحافض الاخذ ضروفا لان الاعراض  
تقدم وان ما دست ويعني ان يستمع العالم بالدخول في  
الادب الاستعداد ولا يجوز رفع العالم نفسه بل يفوض مها  
استلذه لان الاستاد قد حصل له التميز في ذلك  
عند التحصيل وقد عرف ما ينبغي لكل احد وما يلتزم  
بكل احد وما يلتزم بطبيعة وينبغي لطالب العلم ان يجلس  
قريبا من الاستاد عند السبق الاخذ الضرورة بل  
ينبغي ان يكن بلده وهي الاستاد قد مر القول  
لان المرء يلى التعظيم وينبغي لطالب العلم ان يجتهد  
من الادب

من الادب الذي الذميمة فانه اكلاب معنى فيه قال السوق  
لا يدخل الملا كله بيت فيه كل او صورة الفصل الرباع  
الرباع في الجد المواظبة والصحة ثم لطالب العلم من الجد  
المواظبة والملازمة فيل من طلب العلم شيئا لو وجد  
ومن قرع الباب ولم يج يقدر مراسم بما ما يفتح  
قبل ما يحتاج في تعلم والقفز الاخذ لثلاثة العالم  
والاستاد ولا ب ان كان في الحقيقة ولا يلد لطالب  
العلم من الجد والمواظبة الى الدرس والتميز في الليل  
ولقد كان ما بين المرء ووقت المحس وقت مباشرة الصفا ينبغي  
فيل من اسم نفسه في الدليل فقد فرح فيلد  
بالنهار وتقضي ايام الحد ثلاثة وغير الاشياء  
فيل العلم في الاصغر كالنفس في الحج والعالم

من ان يترك العلم في البيت

في الكبر كالنفس في الشراب ولا يجهد نفسه جهولا  
بضعف النفس ويقطع عنه العمل بما يستعمل الرفق في ذلك  
والرفق اصل عظيم وجميع الاشياء ولا يلتزم لطالب العلم  
من الهمة العالمية في العلم فان المرء يطيب بهمته كالطير  
يطير بجنانه ولا يلد ان يكفي عنه على حفظ جميع  
الكتب ليحصل البعض فاما اذا كانت دهمة ولم تكن  
جدا وكان له جهد ولم تكن الهمة العالمية لا يحصل  
دا الا فيلد من العلم فينبغي ان يبعث نفسه على التحصيل  
المجد والمواظبة بالتأمل في مضاريل العلوم وما تقتضها  
العلم ببقي وغيره يقضي فانه حيوان ابدي تقبل العالمون  
وان ما نقوا فهم احياء وكفى بلدغ العلم بعبا الى تحصيله  
للعاقلة وقد ينزل لكم الكل في الطوبى وطريق تليل  
العلم

الطعام ولان البشر من كثرة البلفم وكثرة البلفم  
من شرب الماء وكثرة شرب الماء من كثرة الاكل وخبر الرباس  
يقطع البلفم والطوبى وكن اكل النبيذ ولا يكسر  
الاكل منه حتى يجتاج الى شرب الماء فيلد البلفم  
والسواك يقال البلفم ويزيد في الحفظ والفطرا  
وكذا الفق يقال البلفم والطوبى وطريق  
تقليل المكمل التأمل في منازع قلة الاكل وهو الصحيح  
والعافية وغيرها والتأمل في مضار كثرة الاكل  
وهي الامراض وكلا الطبع فيل اكل البطن يبعد  
الفطنة وينبغي ان ياكل العلم الدهمة ويقدم  
في الاكل الالطف والاشهى ولا يسعى في الاكل  
والتورم الاكفر ض الطاعات كالصلوة والصوم



وغيرها الفصل الى امن وبداية السبق وقدرة و  
 ترتيبه وينبغي ان يكون بدايته السبق يوم الاربعاء  
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا بد في يوم الاربعاء  
 الا وقد تم قتل كل عمل من اعمال الخلق لا بد ان يقع يوم  
 الاربعاء وهذا يوم اللذيع يوم خلق فيه النور وهو  
 يوم محسب في حق الكفار فيكون مباركا للمؤمنين  
 واحكاما للسابقين الابتداء ينبغي ان يكون قدس  
 السابق للمفكر قدس ما يمكن صلبه بالاعادة متين  
 باليقين والتعجب والتدريج فاما اذا طال السبق  
في الابتداء وانما ج الى الاعادة عشر مرات فهو  
 الشفاء ايضا كذلك ولا يترك تلك الاعادة  
 الا بالتدريج كثير وقيل لقد تيسر عن في والتكرار  
 الف

الف وينبغي ان يتبدل شيئا اقر بالافهمه و  
 الاساتيد كما نواختياره من المعتمد صفات اليسر  
 لانها اقرب الى الفهم والضبط وينبغي ان تعاقب  
 السبق بعد الضبط والاعادة كثير ولا يكتب النظم  
 شيئا لا يفهمه فانه يوجب كلاله الطبع وينقص الفطنة  
 ويضيع او قاله وينبغي ان يجتهد في الفهم من  
 الاستعداد او بالتأمل والتفكير كتبه التكرار فانه  
 اطلاق السبق وكثرة التكرار والتأمل يدرك فهمه  
 قبل حفظه فاني خير من سماعه ورفقه فهمه حرقا  
 خير من حفظه ورفقه واذا تهاون في الفهم ولم  
 مرة او مرتين يعتاد ذلك ولا يفهم كلامه ليس  
 فينبغي ان لا يتهاون به ويجتهد وان يدبره الله تعالى

وتيسر اليه فانه يجيب من رعاها ولا يجيب من رجاه ولا بد لها  
 العلم من المطالعة والمناظرة فينبغي ان يكون بالاضافة والتأني  
 والتأمل فيجوز والسغب والفضيل فان المناظرة والمناظرة  
 والمشاورة انما يكون لاستخراج الصواب وذلك انما يحصل  
 حين التأمل ولا يحصل ذلك بالسغب والفضيل وفائدة  
 المطالعة والمناظرة اقوى من فائدة مجرد التكرار لان فيه  
 تكرار مع زيادة وقيل مطالعة ساعدت من تكرارها  
 لكن ان كان مع منصف سليم الطبع ويا مع بعض غيره  
 مستقيم الطبع فان المطالعة متسرقة والاخذ من متعدد  
 والمجاورة مؤثرة وينبغي لطالب العلم ان يكتب تأمل في جميع  
 الاوقات في دقائق العلوم ويعتاد ذلك فانما تدرى الذات  
 بالتأمل ولهذا قال من تأمل تدرى بما بئس تأمل

قيل الكلام حتى تكتم صوابا فان الكلام كالسهم فلا بد من قيل  
 بالتأمل قبل الكلام حتى يكتم صوابا ذكر في اصول الفقه هذا  
 اصل كبر وهو ان يكون كلامه التيقن بالمناظرة والتأمل ويكون  
 مستقيما في جميع الاحوال والاقوال والاشياء فانما  
قال رسول الله قالوا كلمة المؤمن بما وجد ها  
 اخذها وقيل خذ ما اصغر ودع ما كبر وليس يصح الدين  
 العقل على من ترك العلم والمطالعة ان يشغل بالفكر  
 باللسان والادراك بان توسل الفهم والعلم ويرى الفكر  
 بالمال وغيره وهو يطلب من الله تعالى تقوى والهدى  
 فان الله لقد هدى من اسم العلم ومن يتوكل على الله  
 فهو صيب ويهدى به الاصول والمستقيم وينبغي لطالب العلم  
 ان يكون زاهية عالمية لا يطمع في اموال الناس



الآن نذكر العلم

فقد التمت <sup>بها</sup> اياك والطوبى فانه فخر جاز ولا يخل بما عنده  
 من المال بل يفتق على نفسه وعلى غيره قال النبي صلى الله عليه وسلم  
 الناس كلهم في الفقر في الله لا في الفقر وكان في الدنيا  
 اهلون يعلمون الحق ثم يتعلمون العلم حتى لا يطلع  
 في احوال الناس وفي الحكمة من استغنى بما لا يتعلمها  
 والعالم اذا كان طمعا اعا حصة العلم تلك بقول الحق يذنب  
 لطالب العلم ان يعتكف واهلك نفسه فقد اهلك  
 دنياه فانه لا يستقر نفسه حتى لا يبالغ في ذلك المبلغ  
 ويلبغ ان يكثر سبب الامس حسن تزيين وسيف  
 اليوم الذي قبل الامس اربع مرات والسبق الذي  
 قبله ثلاثة ابدن ثم قبله اثنين والذي قبله واحد  
 فهذا في الاحتفظ والتكرار ويذنب ان لا يجتهد  
 المتواضع

المتواضع في تكرار الدرس والتكرار ولا يفتق ان يكون يتقوى  
 ونشاطه ولا يجهل جهله يضعف نفسه لذلك يفتق عن  
 التكرار ويذنب ان يصرح بسطها ويذنب في العلم عن اوله  
 التحصيل الى اخره والمتواضع في العلم الفضل السادس  
 في التواضع لا يظن ان العلم من العقل في طلب العلم ولا يتم من  
 التواضع فلا يشغل قلبه يذكره وصي لان طلب العلم امر عظيم  
 وفي تحصيله اجر قوي وهو افضل من القربى عند  
 اكثر العاصياء فمن صبر على ذلك وجد لذات تقوى سائر  
 اللذات الدنيا فالسماحة للمؤمنين وهذا كان تحذير  
 الحسن اذا سهر الليالي وانخل المشكلات يقول ابن ابي عمير  
 الملوكة من هذه اللذات ويذنب ان لا يشغل بسبب  
 ولا يعرض عن الفقه والتفسير والحديث وعلم القرآن

الفضل السابع في وقت التحصيل قبل وقت التعلم من  
 الهدى الى الخد وفضل اوقات شرح الشباب وقت السحر  
 وما بين العشاءين ويذنب ان يستقر جميع اوقاته فاذا  
 مل من علم استغل بغيره كان محمد بن الحسن لا ينام  
 الليل وكان يضعف عنده المال ويذنب بالمال ويقول  
 من احرار كان يوضع عنده وفام تر فكان اذ اصل  
 من نوع ينظر في نوع اخر الفضل الثامن في الشفقة  
 والضيقة ويذنب ان يكثر طالب العلم مشفقا فالحقا  
 عين حاسد والحسد يضر ولا يرفع بل يسعى بئيه  
 التحصيل كمال ويذنب في حزم المرء ان لا يجازي زعيلى سوء  
 فعله ويذنب ان يكون همه المعلم ان يصير المتعلم  
 في قدره على فليس على تلامذه بحيث فاقوا

العالم ويذنب لظالم العلم ان لا يتنازع احد ولا يما  
 لانه يضيع الامور قال الحسن سيجزي ما حسنه  
 المعنى سلكه مما ينبغي قيل عليك ان تشغل  
 بصالح نفسك فذالمصالح نفسك تضييق ذلك الكلام  
 تقهر عدوك واطمأنتك والمعادلة فانها تقضي  
 في انك عليك التحمل سيما من السفاهة واما ان  
 تقصير بالمؤمنين سواء كان يظن منشأه العار ولا  
 يحل ذلك لغزوه ظنوا بالمو من جزا فانما يفتش ذلك  
 من حيث النية الفضل التاسع في الاستغناء ويذنب  
 ان يكون طالب العلم مستغنيا في كل وقت ويذنب حتى  
 يكتب ما يستخرج من القرايد قبل من حفظه ومن كتب  
 قبل العلم ما يؤخره من افناء الحال ويذنب ان

المتواضع في العلم

المتواضع



احسن صاحبهمون ويتولون احسن ما يحفظون  
وصى الشخصى ابنته بان يحفظ كل يوم شقصا من  
العلم فانه ليبيد وعن ترمذ كثيرا قال صلى الله عليه وسلم العلم  
كثير فليفي ان لا يضيع طالب العلم الاوقات والساعات  
والاجتم الملبى والخلوات قيل الليل طويل ولا  
تقص عينا منك والنهار مضى فلا تكن ربا قاتلا  
ودينون وبعثتم الشيوخ وبتفيد منهم ولا تصغر كل  
ما نالت بل يفتيم ما يصل له في الحال ولا يستتال  
لا يجد طالب العلم من حال المشاق والمهذبة في طلب العلم  
والخلق مذموم الا في طلب العلم فانه كسب له  
من التعلق بالاستقامة والشركاء وغيره للاسفا  
منهم في العلم عز كماله في ذلك ولا يدرك الا بذلك  
لا حرمه

لا عرفه **الفصل العاشر** في الصبر والعلم زوى  
حدثني في هذا الباب عن رسول الله صلى الله عليه وسلم  
انه قال من لم يصبر في دعائه ابتداء الله به احد  
ثلاثة استواء اما ان <sup>يقته</sup> يشابه او يوقد في الراس  
يقى او يتلبيس بحذمت العسلطان فيه كان  
طالب العلم اوسع كان عامه افجع والتعليم له  
الخير وفرايد اكثر ومن اوسع في العلم ان يرضى بالشمع  
وكثرة النوم وكثرة الكلام فيملا لا يتفجع وان لم يخرجه  
من اكل الطعام المستوف الى ان يكون الا ان الطعام المستوف  
المستوف افر به الى الجاهل فاسته فليما نة واعبد عن ذكر الله  
واستب الى العيشة في ايسر الفقرة تقع عليه ولا يقدر  
على الشراء فيشاهدون بذلك فندصب بركته على ان

الشيخ الامام الجليل محمد بن الفضل رحمه الله كان في  
تعليمه لا ياتي من طعام السوق وكان ابو يسكن في  
الرماق وبنى طعامه وبن علي اليه يوم الجمعة في  
بيت ابيه جز الشوق فلم ياكله مسخنا عليه فاعتده  
ابوه فقال ما المشرب انا ولم ارض به لكن احضر شربني  
فقال لا يبد ان كنت لمتا ط وبتوقع تحسرت شربك  
شربك بذلك وهكذا كانوا يتوهمون فليلا  
تفقوا لتعام العام حتى يفتي اسمهم للابوة القيمة  
وصحت فقيده من الفقهاء طالب العلم ينبغي ان  
يخبر عن الغيبة وعن محاسن المشركان فان من  
يكثر الكلام في غيرك ويضيق اوقاتك ومن  
الوسع ان يكتب عن اهل الفساد والمعاصي  
والمتعطل

والمتعطل فان الجاهل مؤثمة لا محالة وان يجلس  
مستقبل القبلة في حالة التلذذ والمطامحة ويكون  
مستأمنة رسول الله صلى الله عليه وسلم ويعتيم بعونه اهل الخمر  
يخبر عن دعوة اهل القبا ويكفر ان الرجلين خرجا الى  
الفريضة وكانا منسكين فرجعا بعد سبب من لا يملكهما  
فقد احدهما ولم يقبه الاخر فتامل فقها اهل الله  
وسالوا عن حكمهما والذكر رها وعلوسهما فاجاب  
الذي تقفه في حال التلذذ كان مستقبل القبلة و  
المصر فاجاب وكان مستدبر القبلة وجهه غير المص فاق  
العلماء والفقهاء ان القبيية كسبه الاستقبال اذ هو  
سنة من الجاهل من الاخذ بالقرينة بركه دعاء  
العباد واهل الخبي والطلاعات والظاهر ان العا

الشيخان فان الحكم



من العباد دعا في الليل يطلب الجنة والاستعداد  
من الصلوات وينبغي لطالب العلم ان لا يتهاون بالاكثار  
والاستغفار فان تهاون بالاكثار الحرام السنن ومن  
تهاون بالسنن حرم الفرائض ومن تهاون بالفرائض  
حرم الاخرة وقال بعضهم هذا حديث عن رسول الله  
وينبغي ان يكثر الصلوة ويصل صلوة الخاسر  
فان ذلك عون له على الحصيل والمقاييم وينبغي  
ان يستحب وترا على كل حال ليطالع ربه ويطلب  
له من الدنيا ما يثبت الحكمة في قلبه وينبغي  
ان يكف عن الدنيا بياض ويستصحب الجيرة ليلتبي  
ما يسهل كما قال رسول الله <sup>صلى الله عليه وسلم</sup> كاهل ليل  
ليس احب الي من له العلم والحكمة حل معك بحجة  
الفضل <sup>عشر</sup>

العلم

**الفصل الحاد عشر** فيما يورث الحفظه ايورث  
الفتيان واكثر اسباب الحفظ الجهد والمواظبة  
والتقليل القضاء والصلوة الليل المشغ  
والحضور وقراءة القرآن من اسباب الحفظ  
ويقال ليس شيء اشد للحفظ من قراءة القرآن لاسيما  
التي المكر بسبب قراءة القرآن نظير انجيل لقوله  
افضل الاعمال امتي قراءة القرآن نظاره يكسر  
الصلوة على النبي <sup>صلى الله عليه وسلم</sup> والسواك وشرب  
العسل واكل الكندر مع التمسك واكلا احد عشر  
شيا على كل يوم وكل شيء يورث الحفظ  
فمنه كفى من الامراض ولا يستقام وكل ما اظلم  
الابصار والاطول بات يربيد في الحفظ وكل

ما يورثه في العلم يورثه الفتيان اما يورث  
الفتيان فالمعاصي كشيء واقف به القائل شكه  
لا يدعيه بوجه حفظه فلو فاني الى ترك المعاصر  
فان الحفظ نفس من العلم وقض الله لا يعطى العلم  
والتقرب للهوم ولا حرفة في الامور الدنيا وكثرة الاستغفار  
والعلايق وقد ذكرنا ان الله ينبغي للعامل ان يورث  
الدنيا لا يتبعض ولا ينفع وهو من الدنيا لا يتلو  
عن الظلمة في القلب وهو لا حرفة لا تخلص عن التور  
في القلب ويظهر في الصلوة فله في الدنيا ينفع  
عن الحنفي ومع الاخرة تحمله عليه ولا استغفار بالصلوة  
على الحنوي وحصيل العلوم يورث الله الخبير وال  
الذي به الحفظ والقاح الحاض والمطر الى المصنف  
وقوله <sup>صلى الله عليه وسلم</sup>

هذا انه الفج القهور والمرور بين قطار الجمل والقائم  
الفتنة الحى على الارض والجمامة على فتن القضاء كل  
ذالك يورث الفتيان **الفصل الثاني عشر**  
فما يوجب الرزق وما يمنع الرزق وما يثبته  
العلم وينقص ثم لا بد لطالب العلم من الفوق ومعرفة ما  
يورثه في العلم <sup>وما ينقص</sup> لئلا يفتقر الى غيره  
ذالك الحنفي لكتابات اقاوت لبعض حينما في سبيل  
الاختصاص قال رسول الله <sup>صلى الله عليه وسلم</sup> لا يرد الله الا  
بذء عاد ولا يرد في العلم الا التي انعمت به الحكيم  
المعاصي <sup>ان الزيادة</sup> سبب بها فان العلم الرزق خصوصا  
الكنز يورث الفقه وقد ورد حديث خاص  
بذالك وكان الصيغة تمنع الرزق وكان الحكيم الفقيه

صنف



ثم التزم غيري انما والبول غير انما والاكل جنباً و  
 والتموان بسقاط الماء <sup>بوصف</sup> وحرف فشر البصل والصلو  
 ولكن البيت في الليل وترى القماحة في البيت والتم  
 فنام والمشي <sup>في</sup> ثم الولد ين باسما والخلل بكل  
 خشيته وصل اليه بن بالطين او التراب والجلوس  
 على العبيد لان الكاء على احد زوجي البارب والوطن  
 في الميزان والخطاط العرب على البدن ويخفيف العربة  
 بالتور وترك البيت العنكبوت في البيت و  
 التهاون وبالصلوة واسرع الخروج من المسجد  
 ولا يتكلم في انتهاء الى السوق ولا يتكلم في  
 الوجوه منه ولا ينكح من الجنين من الفقراء والمسا  
 ودعاءه التسوية على العائكة وترك نجره الا و  
 واظهار

107  
 واظهار المراج بالفتس كل ذات يورث العقرين  
 ذات بالانار وكان الكناية بقلم <sup>عبد</sup> ولا من استطاعت  
 منكته وشركه والوالدين والتم فاعدا والشركاء والمجل  
 والتشغيل والاسرا قوه الكيل والتفكير والتهاون في الامور  
 وقال رسول الله صم اشترى الزوق بالصدقة واليكور  
 مبارك يزيد في جميع النعم خصوصاً في الزوق وحسن  
 الخط من مفاتيح الزوق وطيب الكلام يزيد في الرزق  
 وعن الحسن بن علي عليه السلام ترك الزنا وكس القضا  
 وحسن الانا جليلة للقاء وافوا الارب <sup>سب</sup> الخصال  
 للزوق افاحز الصلوة بالتعظيم والخشوع والخضوع  
 وفران التسوية الواقعة خصوصاً بالليل وعن الصادق  
 وسورة يس صم وبشارك الذي بيده الملك خصوصاً

في وقت الصبح وحضور المسجد قبل الاذان والمداومة  
 على الصلوات ولا تؤسنت العضم والوتر في البيت  
 وانلا يتكلم بكلام لغو ولا يستعمل بكلمة عيبه  
 بنوتة قال علي عليه السلام اذا تم العمل ففصل  
 وما يزيد في العشرة الا بالخير وتيق الشيخ وصي له  
 رحمه ان يمتد عن قطع الاشياء والوطلة عند الضرر  
 اسبغ الوضوء وحفظ الصلوة ولا بد ان يعلم شيئاً من  
 الطب ويترك بالاثنا عشرة الشيخ ابو العباس المنصور  
 في كتابه عصفه بطيب النبي صم محمد من مظهره  
 الحمد لله وحده والصلوة على من لا ينوبه  
 الكراميون والم الظاهر من ائمة ائمة ائمة ائمة ائمة  
 في كتابه عصفه <sup>سنة</sup> سنة فيقولون ان بيت  
 في كتابه عصفه <sup>سنة</sup> سنة فيقولون ان بيت  
 في كتابه عصفه <sup>سنة</sup> سنة فيقولون ان بيت

108  
 في وقت الصبح وحضور المسجد قبل الاذان والمداومة  
 على الصلوات ولا تؤسنت العضم والوتر في البيت  
 وانلا يتكلم بكلام لغو ولا يستعمل بكلمة عيبه  
 بنوتة قال علي عليه السلام اذا تم العمل ففصل  
 وما يزيد في العشرة الا بالخير وتيق الشيخ وصي له  
 رحمه ان يمتد عن قطع الاشياء والوطلة عند الضرر  
 اسبغ الوضوء وحفظ الصلوة ولا بد ان يعلم شيئاً من  
 الطب ويترك بالاثنا عشرة الشيخ ابو العباس المنصور  
 في كتابه عصفه بطيب النبي صم محمد من مظهره  
 الحمد لله وحده والصلوة على من لا ينوبه  
 الكراميون والم الظاهر من ائمة ائمة ائمة ائمة ائمة  
 في كتابه عصفه <sup>سنة</sup> سنة فيقولون ان بيت  
 في كتابه عصفه <sup>سنة</sup> سنة فيقولون ان بيت  
 في كتابه عصفه <sup>سنة</sup> سنة فيقولون ان بيت

اوردته في الطب الذي

ففهمتم انما خطيب  
 ففهمتم انما خطيب  
 ففهمتم انما خطيب

الحمد لله وحده والصلوة على من لا ينوبه  
 الكراميون والم الظاهر من ائمة ائمة ائمة ائمة ائمة  
 في كتابه عصفه <sup>سنة</sup> سنة فيقولون ان بيت  
 في كتابه عصفه <sup>سنة</sup> سنة فيقولون ان بيت  
 في كتابه عصفه <sup>سنة</sup> سنة فيقولون ان بيت







وهو المطلوب **والدليل** على انه تعالى قد علم ان القيمة لا  
 هو البرهان اول وجوده فلو كان البرهان وجوده اولاً كان  
 محدثاً وقد ثبت انه تعالى واجب الوجود فيكون قد علم ان **والدليل**  
 على انه تعالى ابدى ان الابدق لانها لم توجد فلو كان البرهان  
 لوجوده نهائياً وكان محيياً وذلك عليه **والدليل** على انه  
 باق مستمر الوجود بين القديم والازلي **والدليل** على انه  
 متاخر عن زمانه **والدليل** على انه تعالى قادر على كل شيء  
 وقادر الخمار هو الذي يصدر عنه الفعل وعلى تركه والموجب  
 هو الذي يصدر فعله دفعة واحدة ولا يمكن الترتيب كما ان  
 اجزاءها والشيء الذي اشرافه فلو كان البرهان تعالى موجب من قديم  
 العالم وقد ثبتا حدوثه وقدم العالم وحدوث البرهان هما على ان  
 غير ذلك **والدليل** على انه تعالى ان العالم هو الذي يصدر  
 يصدر عنه افعال الحكمة والمقتنة على وجه يصح الانتفاع به وهو  
 انظاره في حقته تعالى فيعلم انه تعالى عالم **والدليل** على انه تعالى  
 حيا

حيث ان الله قادر على كل شيء **والدليل** على انه تعالى  
 والعلم فيكون البار تعالى وهو المطلوب **والدليل** على انه تعالى  
 سميع وبصير انه عالم بالاشياء فهو عالم بما يصح  
 وما يصح منها وهو معنى كونه سميعاً وبصيراً **والدليل** على انه تعالى  
 على انه تعالى واحد ان معنى الواحد هو المفرد بصفات ذاته لا  
 فيها غير فلو كان البرهان تعالى اولاً لكانه مشتركاً في الذات و  
 الصفات والمشاركة ممكنة فالله تعالى واجب الوجود فيكون له صفات  
 واحد **والدليل** على انه تعالى وكاره انه امر بالطاعة ونهى عن المعصية  
 والكم لا يامر الا بما يريد ولا ينهى الا عما كره **والدليل** على انه تعالى  
 ليس بجسم ان الجسم من الكبر الذي يقبل القسمة وهو محتمل للظفار  
 الاجزاء التي تتركب منه والله تعالى واجب الوجود فانه تعالى ليس **والدليل**  
 على انه تعالى ليس بعرض لان العرض هو الذي يحده الاجسام من غير وجوده  
 عند ولا يمكن فهمه بنانه فلو كان البرهان تعالى عرضاً لكانه محتملاً

وقد ثبت ان لا شيء له فهو ليس بعرض **والدليل** على انه تعالى  
**والدليل** على انه تعالى ليس بعرض **والدليل** على انه تعالى  
 هو لا يتغير الا محتملاً كونه في غير صفته وبين حدوثه  
 فلا يتغير الا محتملاً كونه في غير صفته وبين حدوثه  
 فهو ليس بعرض **والدليل** على انه تعالى ليس بعرض **والدليل** على انه تعالى  
 الاجزاء والله تعالى ليس بعرض **والدليل** على انه تعالى  
 بحيث يخلو الى غيره لا يخلو الى غيره **والدليل** على انه تعالى  
 في ذاته فلا يتغير من حيث **والدليل** على انه تعالى عادل وحكيم ولا يفعل  
 ضيبي ولا يجرى الا وحسب ان فعله لا يفعل الا بما يشاء  
 او يفتقر اليه والله تعالى على في ذاته وصفاته فلا يفعل ضيبي  
 الواجب فيكون البار تعالى عادل وحكيم **والدليل** على انه تعالى  
 انه ادعى النبوة وظهر المعجز وهو من فعل الله تعالى فيجب ان يكون  
 نبياً حقاً وهو لا صدق **والدليل** على انه تعالى لا يفعل ضيبي ولا يفعل  
 الواجب لو صدر عنه الفقيه لغيره ليعتقد ان من بعده فينبط فانه  
 البعثة

البعثة فيجب ان يكون معصوماً ولا يجرى الا وحسب ان فعله لا يفعل الا بما يشاء  
 علته خاتم المرسل انه معلوم في غيره ان الله تعالى لا يفعل ضيبي ولا يفعل  
 ابا احد من جنالك ولكن رسول الله وحام النبيين وقد علم  
 لا من النبيين **والدليل** على انه تعالى امانة على ابي ابي طالب  
 او لاداه الظاهر في رض النبي وولاية الامام ان يفعل ضيبي ولا يفعل  
 وفتح ليس معصوماً فيبقى الامانة فيهم اعلان الامام بيقا  
 التكليف لان وجود الامام لطف واللفظ واجب علم انه  
 فيجب ان يفعل موجوداً ويجب ان ينفق الله تعالى مع عباده  
 على ما كانت عليه لا يصح كل من الاستحقة لما ثبتت على  
 وحكمته فينبط عادة الاجام عنت  
 الكتاب يقول  
 الملك قاب  
 البعثة







و چه باشد اول چنانکه معلوم شد و دوم  
 اتصال چنانکه کوی که اگر افتاب بر آمد  
 باشد نور موجود باشد یا کوی که نیست  
 چنین که اگر افتاب بر آمد باشد شب باشد  
 سیم انفصال چنانکه کوی این عدد یازده  
 باشد یا نور کوی نیست چینی که این مشخص  
 یا انسان باشد یا حیوان پس ادراک نسبت  
 علمیه و انقیادیه و انقیادیه با یجاب و سلب  
 تصدیق باشد و اول آنکه خوانند و ادراک  
 مادی اینها تصور باشد و تصدیق ادراک  
 نسبت است با یجاب سلب نامی باشد  
 اول از سه تصور محسوب به که اول

اینکه در این کتاب  
 در باب اول  
 در باب اول  
 در باب اول

حکوم

حکوم بخوانند سیم تصور بی بی که اول  
 نسبت حکمیه خوانند و فصل بی بی که نیک  
 قائم است ناچار است و اول از سه تصور  
 تصور زید که حکوم علیه است و از تصور  
 قائم که حکوم بر است و از تصور نسبت  
 میان زید و قائم که آن نسبت حکمیه خوانند  
 تا بعد از این ادراک آن نسبت بر وجه یجاب  
 یا سلب حاصل شود هر تصدیق موقوف  
 باشد از سه تصور محکوم علیه و محکوم به  
 و نسبت حکمیه لیکن همچکدام از این تصورات  
 تلاقی نزد اهل تحقیق جز تصدیق نیست  
 بلکه شرط تصدیق است فصل بدانکه

اینکه در این کتاب  
 در باب اول  
 در باب اول  
 در باب اول

که احتیاج باشد بنظر محکوم و فکر محکوم  
 تصدیق بدانکه صانع موجود است و عالم  
 حادث است و غیر آن فصل بدانکه تصور  
 نظری از تصور ضروری حاصل میباید که  
 بطریق نظر و فکر و ان عبادت است از ترکیب  
 تصورات بل تصدیق حاصل به وجهی که اول  
 کند حصول تصور ضروری یا تصدیق حاصل  
 نبوده باشد حاصل شود چنانکه تصور  
 یا تصور ناطق را با هم جمع کنی و کوی خیر  
 ناطق از اینجا تصور انسان که حاصل  
 نبوده باشد حاصل شود یا تصدیق  
 بدانکه عالم متغیر است و هر چه متغیر است

اینکه در این کتاب  
 در باب اول  
 در باب اول  
 در باب اول

تصور به دو قسم است یکی آنکه در حصول  
 و احتیاج نباشد بنظری و فکری چون  
 تصور حارت و برودت و سردی و سفید  
 و مانند اینها و این قسم تصور ضروری و یجاب  
 خوانند دوم آنکه در حصول و احتیاج  
 باشد بنظری و فکری چون تصور حاکم و  
 روح و جن و امثال آن و این قسم را تصور  
 نظری و کسبی خوانند به وجهی فیا سبب  
 نیز به دو قسم است یکی ضروری که خط  
 محتاج باشد بنظری و فکری تا باشد  
 تصدیق بدانکه افتاب روشن است و  
 انشکر است و نظایر آن دوم نظری  
 که احتیاج

کما احتیاج



حادث است با هم جمع کنی از آنها تصدیق  
 بانک عالم حافظ است که حاصل نبوده باشد  
 حاصل شود **مفصل** بدنگاه امتیاز از حی  
 سایر حیوانات است که وی مجهول است  
 از معلومات بطریق فکر و نظر حاصل میشود  
 که در مجالی سایر حیوانات پس بر هر کس  
 لازم است که بطریق نظر و محسوس و فساد از  
 بشناسد تا چون خواهد مجهول است تصدیق  
 یا تصدیق یعنی از آن معلومات تصدیق  
 یا تصدیق حاصل کند مگر آنکس می گوید  
 من عندی الا الله باشند بنفوس و سینه که  
 ایشان در دانستن چیزی ها محتاج بنظر و فکر  
 نباشد

نیاسند **مفصل** بدنگاه در عرف علمای این  
 فن از تصورات متمیزه و اگر موصل شوند  
 دیگر از معرفت و قول شایع خوانند و بدون مراد از  
 این قصد بقا مرتبه را که موصل شوند بتصور  
 آن حاجت و دلیل خوانند پس مقصود  
 این فن دانستن معرفت حاجت است و شایسته  
 نیست که معرفت حاجت را فی الحقیقه معانی  
 نه الفاظ مثلا معرفت انسان معنی حیوان  
 ناطق است نه لفظ وی و حجت و حدود است  
 عالم معانی قضا یا مذکور است نه الفاظ  
 ان پس صاحب این فن بالذات احتیاج  
 بالفاظ نیست لیکن چنانچه فهمیده این بیرون می آید

معانی معناد بالفاظ و عبارات است فاین  
 در حجت واجب شد بروی که نظر کند در حال  
 الفاظ باعتبار دلالت بومعانی **مفصل**  
 دلالت بودن شیئی است بحیثیتی که از علم  
 لازم آید علم بشئی ثانی شیئی اول تا  
 اول گویند و شیئی ثانی را مدلول گویند و وضع  
 تخصیص شیئی است ببنی بر وجهی که  
 از علم بشئی اول حاصل میشود علم بشئی ثانی  
 علم بوضع سببی است از اسباب دلالت قضا  
 دلالت بحکم است مستقرا بهر سه قسم است اول  
 وضعی که وضع در او مداخل است و این  
 دو الفاظ یافت شود چون دلالت لفظی  
 بر ذات

بر ذات و اشارات و نصب بر معانی که از  
 ایشان مضموم شود و در دلالت بومعانی  
 عقلیه که بقتضای عقل باشد و این بی  
 در الفاظ یافت شود چون دلالت لفظی  
 مسموع از برای جدا بر وجود لفظ و در  
 الفاظ یافت شود چون دلالت مصنوع  
 و صانع دلالت طبیعی که بقتضای  
 طبع باشد و این در الفاظ یافت شود  
 چون دلالت اسامی بر وجه صدس و در  
 عین الفاظ یافت شود چون دلالت  
 بنی بر حجت و فادیدان **مفصل** بدنگاه ان چهار

باید دانست که این الفاظ را در علم بوضع سببی است از اسباب دلالت قضا دلالت بحکم است مستقرا بهر سه قسم است اول وضعی که وضع در او مداخل است و این دو الفاظ یافت شود چون دلالت لفظی بر ذات



بر معنی ظاهر و صنعت کما **بذل** پوشیده است  
که لفظ بر عام معنی موضع در خود مجز و وضع است  
لکن در برخی موضع در خود کما **بذل** دلالت کند بواسطه  
انکه در فهم هر کلمه را عملی نیست لیکن دلالت لفظ  
بر خارج کما **بذل** موضع در خود محتاج است باز

ان خارج موضع در ذهن حاصل شود  
ان خارج نیز حاصل شود و اگر انچه **بذل** باشد  
ان لفظ را بروی دلالت کلی و عامی نباشد  
و نیز در اصحاب این فن دلالت کلی و عامی معتبر است  
اما پیشین علمای اصول و بیان دلالت و جمله  
کافست پس لزوم عقلی پیش ایشان شرط  
نباشد بگذرانم فی الجمله پسندیده است مصل  
هرگاه که موضع در لفظ بسیط باشد و اول

معنی است دلالت لفظیه و صنعتی است زیرا  
که افاده و استنفاد معانی اعتبار این طرف است  
و این دلالت منحصر است در مطابقت و تضاد  
التزام **مطابق** دلالت لفظ است بر جمله و معنی  
موضع در خود را این جهت که عام معنی موضع  
در او است چون دلالت لفظ انسان بر معنی  
حیوان ناطق **نظیر** دلالت لفظ است بر جزء  
معنی موضع که خود از جهت که جزء معنی موضع  
او است چون دلالت لفظ انسان بر معنی  
حیوان تنها یا ناطق تنها **الزام** دلالت لفظ  
بر خارج معنی لازم موضع در خود جهت محتاج  
لازم موضع در او است چنانکه دلالت لفظ انسان  
بر معنی

موضوع در خود استعمال کند چنان خوانند  
اینجا احتیاج برینند باشد **مصل** لفظ  
چون یکو موضع در باشد مفرد خوانند و اگر  
زیاده باشد انرا مشتک خوانند و استعمال  
ان لفظ بر معنی محتاج برینند باشد  
لفظی و اگر در لفظ از برای یک معنی **مصل**  
استه شده انرا مفرد فی خوانند چون انسان  
و دینی و اگر هر یک را موضوع علیها باشد  
انرا مشابهت گویند چون انسان و فرس  
**مصل** لفظ دال بر معنی مطابق بر دو قسم  
است می یک مفرد مرکب ان باشد که خبر  
لفظی و دلالت کند بر جزء معنی مقصود

الزام ذهنی بنا انجا دلالت مطایفه باشد  
تضمن و التمام چون همزه استفهام لیکن  
دلالت تضمن و التمام بی مطایفه صورت  
نشدند از برای فکده تابع و صنعت و هر جا که  
وضع باشد مطایفه است و اگر موضع لفظ  
بسیط باشد فی تضمن و الازام ذهنی باشد  
انجا دلالت التمام باشد فی تضمن چون در  
لفظ الله و هر کلمه موضع لفظی است  
و اول لازم ذهنی نباشد انجا دلالت تضمن  
باشد بی التمام چون نام الحان لفظی و  
در موضع در خود استعمال کنند حقیقه  
خوانند و چون در جزی موضع را یا خارج  
موضع که در لفظ







هر کجا بدن فرزند از افراد سوال کنند انواع در جواب مفعول شود  
 پس این نوع کلی باشد که مفعول شود برصود بنسبت الحقیقه  
 در جواب ما هو مثلا هر کجا از نپند عمر و بکر خالد باهو  
 سوال کنند جواب ایست انسان باشند  
 و اگر بجز حقیقت افراد باشد  
 انسانی کوی نیک و امر آن مختص در جنس و  
 فصل است زیرا که آن بجز حقیقت افراد که تمام  
 مشترک باشد میان آن حقیقت و همه حقیقت  
 دیگری انرا جنس خوانند حیوان و مراد به تمام مشترک  
 است که میان آن دو حقیقت هیچ جنس مشترک  
 خارج از این نباشد چون حیوان که تمام مشترک  
 است میان حقیقت انسان و حقیقت فرس و نعلی

فصلی که مفعول شود در امور مختلفه  
 در جواب ما هو مثلا هر کجا از نپند عمر و بکر خالد باهو  
 سوال کنند جواب ایست انسان باشند  
 و اگر بجز حقیقت افراد باشد  
 انسانی کوی نیک و امر آن مختص در جنس و  
 فصل است زیرا که آن بجز حقیقت افراد که تمام  
 مشترک باشد میان آن حقیقت و همه حقیقت  
 دیگری انرا جنس خوانند حیوان و مراد به تمام مشترک  
 است که میان آن دو حقیقت هیچ جنس مشترک  
 خارج از این نباشد چون حیوان که تمام مشترک  
 است میان حقیقت انسان و حقیقت فرس و نعلی

چون انسان غیر از حیوان و حیوان غیر از جسم نامی و  
 جنم نامی غیر از جسم مطلق و جسم مطلق غیر از جسم جوهر  
**فصل** در این که جنس نباشد با حقیقت افراد خود با تمام  
 حقیقت افراد با همی در حقیقت افراد و نباشند  
 با خارج حقیقت افراد باشد اگر تمام حقیقت  
 افراد باشند انواع حقیقت خوانند چون  
 انسان که تمام ماهیت زید و عمر و بکر و علی  
 است و ایشان را بر یک یکی امتیاز نیست الا  
 بعضی از این مشخص معین که در تمام ماهیت و حقیقت  
 ایشان مدخل نند و در نوع تمام ماهیت  
 افراد است پس افراد متفق الحقیقت باشند و  
 مراد

فصلی که مفعول شود در امور مختلفه  
 در جواب ما هو مثلا هر کجا از نپند عمر و بکر خالد باهو  
 سوال کنند جواب ایست انسان باشند  
 و اگر بجز حقیقت افراد باشد  
 انسانی کوی نیک و امر آن مختص در جنس و  
 فصل است زیرا که آن بجز حقیقت افراد که تمام  
 مشترک باشد میان آن حقیقت و همه حقیقت  
 دیگری انرا جنس خوانند حیوان و مراد به تمام مشترک  
 است که میان آن دو حقیقت هیچ جنس مشترک  
 خارج از این نباشد چون حیوان که تمام مشترک  
 است میان حقیقت انسان و حقیقت فرس و نعلی

فصلی که مفعول شود در امور مختلفه



که انسان و فیس با یکدیگر مشت کنند در زینت  
 بسیار چون جوهر و قابل ایجاد نطف و نایح  
 حساس و غیره و در دانه و حیوان عبادات  
 از این مجموع است و چون جنس تمام مشترک است  
 میان امور مختلفه الحقایق پس هر گاه که از امور  
 مختلفه الحقایق بجا و سؤال کنند جنس در جلب  
 مقول شود و مثلا هر گاه که انسان و فیس بجا  
 سؤال کنند جواب حیوان باشد زیرا که سؤال  
 در این هنگام انعام حقیقه مشترک است و آن  
 حیوان است و اگر از انسان تنها سؤال کنند  
 سؤال از انعام حقیقه مختصه او باشد و جواب  
 در جواب نشاید بلکه جواب حیوان خواهد  
 بود

در جنس  
 در جنس

باشد از اینجا معلوم شد که جنس کلیت که مقول شود  
 بر امور مختلفه الظاهر در جواب ظاهر که شاید  
 که در خصوص جنس اجناس متعدد باشد بعضی بر  
 فوق بعضی چون حیوان که جنس انسان است  
 و فوق او جنس نایح است و فوق جنس نایح  
 جنس مطلق است و فوق جنس مطلق جسم  
 جوهر است در این هنگام آن جنس که در جمیع  
 مشارکات در این حوز و افع شود این جنس  
 قریب گویند چون حیوان که هر چه با انسان  
 که هر چه با انسان در حیوانیت مشارک است  
 چون او را با انسان سؤال جمعی جواب حیوان  
 باشد و آن جنس که جواب از جمیع مشارکات

رای  
 علیه



در آن جنس واقع نشود مثل بعید خوانند  
 جسمی که مشترک است میان انسان و حیوان  
 و منافات لکن در جواب سؤال از ایشان  
 یا بنافاک جسمی موقول در جواب  
 سؤال از انسان و حیوانات مقول نشود  
 و هر جنسی که جواب از جمیع مشارکات  
 در وی دو باشد بعید و اگر یکی باشد  
 چون جسمی و اگر جواب در این جسم  
 سه باشد بعید بی و سه باشد چون  
 جسم و طاق و اگر جواب چهار باشد بعید  
 سه باشد چون جوهر و علی حد القیاس  
 بعد اجناس را جنس علی خوانند و هر  
 که در این

که در این مثال مذکور است و اقربا  
 لجنس سافل خوانند چون حیوان در این مثال  
 و آنچه میان جنس و عاقل سافل باشد از این  
 متن مستطاب است چون جسمی و جسم  
 مطلق در این مثال اینست بیان آن جز که  
 مشترک است و اگر جز حقیقت افراد تمام  
 مشترک نباشد آنرا فصل خوانند زیرا که  
 آن حقیقت تخریم میکند از معنی غنی جوهر  
 خواه آن مشترک نباشد اصلد چون ناطق  
 که مخصوصی است بحقیقت افراد انسان  
 پس این حقیقت را از همه ماهیات  
 تفریق کننده و نیز افضل قریب خوانند

در این مثال مذکور است  
 و آنچه میان جنس و عاقل سافل باشد  
 از این متن مستطاب است  
 چون جسمی و جسم مطلق  
 در این مثال اینست بیان آن  
 جز که مشترک است و اگر جز  
 حقیقت افراد تمام مشترک  
 نباشد آنرا فصل خوانند  
 زیرا که آن حقیقت تخریم  
 میکند از معنی غنی جوهر  
 خواه آن مشترک نباشد  
 اصلد چون ناطق که  
 مخصوصی است بحقیقت  
 افراد انسان پس این  
 حقیقت را از همه ماهیات  
 تفریق کننده و نیز افضل  
 قریب خوانند



و خواهر مشترک باشد یا تمام مشترک نباشد که  
 نامشخص و غیر حقیقت شود از نفع ماصیات چون از  
 فصل بعید خوانند و فی الجمله فصل تیز نیست  
 او گلی باشد که جواب ای شیعی هوی  
 جوهر مقول شود بداند نوع را یک معنی دیگر هست  
 که از انواع اضافی گویند همان ماهیتی که جنس مقول  
 میشود بر وی و بر ماهیت دیگر در جواب  
 همچون انسان که مقول میشود بر وی و بر فرس  
 حیوان در جواب ماهو شود نوع اضافی شاید  
 که حقیقی باشد چنانکه گفتیم و شاید که نباشد  
 حیوان که نوع اضافی جسم نامحسوس و جسم نامشخص  
 اضافی جسم مطلق است و جسم مطلق که نوع اضافی  
 جوهرات

جوهر است و اما آن کل را که حقیقت افزای است  
 اگر مخصوص بیک حقیقت باشد آنرا خاصه خوانند  
 و آن حقیقت را که غیر تیزی عرضی پس و گلی باشد  
 که مقول شود در جواب ای شیعی هوی عرضی  
 الحاض جوهر ضاحک نسبت با انسان و اگر مشترک  
 باشد میان دو حقیقت یا پیشتر آنرا عرض عام  
 خوانند چون ما ستر که مشترک است میان حیوانات  
 و انسان پس کلیات محصل است در پنج چیز  
**اول نوع او جنس او فصل او و عرض او**  
**و عرض عامه فصل او معارف چهار قسم است**  
**اول نام او مرکب با اجزای فرد و وصله**  
 چون حیوان ناطق و در تعریف انسان **دوم**

و اگر...



حرکات و ان مرکبات<sup>اشبه</sup> ارجیس بعید و فصل فریب  
 چند جسم نامی و جسم نامی در تعریف انسان **سوم**  
 در سنام و ان مرکبات<sup>است</sup> ارجیس قریب و خاصه  
 حیوان و ضاحک در تعریف انسان **چهارم**  
 ناقص و ان مرکبات<sup>است</sup> ارجیس بعید و خاصه  
 چون جسم نامی ضاحک یا جسم ضاحک بلجره  
 در تعریف و شاید که در ناقصی کت باشد  
 از عرض و عاصه و خاصه چون موجود ضاحک  
 در تعریف انسان و پیش اصل اصول و غیر  
 معرفت جمیع اقسام حد خوانند **فصل** در تعریف  
 استعمال الفاظ مجازی و مشترک جانور باشد  
 الاوقتی که قریبند واضح باشد **فصل** در آنکه

دانی

دانش حقایق اشیا و موجودات چون انسان و مانند  
 آن تمیز کردن میان اجناس و فصل این خطایق و بیان  
 اعراض عامه و خاصه اینها در غایت اشکالات  
 اما دانشی مفهومات اصطلاحی و تمیز کردن  
 میان اجناس و اعراض<sup>است</sup> عامه و فصل و خواص  
 آنها است چون مفهوم کلمه و اسم و فعل  
 و حرف و معرب و مثبت و منصرف و مانند  
 ان **فصل** چون فارغ شدیم از مباحث تصویفات  
 نظریه شریع که در تصدیقات چنان  
 در تحصیل تصورات نظریه محتاج بودیم  
 بد و چینی یکی بیان موصل تصورات کران  
 قول فلاح است با اقسام خود دیگر بیان











حیوان بالضروریة و لا یثبوت من الا انسان بحیث بالضروریة  
 و شاید که بسبب ضروریة باشد از هر دو طرف  
 و از آنکه خوانند چون انسان کاتب با آنکه مکان  
 الخاص و وجهه سالیه بکاتب با آنکه مکان الخاص  
 موجب سالیه را معنی بکنیت یعنی نبوت بکاتب  
 و سلب کاتب هیچکدام انسان را ضروری نیست  
 و با آن یکطرف باشد که آن طرف مخالف حکمت  
 و از آنکه عامه خوانند چون کل انسان کاتب  
 با آنکه مکان العام یعنی سلب کاتب آن انسان  
 ضروری نیست چون لا شئی من الا انسان  
 بکاتب من با آنکه مکان العام یعنی نبوت کاتب  
 انسان را ضروری نیست و شاید که بدوام

**فصل فی قضایای تخصیص در علوم معنیه**  
 قضیه معلوم در قوه مخصوصه چیزی است پس  
 قضایای معنیه در علوم مخصوصات اربعه است  
**فصل** عرف سلب چون در قضیه جزو موضوع شش  
 آن قضیه را معدول و للموضوع خوانند که  
 چیزی محمول شود آن قضیه را معدول للموضوع  
 خوانند چون زید فامو سینده است و کای چیز  
 موضوع و محمول نشود از عصبه خوانند چون  
 نیک نولسینده است **فصل** نسبت محمول با موضوع  
 خواه بالجاب و خواه بسلب و شاید که ضروری  
 باشد یعنی محمول الا نکال باشد از قضیه  
 ضروریه مطلقه خوانند چون کل انسان  
 حیوان



باشد یعنی همیشه بی اعتبار ضرورت و انرا دائمی  
 مطلق گویند چون کل فلک متحرک دائمی و شاید که  
 بالفعل باشد یعنی فی الجمله و انرا مطلقا عامه خوانند  
 چون انسان کاتب است بالفعل **مض** عکس قضیه  
 حلیه آن باشد که در حلیه محمول ناموضوع خوانند  
 و هو ضروری محمول بود و طبع که ایجاب سلب  
 و صدق و کذب در اصل محفوظ باشد پس  
 موجب کلیه موجود جزئیة منکر می شود مثلا  
 هرگاه که کل انسان حیوان صادق آید بعضی حیوان  
 انسان بی صادق آید و همچنین موجب جزئیة  
 منکر میشود یعنی جزئیة مثلا چون بعضی  
 انسان حیوان صادق آید بعضی حیوان

انسان

انسان بی صادق آید زیرا که موضوع و محمول  
 با هم مثلا می آیند در ذات موضوع و شاید که  
 اعراضی باشد در این صورت عکس کلی صادق خوانند  
 و سلب کلی کفها منعکس شود چون ضروری  
 باشد مثلا هرگاه که لاشیء من الامنان مجرب  
 صادق باشد و لاشیء من الحجر با انسان بی  
 صادق آید و سالب چیزی عکس کلند  
 زیرا که بعضی هرگاه بعضی حیوان با انسان  
 شش و در عکس وی لیس بعضی انسان  
 حیوان صادق باشد **مض** قضیه قضیه  
 دیگر باشد که با وی در سلب ایجاب کلیه و جزئی  
 هر دو امکان مخالف باشد چنانچه که صدق هر یک



و در صورتی که در این کتاب  
فصل اول است و در این کتاب  
فصل اول است و در این کتاب

مشاوره کند بیکر باشد و کذب هر يك مستلزم صدق  
دیگر باشد پس تضییع موجب تکلیف سالک خبری است  
**فضل** فضیله منصفه ای و می باشد اگر اتصال با سبب  
اتصال ضروری باشد چنانکه کذب است و انفاق  
باشد اگر اتصال با سبب اتصال ضروری نباشد  
و فضیله منصفه حقیقه باشد اگر اتصال در  
وجوب در عدم است چنانکه این عدد در وجوب باشد یا در دفع  
هر دو مجتمع نشوند و منافع نشوند و مانع الجمع باشد  
اگر اتصال در وجود است پس کوئی این شیء  
یا شجر باشد یا حی یعنی هر يك مجتمع نشوند لیکن  
ای نفع را ستایه و یا مانع الخلق باشد اگر اتصال  
در عدم باشد چنانکه کوئی نند در دریاست  
و یا غرق

و با غرض می شود یعنی هر دو منافع نشوند لیکن  
احتمال شاید **فضل** تناقض در حکم بر اثر طبقات  
بر فیاض طبقات شود **فضل** جهت بر طبقات است  
و پاس کردن است لکن از حال کمال  
جزئی چنانکه کوئی کل انسان حیوان و کل حیوان  
جسم کل انسان جسم پس است که آن کردی  
از حال حیوان که طبیعت بر حال انسان که جسم  
جوانت **فضل** استغراق و طمان است لکن  
از حال جزئیات بر حال کلیات چنانکه کوئی  
هر يك انسان و طهور و بهرام غیر از جمیع  
کفک او ایستاده است و فک اسفل را می بیند  
حال مضع پس جمیع حیوان چنین باشد پس

اولاً از طبقات  
سبب است  
و منافع  
حکمی و  
فصل اول است







اصغر خوانند و محمول و بر اکبر و محل وسط  
 اکبر محمول شود اصغر و اگر موضوع شود  
 اکبر را آنرا شکل اول خوانند و اگر عکس باشد  
 آنرا شکل دوم خوانند و اگر محمول شود و هر  
 دو را شکل ثانی خوانند و اگر موضوع شود  
 هر دو را شکل ثالث خوانند **مصل** شکل اول  
 شرط است که صغری وی یعنی قضیه که شکل اول بر اصغر است  
 موجبه باشد تا با او را صغر در اوسط مندرج شود  
 کبری یعنی وی یعنی قضیه که مشتمل بر اکبر است  
 باشد تا حکم اوسط مندرجی با صغری شود  
 بیفهم پس صغری شکل اول موجبه باشد  
 و کبری وی کلیه باشد و ضرب نتیجه مخرجه است

صغری و کبری  
 در این کتاب  
 در این کتاب

چهارمین اول صغری کلیه باشد که اول صورت اول  
 مؤلف محذوف است و کل جرم عدل حکم موجبه کبری

صغری و موجبه کلیه کبری نتیجه موجبه جزیه یعنی  
 باشد سیم موجبه کلیه و صغری با سالبه کلیه کبری

نتیجه سالبه کلیه کبری چهارم موجبه جزیه  
 صغری یا سالبه کلیه کبری نتیجه جزیه باشد

پس شکل اول منتج محصورات از بعد است  
 و شرط آنست که مقدمه و مختلف باشد

و سلب من موجبه باشد و کبری و کبر ابر و کبر باشد  
 منور پس شکل چهارم است اول موجبه کلیه صغری و کبری

کلیه کبری و کبر که هر دو در یک است و هیچ از اب نیست  
 پس نتیجه حکم الف باشد و سیم کلیه صغری

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب







و در این است آنچه از این هر سه ضرب است که بعضی  
 ج اینست و شکل تابع بعید است از تابع پس او را  
 بیان نکردیم اما قیاس استثنای هر دو قسم است که  
 اتصال دویم اتصال اول است که مرکب باشد از  
 منقسمه لزومیه با وضع مقدم یعنی اثبات مقدم و اثر  
 نتیجه و وضع ثانی باشد چنانکه کوفی اگر این چهار قسم است  
 جوان است لیکن او انسان است پس او جوان است ترکیب  
 باشد از ثانی و مبداء منقسمه با رفع ثانی و اثر نتیجه  
 مقدم است چنانکه کوفی در مثال مذکور لیکن او  
 جوان نیست پس او انسان نیست و اما اتصال ترکیب  
 باشد انضمام حقیقیه با وضع احدی از ثانی و اثر نتیجه  
 رفع از جنسی دیگر باشد با رفع احدی از ثانی و اثر نتیجه  
 وضع از دیگر

وضع جزو دیگر باشد پس او مرکب از نتیجه باشد  
 چنانکه کوفی این با نوح است با فرض لیکن نوح است پس  
 فرد نیست لیکن فرزند است پس نوح نیست لیکن نیست پس  
 نوح است لیکن فرزند نیست پس نوح است و یا مرکب باشد از  
 منقسمه مانع از نوح با وضع احدی از ثانی و اثر نتیجه  
 چنانکه کوفی دیگر باشد پس او نتیجه دو باشد چنانکه کوفی این  
 جزو است با نوح لیکن نوح است پس نتیجه نیست لیکن نتیجه است  
 پس نتیجه نیست و یا مرکب باشد از منقسمه و مانع از نوح  
 با وضع احدی از ثانی و اثر نتیجه جزو دیگر باشد پس او نتیجه  
 دو است چنانکه کوفی این جزو را لا شیء یا لا شیء لیکن نتیجه است  
 چنانکه کوفی باشد لیکن نتیجه است پس لا شیء است  
 غرض کتاب فی یوم عشرون شهر محرم الحرام فلیسنه ۱۲۳۵

۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲  
 ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲  
 ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲  
 ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲









وَفِي سَبْتِهَا فَالْتَّمَاعِيَةُ مِنْهَا أَحَدٌ وَبِهَا

عَامِلًا وَالْفِي سَبْتِهَا مِنْهَا سَبْعَةُ عَوَامِلٍ

وَالْعَنُوتِيَّةُ مِنْهَا عَدَدٌ مِنْ ثَلَاثَةِ عَشَرَ

مِنْهَا لَطْفٌ ثَلَاثَةٌ عَشْرَ نَوْعًا **النوع الأول**

حُرُوفٌ فِي حُرُوفِ الْأَسْمِ فَقَطُّ وَهِيَ **سَبْعَةٌ**

**عَشْرَ حُرُوفًا** الْبَاءُ وَالْمِيمُ وَالنُّونُ وَالسِّينُ وَالشَّيْنُ وَالضَّيْنُ وَالظَّيْنُ

قَالِي **وَمِنْ** لَمَّا نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُرْسَلَ مِنَ الْعَرَبِ إِلَّا بِاللُّغَةِ الْمَأْكُونَةِ

**هَذَا كِتَابٌ فِيهِ سِتْعِينَ عَوَامِلًا**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْعَوَامِلُ فِي النَّحْوِ عِلْمٌ عَظِيمٌ مَا أَلْفَهُ الشَّيْخُ

الْفَاضِلُ الْعَلَامُ الْأَمَامُ عَبْدُ الْفَاضِلِ ابْنُ

مُحَمَّدٍ الْحَبَابِيُّ تَقَى اللَّهُ تَزَاهُ وَجَعَلَ الْجَنَّةَ

مَثْوَاهُ مَا أَتَى عَامِلٌ لَفْظِيَّةً وَمَعْنَوِيَّةً

فَاللَّفْظِيَّةُ مِنْهَا عَلَى أَصْدِيقَيْنِ سَمَاعِيَّةٌ

وَالْمَعْنَوِيَّةُ مِنْهَا عَلَى أَصْدِيقَيْنِ سَمَاعِيَّةٌ

Handwritten marginal note on the right side of the page.

Handwritten marginal note on the left side of the page.

Handwritten marginal note on the left side of the page.







وَالْحَرْفُ الْمَفْتُوحَةُ <sup>سواء الرقيل من النوع هـ</sup> **النوع هـ** <sup>٩٠</sup>

حُرُوفٌ تَنْصَبُ الْفِعْلَ الْمَضَاعِ

٩ <sup>وإن مبتدأ بفتحة</sup> <sup>منها</sup>

وَهِيَ **الرَّبْعَةُ** أَحْرَفٌ

<sup>وانها هـ</sup> <sup>وإنها هـ</sup> <sup>وإنها هـ</sup>

أَلِفٌ <sup>وانها هـ</sup> <sup>وإنها هـ</sup> <sup>وإنها هـ</sup>

**وَأَيْنٌ** <sup>النوع السادس</sup>

حُرُوفٌ تَجُوزُ الْفِعْلَ الْمَضَاعِ <sup>وهي</sup>

<sup>وانها هـ</sup> <sup>وإنها هـ</sup> <sup>وإنها هـ</sup>

**النوع ٣** حُرُوفٌ تُرْفَعُ الْإِسْمَ <sup>حروف ترفع الاسم</sup>

تَنْصَبُ الْحَقَّ <sup>وإنها هـ</sup> <sup>وإنها هـ</sup> <sup>وإنها هـ</sup>

**النوع الرابع** حُرُوفٌ تَنْصَبُ الْإِسْمَ فَفَطٌ <sup>وإنها هـ</sup> <sup>وإنها هـ</sup>

وَهِيَ **سَبْعَةٌ** أَحْرَفٌ

<sup>وانها هـ</sup> <sup>وإنها هـ</sup>

الْوَاوُ

وَالْأَلِفُ <sup>وانها هـ</sup> <sup>وإنها هـ</sup> <sup>وإنها هـ</sup>

وَهِيَ **مَنْدُ** <sup>وانها هـ</sup> <sup>وإنها هـ</sup>

وَالْحَرْفُ

النوع الثالث

النوع الرابع

سألت



كلمة بغير تنوين

حَسْبُكَ حَرْفٌ

وَلَمَّا <sup>لَا تَدْرِي لِمَا تَدْعُوهُ</sup> وَلامُ الْأَمْرِ <sup>كُلُّهَا بِمَعْنَى</sup>

وَلَا فِي النَّهْيِ <sup>لَا تَدْرِي لِمَا تَدْعُوهُ</sup>

وَأَنَّ فِي الشَّرْطِ وَالْجَمَادِ <sup>كُلُّهَا بِمَعْنَى</sup>

النَّوعُ الثَّامِنُ <sup>أَسْمَاءُ الْجَزْمِ الْفِعْلُ الْمُعْتَدِلُ</sup>

عَلَى مَعْنَى أَنْ وَهِيَ لِسَبْعَةِ أَسْمَاءٍ

وَأَنَّهَا <sup>أَسْمَاءُ الْجَزْمِ</sup> وَأَنَّهَا <sup>أَسْمَاءُ الْجَزْمِ</sup> وَأَنَّهَا <sup>أَسْمَاءُ الْجَزْمِ</sup>

وَمَنْ وَمَهْمَا وَأَيْنَ وَحَيْثَمَا  
وَأَيُّ وَأَيُّمَا وَأَيُّنَّ  
وَأَيُّنَّ وَأَيُّنَّ وَأَيُّنَّ

النَّوعُ الثَّامِنُ <sup>أَسْمَاءُ الْجَزْمِ</sup> أَسْمَاءُ تَنْصِبُ فِ السَّمَاءِ

التَّكْرَارِ عَلَى التَّغْيِيرِ وَهِيَ أَرْبَعٌ

أَحَدٌ وَاثْنَتَيْنِ إِلَى سَبْعَةٍ وَتُسَعِدُ رَكْبَتَيْنِ

وَثَلَاثَتَهُمَا وَرَبْعَتَهُمَا

وَأَيُّنَّ وَأَيُّنَّ وَأَيُّنَّ

أَحَدًا  
عَشْرَةً إِذَا

رَكِبَتْ مَعَ







وَمَا يَبُوحُ وَمَا يَنْفَكُ وَمَا يَنْفَكُ

وَمَا يَبُوحُ وَمَا يَنْفَكُ

وَمَا يَبُوحُ وَمَا يَنْفَكُ

وَمَا يَبُوحُ وَمَا يَنْفَكُ

وَمَا يَبُوحُ وَمَا يَنْفَكُ

وَمَا يَبُوحُ وَمَا يَنْفَكُ

وَمَا يَبُوحُ وَمَا يَنْفَكُ

وَمَا يَبُوحُ وَمَا يَنْفَكُ

وَمَا يَبُوحُ وَمَا يَنْفَكُ

وَمَا يَبُوحُ وَمَا يَنْفَكُ

وَمَا يَبُوحُ وَمَا يَنْفَكُ

وَمَا يَبُوحُ وَمَا يَنْفَكُ

وَمَا يَبُوحُ وَمَا يَنْفَكُ

وَمَا يَبُوحُ وَمَا يَنْفَكُ

وَمَا يَبُوحُ وَمَا يَنْفَكُ

وَمَا يَبُوحُ وَمَا يَنْفَكُ

وَمَا يَبُوحُ وَمَا يَنْفَكُ

عَسَى وَكَارَ وَكَرِبَ وَوَشَكَ

الفروع النونية عشر أفعال المدح والذم

ترفع الأسم الحنيس العريف بالالف

واللام للتعريف وهي أربعة نعم

ويش وساء وحذ الف الثالثة عشر

أفعال الشك والتعجب تدخل على

اسمها

النوع الثاني عشر

النوع الثالث عشر





Handwritten marginal notes in Arabic script, including the word 'سبعة' (seven) and other grammatical terms.

ثانيتها عبارة عن اول اول ونصبها

جميعا وهي سبعة حيث

وطلبت وطلبت  
وطلبت وطلبت  
وطلبت وطلبت

ووجدت ووجدت  
ووجدت ووجدت  
ووجدت ووجدت

والفنياسية منها سبعة  
عوامل اولها الفعل

لا